

سنت روحانی کلیسای شرق

آشنایی اولیه

سیاستین بروک

فهرست

- ۱- اهمیت و نفوذ روحانیت سریانی ۵
- ۲- چشم اندازی بر تاریخ روحانیت سریانی ۹
- ۳- نویسندگان اولیه و آثارشان ۲۵
- ۴- نخستین دوره : برخی مطالب برجسته ۵۰
 - ۱- نزول مسیح به هاویه ۵۰
 - ۲- بازیابی بهشت ۵۱
 - ۳- مسیح، داماد آسمانی ۵۴
 - ۴- نجات به معنای شفا ۵۵
 - ۵- آتش الهی ۵۷
 - ۶- چشم درخشان ۶۰
 - ۷- کلیسا در سه تصویر ۶۲
- ۵- سنت رهبانی اولیه ۶۶
- ۶- زندگی مسیحی : تعمید و قربانی مقدس ۸۰
- ۷- برخی موضوعات مهم ۱۱۲
 - ۱- محبت الهی ۱۱۲
 - ۲- خود تهی سازی و فروتنی ۱۱۴
 - ۳- بکارت باطنی ۱۱۹
 - ۴- پهلوی شکافته مسیح ۱۲۴
 - ۵- نیایش : هدیه درونی ۱۲۸

این کتاب ترجمه ای است از :
Spirituality in Syriac Tradition
by : SEBASTIAN P. BROCK
SEERI Correspondence Course, No.2

۱۳۱	۸- منتخبی از متون برگزیده
۱۳۱	۱- افراشات
۱۳۳	۲- مار ابرم
۱۳۶	۳- کتاب گامها
۱۳۷	۴- یوحنا معتکف
۱۳۸	۵- مارتیریوس (سحدونا)
۱۴۱	۶- اسحاق نینوایی
۱۴۲	۷- شمعون باوقار
۱۴۶	۸- یوحنا مهتر
۱۴۸	۹- ابن عبری (بار هبرائوس)

فصل اول

اهمیت و نفوذ روحانیت سریانی

روحانیت سریانی یا به عبارت دیگر کلیسای شرق، جایگاه برجسته‌ای در مسیحیت مشرق زمین داشته و در کنار سنت‌های روحانی کلیساهای یونانی و لاتین که اساس مسیحیت مدرن غرب را تشکیل می‌دهند، قرار می‌گیرد. به طور کلی اهمیت روحانیت سریانی در این واقعیت نهفته است که نماینده معتبری برای دنیای سامی نژاد است که کتاب مقدس از آن شکوفا گردید. گرچه سنت‌های روحانی کلیسای یونانی و لاتین عمیقاً از کتاب مقدس ریشه گرفته‌اند، با این وجود تعبیری که از آن به زبانهای غیرسامی و در چارچوب تفکرات غربی صورت گرفته، شکلهای مختلفی را عرضه می‌نماید. در نسخه‌های اولیه سریانی بخصوص پیش از سال ۴۰۰ میلادی، شیوه تفکرات به شکل سامی بوده و هنوز تحت تأثیر و نفوذ فرهنگ یونانی قرار نگرفته بودند. از دیدگاه دیگر می‌توان مشاهده نمود که روحانیت سریانی محصول معتبری از مسیحیت آسیاست و با سنت روحانی یونانی و لاتین که اصولاً حاصل مسیحیت اروپائی هستند تفاوت دارد. به علاوه چون روحانیت سریانی دارای ریشه‌های معتبر آسیائی است، بنابراین از مجموعه فرهنگ اروپائی که عموماً مسیحیت اروپائی با آن وجه اشتراک دارد، متفاوت است. شایان ذکر است که قدیمی‌ترین کلیسای فعلی آسیا که تاریخچه آن به زمانهای انتشار کلیسا می‌رسد، دارای سنت اصیل مسیحی بوده که در واقع به وسیله مسیحیت سریانی بنا شده است. بنابراین روشن است که روحانیت سریانی می‌تواند نقش بسیار مهمی در کلیسای فعلی آسیا از جمله کلیسای خاورمیانه و

هندوستان، ایفا نماید.

بدین ترتیب لازم است که روحانیت سریانی به عنوان پدیده‌ای خاص در بطن روحانیت مسیحی به طورعموم در نظر گرفته شود. سنت سریانی جایگاه خاصی در ساختار کلی روحانیت مسیحی دارد. لازم به یادآوری است که اشتباه بزرگی می بود اگر هر یک از سنت‌های سریانی و یونانی و یا لاتین را برتر از دیگری به حساب آورده و یکی را مهمتر از بقیه قلمداد می نمودیم و درواقع هر سنت را باید کامل کننده سنت‌های دیگر دانست. زیرا هر یک از این سنت‌ها سهم خاص خود را در ساختن کل مسیحیت دارند. در گذشته اغلب (و متأسفانه گاهی در زمان حاضر) یک سنت سعی در تسلط یافتن بر دیگر سنت‌ها نموده که باعث ایجاد ناهماهنگی شده و نتیجه آن تضعیف سنت مسیحیت بوده است. در صورتی که هر سنت نیاز به این دارد که ارزش دیگر سنت‌ها را شناخته و به وسیله آنها غنی تر گردد.

درواقع روحانیت سریانی غنای خود را در جریان تاریخ کسب کرده است. در طی قرون پنجم تا هفتم میلادی، مسیحیت سریانی تحت نفوذ شدید مسیحیت یونانی قرار گرفت. بدین ترتیب نویسندگان سریانی آن دوره، با کنار هم قرار دادن این دو سنت، توانستند به نحو شایسته‌ای از آثار خود بهره جویند. این جریان یعنی ترکیب سنت یونانی با سنت سریانی، نه تنها باعث کاهش ارزش سنت سریانی نشد، بلکه آن را به درجه ممتازی از غنا رساند که نمونه بارز آن شکوفائی اعجاب انگیز سنت شرقی تصوف سریانی در قرون هفتم و هشتم میلادی می باشد. به عنوان مثال نویسندگانی چون قدیس اسحاق نینوائی با بهره گیری از دو سنت سریانی و یونانی آثار بسیار سودمند و ارزنده‌ای را خلق نموده است.

نفوذ سنت یونانی بر سریانی به صورت یک طرفه نبوده، بلکه سنت سریانی نیز بر سنت‌های یونانی و لاتین نفوذ خود را داشته است. در قرن پنجم میلادی مار اپرم به عنوان شاعر و نویسنده اعتبار به سزائی کسب کرد و بسیاری از آثار

او به یونانی و سپس به لاتین ترجمه گردید. وی در قرون وسطی در غرب، چهره‌ای سرشناس محسوب می شد (اگرچه آثار زیادی که در یونانی و لاتین به او نسبت داده شده در حقیقت متعلق به وی نمی باشند). آثار سریانی که تحت نام اوست (اصلی یا کاذب)، توسط اساتید مارونی در اوایل قرن هیجدهم، در ترجمه‌ها و نسخ لاتین، در رم به غرب عرضه شدند. هرچند که در سال ۱۹۲۰ پاپ بندیکت پانزدهم، عالم کلیسا عنوان «عالم کلیسا» را به مار اپرم اعطا نمود، اما تا نیمه دوم قرن بیستم توجه چندانی به وی نمی شد. گردآوری و تحقیقات ظریفی که از آثار اصلی مار اپرم در مجموعه‌ای از آثار نویسندگان مسیحی شرقی انجام شده، در چند دهه اخیرعلاقه بسیاری نسبت به مار اپرم و افکار روحانی او در غرب به وجود آورده است. اخیراً تعدادی از سرودهای روحانی منتخب و برخی از تحقیقاتی که روی روحانیت اپرم انجام شده، به زبانهای غربی ترجمه گردیده و مسیحیت سریانی را به مسیحیت مغرب زمین مرتبط ساخته است.

اپرم تنها نویسنده سریانی که برخی از آثارش به یونانی ترجمه شده، نبوده است. در قرن هشتم میلادی، احتمالاً کمتر از یک صد سال پس از مرگ قدیس اسحاق نینوائی، تعداد قابل توجهی از آثار این نویسنده، در دیر سبای قدیس واقع در فلسطین به یونانی ترجمه شد. همین آثار بعدها به زبانهای گرجی، لاتین، پرتغالی، فرانسه، اسپانیائی، ایتالیائی، اسلاو، رومانی، روسی و حتی (در اوایل قرن حاضر) به ژاپنی نیز ترجمه گردیده است. نوشته‌های این زاهد شرقی سریانی به طور شگفت‌آوری از مرزهای مختلف کلیسائی و زبانهای گوناگون عبور نموده و تأثیری که در قرن بیستم داشته، شاید بیش از هر زمان دیگر بوده است. آثار قدیس اسحاق نینوائی ارزش والائی نزد دیرهای ارتدکس-یونانی دارند. هم‌چنین احیاء جدید زندگی راهبان در کلیسای ارتدکس-قبطی، ملهم از نوشته‌های اسحاق بوده است. بدون شک مار اپرم و قدیس اسحاق عرضه کننده نکات برجسته روحانیت

در سنت سریانی می‌باشند و بی‌مناسبت نیست که آثار این دو نویسنده از طریق ترجمه در دسترس مسیحیان دیگر سنت‌ها قرار گیرند. هر کدام از آنها جنبه متفاوتی از روحانیت سریانی را عرضه می‌نمایند. زیرا مار اپرم در سنت اولیه مسیحیان سامی نژاد سریانی جای دارد، در حالی که اسحاق قدیس متعلق به دورانی است که سنت‌های سامی و یونانی به نحو خارق‌العاده‌ای در کنار یکدیگر قرار داشتند.

فصل دوم

چشم‌اندازی بر تاریخ روحانیت سریانی

برای رسیدن به مقصود فعلی ما، بهتر است که تاریخ روحانیت سریانی را به چهار دوره تقسیم نمائیم:

- ۱- نخستین دوره، تا حدود سال ۴۰۰ میلادی
- ۲- قرن پنجم و ششم میلادی
- ۳- قرن هفتم و هشتم میلادی
- ۴- نویسندگان پس از قرن هشتم میلادی

۱- نخستین دوره تا حدود سال ۴۰۰ میلادی

این دوره که می‌توان آن را دوره سازنده نامید، به دو دلیل اساسی جالب توجه است. نخست آن که هنوز مسیحیت سریانی ذاتاً دارای روحیه سامی بود و بسیار کم تحت نفوذ تفکرات و فرهنگ یونانی قرار داشت، که اهمیت امروزی آن در سنت جهانی مسیحیت، در فصل اول اشاره شد. دوم این که با سنت بومی راهبان مصری آمیخته نشده بود و فقط در اواخر قرن چهارم نفوذ سنت مصری احساس می‌شد.

مدارک اصلی ما در این دوره نخستین عبارتند از: قصاید سلیمان (اواخر قرن دوم)، اعمال توما (قرن سوم)، افراوات، اپرم و کتاب گامها (قرن چهارم).

برخی از موضوعات برجسته‌ای که در این دوره می‌توان در نظر گرفت

عبارتند از:

- نزول مسیح به هاویه (دنیای مردگان)

- بازیابی بهشت

- مسیح، داماد آسمانی

- نجات به منزله شفا

- چشم ایمان

درباره مطالب فوق و چند موضوع دیگر مطالعه و کاوشی در فصل پنجم انجام خواهد گرفت.

بدون شک بزرگترین نویسنده این دوره ماراپرم می باشد (وفات ۳۷۳ میلادی). گرچه ماراپرم با اندیشه و سنجش خاص، عمداً از شرح و بیان زندگی مسیحی (نیکی و محبت) به صورت منظم و باقاعده خودداری نموده، نوشته های جامع او نشان دهنده آن است که روحیه ای سرشار از روحانیت عمیق داشته و دارای دیدی گسترده و مرتبط بوده است. فاصله بزرگی که بین خالق (خدا) و خلقت (شامل مخلوقات مادی و غیرمادی) وجود دارد، تنها توسط خود خدا قابل گذر می باشد. او به خاطر محبت به خلقتی که خود آفرید، اقدام به این کار نمود. به همین سبب است که بشریت می تواند از خدا درک و آگاهی داشته باشد. چرا که هدیه خاص خدا به بشریت «آزادی انتخاب» است. این آزادی به بشر اختیار داده که در مقابل این تقدیم (محبت بی حد خدا) پاسخ مثبت یا منفی دهد. بدین ترتیب خودآشکاری خدا تنها به وسیله چشم ایمان قابل دیدن است (در مورد چشم درخشان ایمان به فصل چهارم مراجعه شود). این عمل خودآشکاری، در تن گیری یعنی هنگامی که «تن انسانی را پوشید» به اوج رسید. اما این جریان از نوشته های کتاب مقدس - عهد عتیق، هنگامی که خدا آن قدر مدارا نمود که «نام هائی» به خود گیرد، آغاز گردید. بدین معنی که او اجازه داد تا نامهای مجازی انسانی

نسبت به او بکار رود، اگر چه آنها برای توضیح حقیقت وجود مقدسش کاملاً نامناسب بودند. «نامهایی» که خدا به خود گرفت اولاً به صورت جزئی، حقیقت وجودش را به بشر آشکار نمودند، ثانیاً مانند پرده ای، انسانیت را از نور خیره کننده و پر قدرت آشکاری کاملش، محافظت می کنند:

با انتشار فروغی از خود

مسیح قدرت عجیب خود را ملایمت بخشید

این نه به خاطر به سستی رفتنش بود

بلکه، برای خشنودی ماست که آن را ملایم ساخت.

ما او را به عنوان یک «فروغ» بیان نموده ایم،

گرچه این نیز شباهتش را نداشت،

زیرا چیزی وجود ندارد که به درستی ترسیمش نماید.

او به خود اجازه داد که به شباهتهای گوناگون بیان کرده شود،

تا ما نیز به قدر توانمان از او آگاهی یابیم.

(اپرم، سرودهای در باب ایمان، ۶:۳)

بنابراین خدا پیش از تن گیری، در کتاب مقدس در زبان انسانی تن گرفته بود. برای مسیحیان، که پس از تن گیری به سر می برند، این عمل خود آشکاری دائمی، دو شاهد دارد: یکی کتاب مقدس و دیگری دنیای طبیعی. که در هر دو، نشانه های متعدد اشاره به خدا، پنهان شده اند. در بعضی از جنبه ها کاملیت حقیقت وجود وی که غیر قابل درک است، آشکار می شود. این نشانه ها تنها به وسیله چشم ایمان قابل رؤیت اند و هر قدر ایمان بیشتر باشد، رمزا و نشانه ها بیشتر مشهود می گردند و خدا به آن شخص آشکارتر می شود.

برای اپرم واژه سمبل [به سریانی «رازا» به معنی راز، سر، راز کلیسایی

است] معنای عمیقی داشته، زیرا در واقع نشانه دارای قدرت پنهانی است و با حقیقتی که نشانگر آن است، شراکت دارد. شخصی که چشم ایمانش حقیقتاً منور است، قادر به مشاهده کردن نشانه‌ها در همه جا است، در کتاب مقدس و در دنیای طبیعی که هر یک بعضی از جنبه‌های عملی محبت الهی را آشکار می‌سازند. بدین ترتیب جهان خلقت خود نشانه وجود ازلی خداوند است. با سپاس از خدا به خاطر نزول او به این دنیا، انسان امکان آن را یافته که از طریق نردبان نشانه‌ها صعود کند. همان طوری که اپرم مسیح را خطاب کرده و می‌گوید:

خداوندا تو به پائین خم شدی و خود را خوار ساختی

تا انسانیت نیز بتواند با خود-تحقیر نمودن تو رشد یابد

(سرود ایمان، ۹:۳۲)

دیدگاه روحانی اپرم نشان می‌دهد که ارتباط نزدیکی بین دنیای فیزیکی و دنیای روحانی وجود دارد. در صورتی که استفاده نادرست از «آزادی انتخاب» به سقوط منتهی گشته و باعث جدائی و ناهماهنگی بین این دو عالم شده است. مسیح و سائل لازم را برای برقراری مجدد این ارتباط فراهم نمود. این ارتباط و هماهنگی توسط کسی که دارای چشم ایمان منور است، مشاهده می‌گردد. از طرف دیگر، کوتاهی در پرورش این چشم باطنی، باعث سوق یافتن شخص به سوی استفاده نادرست از اراده آزاد و منجر به ناکامی او می‌شود. وجود خدا در طبیعت و ارتباط بین همه چیز و همه کس را می‌توان با مشاهده نشانه‌های موجود در طبیعت دریافت. مار اپرم با دیدگاه عمیق خود از طریق نوین بر روابط و عادات زندگی موجودات، تفکر می‌نماید.

سنت راهبان سریانی اولیه (که قدیس افراوات شاهد مهم آن است) دارای مشخصات ویژه‌ای است که می‌توان از سایر سنن تشخیص داد. بخصوص

واژه پرمحتوای [ایحیدایا]^۱ در مورد کسانی که با تفکری واحد از مسیح [ایحیدایا] که معنی آن «تنها مولود» است پیروی می‌کنند، به کار برده می‌شد. در مورد بنیانگذاران [بنی قیاما] که معنی آن فرزندان رستخیز می‌باشد، شامل: «باکره‌ها» (مردان و زنان) و «قدیشه» (آنانی که خود را وقف نموده‌اند)، که همه ایشان به نحوی سوگند پاکدامنی راهبان را در هنگام تعمید ادا می‌کنند. از آن جایی که این شیوه زندگی و روشهای زندگی روحانی (که آغاز آن در سوریه و شمال بین‌النهرین به نحو جدی مرسوم بود)، قبل از شروع زندگی اشتراکی رهبانی در مصر بوده، این رشد و شکوفائی زندگی راهبان محلی سریانی را می‌توان «رهبانیت اولیه» نامید، که موضوع فصل پنجم این کتاب است.

در اواخر این دوره، در کتاب گام‌ها ملاحظه می‌کنیم که احکام انجیل به صورت «احکام بزرگتر» و «احکام کوچکتر» در نظر گرفته شده‌اند. احکام کوچکتر در «قانون طلائی» جمع بندی شده‌اند، «کاری که برای خود نمی‌پسندی برای دیگران می‌پسند و آنچه انتظار داری دیگران برایت انجام دهند، برای دیگران انجام بده». کسانی که سعی می‌کنند احکام کوچکتر را رعایت نمایند، عادل می‌باشند و کسانی که از احکام بزرگتر که شامل: ترک خانواده، خودداری از ازدواج و صرفنظر از مال دنیاست پیروی می‌کنند به حد کمال رسیده‌اند. اشاره به متن پولس رسول در رساله به عبرانیان ۵: ۱۳-۱۴ احکام کوچکتر حکم «شیر» برای کودکان را دارد. در حالی که احکام بزرگتر «غذای روحانی» برای افراد بالغ می‌باشند.

۲- قرون پنجم و ششم میلادی

اگرچه نویسندگان سریانی قرن چهارم مخصوصاً اپرم، از آنچه که در دنیای

۱- از این به بعد تلفظ سریانی واژه داخل علامت [] نوشته می‌شود.

یونانی زبان مسیحی در مغرب زمین می‌گذشت آگاه بودند، نفوذ دنیای یونانی زبان در نوشته‌هایشان معمولاً قابل توجه نبود. در طی قرون پنجم و ششم (و ادامه آن تا قرن هفتم) ادبیات و فرهنگ مسیحی یونانی به تدریج در میان نویسندگان سریانی نفوذ کرده و تعداد قابل توجهی از آثار یونانی به سریانی ترجمه شدند، که برخی از آنها تأثیری عمیق بر روحانیت سریانی دوره‌های بعد داشته‌اند.

یکی از مشهورترین نویسندگان سریانی این دوره یوحنا [ایحیدایا] است که به طور معمول «گوشه نشین»، «منزوی»، «تنها» و یا «تک» ترجمه شده است (در مورد این سلسله کلمات و معانی و مفهوم آنها به فصل پنجم مراجعه شود). علیرغم این که اهمیت این نویسنده بسیار آشکار و روشن می‌باشد وی شهرت چندانی نیافته و بسیاری از آثارش هنوز ترجمه و یا منتشر نشده‌اند. تعدادی از نویسندگان سریانی دوره بعدی (در میان آنها اسحاق نینوائی) از سه مرحله تقسیم بندی زندگی روحانی او (یوحنا ایحیدایا) که مربوط به جسم، جان و روح می‌باشد، پیروی نموده‌اند، با اشاره به این که یوحنا بنای خود را بر اساس رساله اول پولس به تسالونیکیان ۵:۲۳ گذاشته است، بسیاری از رساله‌های او مربوط به تعلیماتی درباره «حیات جدید»، یا رستاخیز است؛ که مسیحی تعمید گرفته باید کوشش کند در این دنیا، در پی آن باشد (خود تعمید، مرگ نسبت به گناه محسوب می‌شود و رستاخیزی پیش از رستاخیز عمومی به حساب می‌آید). تعلیمات ساده و بسیار عملی او در نامه‌ای به «هسیچیوس»، مؤلف فرهنگ لغات، اهل اسکندریه که احتمالاً در قرن پنجم می‌زیسته نوشته شده‌اند.

قبلاً در قرن چهارم، اپرم نشان داده بود که به وسیله شعر می‌توان عمق روحانیت را به نحو بسیار خوبی تشریح و بیان نمود. اگرچه هیچ شاعری هرگز نتوانست به اوج برسد، شایسته است که از شاعر متعلق به قرن پنجم - ششم، یعقوب سروق یاد نمود که تعلیمات شعرگونه اش تشریح عباراتی از متون کتاب

مقدس می‌باشند. او صرفاً شاعری است که توسط شعر اندرز می‌دهد (مانند شاعر سریانی هم ردیف خود، نارسای). وی با به کار بردن اشارات سمبلیک مثلاً درباره (نقاب موسی) ابعاد جدیدی به تصوف داده است.

فیلوکزنوس (۵۲۳ - ۴۴۰) در نوشته‌هایش در مورد شیوه زندگی راهبان با بهره‌گیری از کتاب گام‌ها، تفاوت بین احکام کوچکتر و بزرگتر انجیل را به نحو دیگری بیان کرده است. کسانی که فقط احکام کوچکتر را پیروی می‌کنند طریق عدالت را دنبال می‌نمایند؛ راهی که با زندگی مسیح قبل از تولدش مطابقت دارد. راه کمال توسط کسانی که در پی انجام احکام بزرگتر بوده، پیموده می‌شود و با زندگی مسیح پس از تعمیدش مطابقت دارد. فیلوکزنوس این دوره را با دو حالت رشد انسان مقایسه می‌کند (مقایسه‌ای که در رساله پولس به عبرانیان باب ۵ آمده، در نظر گرفته نشده است). راه عدالت مطابقت دارد با دوره‌ای که جنین در رحم رشد می‌کند و فقط هنگامی که تولد صورت می‌پذیرد، راه کمال آغاز می‌شود. تولد برای فیلوکزنوس به معنی درک کردن و یا فهمیدن اولین تولد روحانی ما، یعنی تعمید است.

جنبه مهم دیگر روحانیت فیلوکزنوس تصور او از زندگی مسیحی، به دو حالت زندگی پس از تعمید است: حالت جسمانی [پاگرانوتا] و حالت روحانی [روحانوتا]. پیش از تعمید، شخص تنها در حالت جسمانی به سر می‌برد. پس از تعمید همزمان در دو حالت زندگی می‌کند. بدین معنی که طبیعتاً در حالت جسمانی به سر می‌برد و به وسیله فیض در حالت روحانی می‌باشد. این درست عکس حالت «کلمه^۲» الهی است. که قبل از تن‌گیری، «او» به صورت همزمان به وسیله فیض در حالت جسم وجود دارد.

این دو جنبه، «تکامل» بین نقش مسیح و شخص مسیحی را نمایان کرده و همزمان به اهمیت جایگاه تعمید و تلاش جدی در تقلید از مسیح اشاره دارد. در طول قرن پنجم و ابتدای قرن ششم میلادی برخی از آثار مهم یونانی در

۲- منظور عیسی مسیح است.

مورد روحانیت، به سریانی ترجمه شدند. از جمله نوشته های «اواگریوس اهل پنطس»، تعلیمات ماکاریان، «ابا اشعیا»، آثار گوناگون رهبانی مصری، «مرقس» راهب و مجموعه آثاری که به «دیونسیوس آریوپاغی» (۳۹۹-۳۴۶) نسبت داده می شود، می باشد. اینها تماماً در دوره های تصوف سریانی در سطحی گسترده مورد مطالعه قرار می گیرند و در مواردی نادر حتی با تفسیرهایی همراه هستند.

در میان این نویسندگان یونانی بانفوذترین آنها اواگریوس اهل پنطس بود که قدیس اسحاق نینوائی با شناخت تواناییهای وی در درک روحانی و روانشناسی، از او به عنوان «استادی دارای دانش روحانی» یاد کرده است. اواگریوس درجات رشد روحانی را به صورت سه مرحله توصیف کرده است، که با توجه به اهمیت و تأثیر آن لازم است در این جا مختصراً شرح داده شود: (۱) «عمل» در زندگی (به یونانی پراکتیک *Praktike*)، که فقط به معنی نیکوکاری نیست، بلکه بیشتر مبارزه درونی شخص برای از بین بردن اعمال گناهکارانه و افکار و امیال نفسانی (به یونانی آپاتیا) است. و حالت آرامش و آزادی روحانی، که معنی آن توانائی محبت کردن است. مراحل ۲ و ۳ زندگی متفکرانه یا روحانی (به یونانی تئورتیک *theoretike*) است که به دو بخش تقسیم می گردد:

(۲) «تفکر طبیعی» (به یونانی فیزیک *physike*). در این مرحله شخص قادر است بر دنیای طبیعی تفکر نماید و در هر چیز نشانه هائی یابد که ذهن را به سوی خدا هدایت می کند. (با برداشت اپرم، که در طبیعت نشانه ها و اشاراتی به خدا وجود دارد، مقایسه شود). خود تفکر طبیعی به دو قسمت تقسیم می شود. قسمت اول شامل تفکر بر روی خلقت نامرئی، به عنوان مثال فرشتگان و دنیای روحانی و قسمت دوم شامل تفکر بر روی خلقت مرئی می باشد.

(۳) بخش دوم «تفکر» (تئوریا) که «تئولوژیا» خوانده می شود و مفهوم

آن آگاهی از تثلیث (سه گانه مقدس) است. این مرحله حکم «دعای پاک» را دارد که در آن تمام افکار و اندیشه های خوب و بد کنار گذاشته می شوند. اواگریوس بیانگر سنت روشنفکرانه روحانیت یونانی است. و در مقابل سنت تجربی و با نفوذی که توسط (تعلیمات ماکاریوس) عرضه شده، تأکید بیشتری بر آگاهی مسیحیان از عمل روح القدس می شود. برای اواگریوس مرکز روحانی شخص را ذهن و یا ادراک او تشکیل می دهد. در صورتی که مرکز روحانی در تعلیمات ماکاریوس قلب بوده که از برداشت کتاب مقدس در مورد قلب پیروی شده است. (باید یادآوری شود که در کتاب مقدس قلب فقط جایگاه احساسات نبوده بلکه قابلیت داشتن قوه تفکر را نیز در خود دارد). بنابراین بین تعلیمات اواگریوس و ماکاریوس در نگاه اول تفاوت چندانی نیست.

از دیگر آثار یونانی که به سریانی ترجمه شده اند، نوشته هائی که به دیونسیوس آریوپاغی نسبت داده شده را می توان ذکر نمود که کوشش گردیده از روی اصول و قاعده تدوین گردند. این نویسنده که از زندگینامه وی چیز زیادی نمی دانیم قطعاً در حدود سال ۵۰۰ میلادی در سوریه زندگی می کرده و به شدت تحت تأثیر فلسفه نوافلاطونی، بخصوص پروکلوس (وفات ۴۸۵)، فیلسوف پیرو این مکتب فلسفی بوده است. آثار دیونسیوس روندی را شرح می دهند که در آن تمام خلقت با خالقش متحد گشته و خود «تقدیس» شده است. در این روند سه مرحله ملاحظه می شود: پاک شدن، منور گشتن و سپس اتحاد. این الگوی سه مرحله ای محبوبیت بسیاری مخصوصاً بین صوفیان قرون وسطای غرب پیدا کرد. دیونسیوس، نفوذ بیشتری بر مسیحیت غربی داشت تا سنت مسیحی یونانی و سریانی. این نویسنده از نزول الهی صحبت می کند که به وسیله آن خدا خود را در نشانه ها و زبان، آشکار می سازد. (آن را با اندیشه های اپرم مقایسه نمائید. اما این دو نویسنده از زبانی کاملاً متفاوت استفاده می کنند). این مرحله از مکاشفه توسط یک

سری عوامل (آسمانی و کلیسایی) که هر یک به گروه‌های سه تائی دسته بندی شده اند، به وقوع می پیوندند. بدین ترتیب در بالاترین گروه سه تایی در طبقه بندی نه گانه فرشتگان سرافین، کروبیان و خدمه بارگاه الهی قرار گرفته اند و در طبقه بندی کلیسایی ما رازهای مقدس، کشیشان و ایمانداران عادی را می یابیم. نزول الهی به انسان امکان صعود را می دهد؛ و این صعود به وسیله هر یک از این سلسله مراتب ذکر شده در بالا به ترتیب صورت می پذیرد. به عنوان مثال در گروه سه گانه رازهای مقدس، کشیشان و ایمانداران عادی و در دل این طبقه بندی ایمانداران عادی به عالی ترین مرتبه ارتقاء می یابند. رازهای مقدس به وسیله کشیشان صورت عملی به خود می گیرند.

آثار دیونسیوس به صورتی واضح در ترجمه های نویسندگان متأخر سریانی، شناخته شده می باشند و چندین بار توسط قدیس اسحاق نینوائی از او نام برده شده است. در قرن هشتم یوسف رؤیابین کوشید که ارتباطی بین عوامل ذکر شده توسط دیونسیوس و سایر نویسندگان منجمله او اگریوس و یوحنا زاهد برقرار نماید.

۳- قرون هفتم و هشتم میلادی

این دوره با تغییرات سیاسی عظیمی در سرزمینهای دارای فرهنگ سریانی و در سوریه و عراق فعلی مصادف شد - در سالهای ۶۳۰ الی ۶۴۰، اعراب با موفقیت به حکومت بیزانس در سوریه و ساسانیان در عراق خاتمه دادند. اگرچه بعضی ها مسلمان شدند، اما بجز ممالک حوزه خلیج فارس، این تغییر در سطح وسیعی نبوده و اکثر کلیساهای سوریه تحت حکومت حکمرانان جدید سیاسی، به شکوفائی خود ادامه می دادند.

در این دوره کلیسای شرق شاهد شکوفائی فوق العاده ادبیات رهبانی در خصوص زندگی روحانی بوده است. در واقع، نقطه آغاز این ادبیات به نیمه

دوم قرن ششم برمی گردد (زمانی که احیا در رهبانیت شکل پذیرفت) و نویسندگان بزرگ قرن هفتم نظیر: سحدونا، دادیشو، شمعون باوقار و بالاتر از همه آنها قدیس اسحاق نینوائی (اسحاق سریانی)، سنت ادبیات زندگی روحانی را، که آغازگر ابراهیم اهل نپار و شوبالموران، از نسلهای قبل بودند پیروی می کردند.

به بسیاری از نویسندگان این دوره، از طرف برخی اولیای کلیسا، با دیده سوءظن و تردید نگریسته می شد و در بعضی موارد آثار ایشان به داشتن افکار مسالیانی و دیگر آموزه های کفرآمیز متهم گشتند. (قرن چهارم در بین النهرین که ایشان را «مردم دعا» می خواندند و عقیده داشتند که تعمید، گناه آدم [گناه اصلی] را پاک نکرده، بلکه تنها با دعای مداوم می توان آن گناه را پاک کرد).

اثر جامع مارتیریوس (سحدونا) تحت عنوان «کتاب کمال»، با مقایسه سایر آثار این دوره، در جایگاه متمایزی قرار دارد. در درجه اول، این اثری است که با دقت زیادی نوشته شده (گرچه در اصل کتابی اندر زگونه بوده ولی قاعده و اصول زندگی روحانی را نیز تعلیم داده) و با آثار اکثر نویسندگان دیگر فرق دارد زیرا در سبک رساله هایش به ساختار ادبی کمتر توجه نموده است. علی رغم استفاده از مجموعه یکصد گفتار کوتاه «سده»، سبکی ادبی توسط او اگریوس در کتاب «سده های دانش روحانی» وی استفاده گردید و محبوبیت پیدا کرد. ثانیاً، مارتیریوس مرتباً به گونه ای مستقیم از کتاب مقدس نقل می کند در صورتی که سایر نویسندگان در نقل قول از کتب مقدس بیشتر از کنایه و رمز استفاده می کنند (اگر چه همه آنها به گونه ای، فرض را بر این قرار می دهند که خوانندگان آشنائی زیادی با متون کتاب مقدس دارند). یکی از نتایج جهت گیری قدیس مارتیریوس بر کتاب مقدس، تأکیدی است که بر قلب به عنوان مرکز درونی شخص می نهد (نویسندگانی که بیشتر تحت تأثیر او اگریوس و سایر نویسندگان یونانی قرار گرفته اند،

بیشتر تمایل به صحبت در مورد ذهن دارند).

بدون شک یکی از شناخته شده ترین نویسندگان این دوره قدیس اسحاق نینوائی است. او درخشان ترین جایگاه را در میان نویسندگانی که در خصوص زندگی روحانی نوشته اند به خود اختصاص داده است. با ترجمه شدن آثارش به زبانهای مختلف، مسیحیان سایر کلیساها، دیدگاه عمیقش را مورد ستایش قرار داده اند. قدیس اسحاق علاقه چندانی به تدوین کتابچه و یا راهنمای منظمی درباره زندگی روحانی نداشت و در عوض با بهره گیری از انواع سنن پیشین یعنی سریانی و یونانی و با دست چین کردن، آنها را به صورت مناسبی برای استفاده در آورده است. اسحاق مانند اپرم و مارتیریوس، تأکید زیادی بر محبت الهی دارد. در یک جا می نویسد: «دلایل به وجود آمدن دنیا و ظهور مسیح یکسان و همانند هستند: و آن اشاره ای از محبت بی اندازه خدا به دنیا بوده که هر دو رویداد را تحقق بخشید. کمی پیشتر اظهار می نماید: «تمام مقصود مرگ خداوند ما، فدیه ما از گناهان نبوده، بلکه تا دنیا بتواند از محبتی که خدا نسبت به خلقت داشته آگاه شود». این محبت الهی در سایه توجه خداوند و توسط آنانی که خود را وادار می کنند که تمام توجهشان را به خدا معطوف سازند، تجربه می شود. بدین ترتیب که توجه نسبت به خود را با توجه کردن به خدا عوض می کنند. این توجه پروردگار در حقیقت «همه کس را در همه اوقات احاطه می نماید، اما دیده نمی شود، مگر توسط کسانی که خود را از گناه پاک ساخته و به صورت مداوم به خدا فکر می کنند». خدا در طلب پاسخ متقابل محبت انسان است که این مستلزم تقدیم کامل شخص می باشد و لازمه رسیدن به چنین محبتی، داشتن فروتنی عمیق است. به وسیله فروتنی حقیقی، شخص می تواند دیگران را از دیدگاه خدا بنگرد و نه از دید انسانی. در نتیجه آن شخص سرشار از رحمتی بیکران می شود که خود خدا آن را نشان می دهد (در مورد موضوع فروتنی به بخش هفتم کتاب مراجعه شود). از آثار قدیس اسحاق به روشنی پیداست که وی دارای تجربه های

عرفانی بود، برای مثال می نویسد: «اشتیاقی وصف ناپذیر در قلب شعله ور گشته و شادی زائدالوصفی در روح پدیدار می گردد. سپس اشک گوارا، گونه ها را مرطوب می سازد و روح انسان که متعال گشته، ذهن را مست نموده و به آرامش غیرقابل بیانی دست می یابد. امید حامی قلب شده و آن را تقویت می کند، درست مانند آن است که در آسمان ساکن شده باشد».

در این رهگذر لازم است از دو نویسنده دیگر قرن هفتم دادیشو و شمعون (باوقار) یاد نمود، که آثارشان شامل قطعات بسیار با ارزش روحانی است. ایشان نیز همانند نویسندگان معاصرشان قدیس اسحاق از نویسندگان پیشین خود در مورد موضوعات مختلف بهره جسته اند.

در قرن هشتم، کلیسا دو نویسنده دیگر در زمینه سنت عرفانی عرضه نمود: یکی یوسف (رؤیابین) که به نام برادرش عبدیشو می نوشته و دیگری یوحنا پیر (گاهی اوقات به نام یوحنا دالیاتا نیز شناخته شده). یوسف را «متخصص علوم دینی سنت سریانی شرق» می شناختند، زیرا در برخی از آثارش مراحل مختلف زندگی روحانی را با روش اصولی بیان و تفسیر نموده است. در این جا ترکیبی که این نویسنده با استفاده از سنن قدیمی تر به صورت طرحی سه گانه ارائه نموده، ذکر می کنیم:

(۱) مرحله تن (یوحنا زاهد) که با «پراکتیک» اوگریوس و پاک شدن دیونیسوس مطابقت دارد. این مرحله در درجه اول به تمرینات «برونی یا ظاهری» از قبیل روزه، دعای شبانه، خواندن مزامیر و غیره مربوط بوده است.

(۲) مرحله روان یوحنا زاهد که با «اندیشه ذاتی» اوگریوس و «منور شدن» دیونیسوس مطابقت دارد. این مرحله در درجه اول مربوط به پرورش پرهیزکارهای درونی از قبیل فروتنی، استقامت و غیره است که در چارچوب زندگی رهبانی، اساساً متعلق به زندگی راهب «تنها» می باشد (راهب تنها، معمولاً تمام هفته را با خود به سر برده و سپس به جماعت رهبانی که به آن تعلق دارد، برای شرکت در آئین نماز شنبه شب و یکشنبه می پیوندد). هدف

این مرحله [شافیوتا] می باشد که تقریباً به معنی (آرامش) است (برای توضیح بیشتر در مورد این کلمه به فصل چهارم مراجعه شود).

(۳) مرحله روح (یوحنا زاهد) که با اندیشه الهی یا تئولوژیای او آگریوس و (اتحاد) دیونسیوس مطابقت دارد. این بالاترین مرحله، دیگر ارتباطی با اعمال، احساس و یا روان ندارد بلکه به ذهن مربوط می شود. در واقع ذهن به حالت غیرفعال و یا آرامش رسیده و تنها فیض در آن در حرکت می باشد. این مرحله متعال که به دعای (پاک) می رسد (اسحاق درباره این مرحله گفتنی زیادی دارد) ممکن است در آن تصویری از نور بدون شکل سه گانه مقدس عطا شود.

یوحنا پیر نویسنده ای است که دارای حس ادراک بسیار بوده و نامه های روحانی اش با بیانی پُرشور و روشی که احساسات روحانی را شرح می دهد، در جایگاه برجسته ای قرار دارند. او همانند یوحنا زاهد و دیگر نویسندگان سریانی قبل از او، زندگی بعد از تعمید را انتظاری برای رستخیز به شمار آورده، مشروط بر این که توان خود را در زندگی جدید (بعد از تعمید) به کار بریم.

۴- نویسندگان متأخر

نویسندگان متأخر، همچون نویسندگان معاصرشان به یونانی و عربی می نوشتند و مؤلفان سریانی قرن نهم و چندین قرن بعد تمایل به حالت جامع و عمومی نویسی داشته اند. مثال بارز این شیوه نگارش، دانشمند بلند پایه سریانی ارتدکس گریگوری ابوالفرج معروف به بارهبرایا (وفات ۱۲۸۶) است. هبرایا در کتاب اخلاق و روحانیت خود (نیکی و محبت) قوانینی از شیوه زندگی مسیحی (راهبان و اشخاص معمولی) را با روشی اصولی تدوین نموده است. اثر کوتاهتر او «کتاب کبوتر» است و به منظور هدایت راهبانی است که راهنمای روحانی ندارند. در هر دو اثر، بارهبرایا نه تنها از

مؤلفان قبلی سریانی و یونانی استفاده کرده، بلکه از آثار برخی از نویسندگان اسلامی که درباره زندگی عارفانه نوشته اند نیز کمک گرفته است که برجسته ترین آنها غزالی (وفات ۱۱۱۱) می باشد. او بخصوص بر این مطلب تأکید داشت که تجربیات عرفانی را نمی توان به زبان آورد و در این عقیده دنباله رو غزالی بود.

غیر از این دو کتاب بارهبرایا، مشکل می توان آثاری یافت که در مورد زندگی روحانی، در قرون ۱۲ و ۱۳ انتشار یافته باشند. در دوره های بعدی تا زمان حاضر نیز کم و بیش همین حالت باقی مانده و مسلماً قسمت اعظم ادبیات سریانی در این دوره، هنوز مورد بررسی و کاوش قرار نگرفته اند.

از نیمه دوم قرن شانزدهم به بعد، کلیساهای سریانی همواره ارتباط خود را با مسیحیت غرب گسترش می دادند. در وهله اول از طریق میسیونهای کاتولیک (از قرن هفدهم به بعد) و سپس از طریق میسیونهای پروتستان (از قرن نوزدهم به بعد). این ارتباطات منجر به ترجمه آثار روحانی غربی به زبان سریانی قدیم و یا از قرن نوزدهم به بعد به زبان سریانی جدید شده و در همان زمان اعیاد مسیحی غربی (نظیر قلب مقدس) به کلیساهای سریانی کاتولیک (کلیسای آشوری- کلدانی، کلیسای مالانکارا و مالابار در هندوستان) که در اتحاد با کلیسای کاتولیک رُم می باشند، عرضه گردید. لازم به گفتن نیست که با کنار هم قرار گرفتن سنت غربی و سنت شرقی باید به غنی تر شدن هر دو سنت بیانجامد، نه این که یکی بر دیگری سلطه و یا نفوذ داشته باشد. در این جا ذکر می شود که ترکیب دو دیدگاه یعنی پرستش «قلب مقدس» توسط کلیسای غرب و برداشت عرفانی کلیسای سریانی از پهلوی نیزه خورده مسیح روی صلیب (یو ۳۴:۱۹) باعث غنی تر شدن هر دو سنت می شود.

پیش از خاتمه دادن به این مطالعه سریع، باید از یکی از مهمترین بخش های روحانیت سریانی یعنی آئین های نماز (نماز قربانی مقدس، تعمید و ازدواج)

بی نهایت غنی کلیساهای سریانی نام برد. در طی قرون متمادی، متون آئین نماز با گردآوری ثمرات سنت روحانی سریانی، در قالب سرودها و دعاهائی به صورت آواز، تهیه و تنظیم شده اند. تمام این منابع وسیله ای برای بهره گیری و ارج نهادن به روحانیت سریانی در قرن بیستم می باشند. در فصل ششم نمونه ای از شراکتی که متون الهیاتی باید با افشاندن نور بر معنی حقیقی تعمید و بر تداوم آن در زندگی هر فرد مسیحی برقرار نمایند را ملاحظه خواهید نمود.

فصل سوم

نویسندگان برجسته و آثار ایشان

- در این فصل نگاهی به مهمترین نویسندگان و آثار ایشان خواهیم داشت، که تحت شش عنوان متفاوت ارائه می شود:
- ۱- قدیمی ترین دوره (تا آخر قرن چهارم).
 - ۲- نویسندگان سریانی قرون پنجم و ششم.
 - ۳- نویسندگان یونانی که آثارشان به سریانی برگردانده شده بودند.
 - ۴- نویسندگان سریانی شرقی از قرن هفتم تا نهم.
 - ۵- نویسندگان سریانی متأخر.
 - ۶- نویسندگان غربی اروپائی که آثارشان به سریانی ترجمه شده اند.

۱- قدیمی ترین دوره (تا آخر قرن چهارم)

(۱) قصاید سلیمان

مجموعه ای است از ۴۲ قصیده کوتاه با عنوان قصاید سلیمان که احتمالاً به اواخر قرن دوم تعلق دارد (نسبت دادن آن به سلیمان پادشاه، جنبه ذوقی دارد). در این که نسخه اصلی آن به یونانی نوشته شده و یا سریانی، تردید وجود دارد (یک قصیده به زبان یونانی محفوظ مانده، اما تقریباً مجموعه کامل آن به سریانی حفظ شده است). نویسنده این قصاید در زمینه محبت مسیح و نجات، تجارب خود را به صورت دعا در قالب سرود، با زیبایی فوق العاده ای بیان نموده است. در بسیاری از قصاید، مسیح به صورت اول شخص، سخن گفته است. ویژگی عمومی این قصاید را می توان در یکی از

نمونه‌های ترجمه شده آن به خوبی دریافت و برای این منظور قصیده چهارم انتخاب شده است:

آن گونه که غسل از شانه می چکد
و شیرینی از مادری پُر مهر به فرزندانش جاری می گردد،
چنین است امید من به تو ای خدای من.
آن گونه که چشمه آب از خود می جوشد
این چنین است ستایش قلبم به سوی تو.
لبهایم مجد او را می سراید،
زبانم از گفتگو با او شیرین می شود.
در هنگام سرائیدنش قدرت اندامهایم افزون می شود،
چهره‌ام از شادمانی که او عطا می کند به وجد می آید،
روحم از عشق او مملو از ستایش است
و توسط او روانم پُر نور است.
آن که خداوند را با ترس و احترام پناه خود ساخته،
به نجات خویش اطمینان داشته،
و به زندگی جاودانه دست می یابد.
و آنانی که به آن دست یافته اند،
به جاودانگی رسیده اند. هلولیاه

(۲) اعمال توما

کتاب اعمال توما در باره سفرهای بشارتی تومای رسول (شاگرد مسیح) گفتگو می کند که با شهادت او در هندوستان خاتمه می یابد. نویسنده گمنام آن قصد وقایع نگاری ندارد، مانند داستانسرای معاصر تاریخ، به خوبی از سنن اصیل تاریخی برای چارچوب روایت خود استفاده نموده است. نویسنده از

زبان تومای رسول، برخی تعلیمات مهم زندگی مسیحی را بیان کرده و چندین دعای زیبا، در ارتباط با تعمید و قربانی مقدس نیز گردآوری نموده است. اعمال توما به سریانی نوشته شده (گرچه ترجمه‌هایی به یونانی و لاتین و برخی زبانهای دیگر، به جا مانده است) و تاریخ آنها احتمالاً به قرن سوم بازمی گردد. از آن جایی که آثار سریانی مربوط به دوره فوق به سختی برجای مانده اند اعمال توما اهمیت خاصی، از نظر چشم اندازی بر دوره شکوفائی روحانیت سریانی و زمینه‌هایی که برای نویسندگان سریانی دوره‌های بعد ایجاد نموده، دارند. برای مثال مسیح به عنوان داماد را می توان نام برد.

(۳) افراهاات

افراهاات که به نام ماریعقوب و «حکیم پاری» نیز مشهور بوده، در نیمه اول قرن چهارم در امپراتوری پارس ساسانیان (در ناحیه عراق امروزی) می زیسته است. قصاید سلیمان و اعمال توما احتمالاً در سرزمینهای شرقی امپراتوری روم حدود سوریه امروزی به نگارش در آمده اند. در واقع اطلاعات چندانی از افراهاات در دست نمی باشد، گرچه بعدها به خطا از او به عنوان اسقف دیر «مار متی» (واقع در شمال عراق) یاد شده است. وی نویسنده ۲۳ رساله (استدلال) محتوی تعلیماتی قابل ملاحظه از موضوعات مختلف در مورد ایمان (استدلال اول)، محبت (استدلال دوم)، روزه (استدلال سوم)، دعا (استدلال چهارم)، پسران و دختران عهد (استدلال ششم)، در این مورد به فصل پنجم مراجعه شود) و فروتنی (استدلال نهم) می باشد. افراهاات در بسیاری از تعلیماتش سعی در ترغیب خوانندگان به خودداری از انجام فریاض یهودی از قبیل رعایت سبت یا قوانینی که بر تغذیه و خوراک یهودیان حکمفرما بود، نموده است.

همراه با اپرم، افراهاات نماینده مسیحیت سریانی اولیه است. از آن جایی که او خارج از امپراتوری روم زندگی می کرد به سختی تحت نفوذ دنیای یونانی

زبان مسیحیت یونانی آن دوره بوده است.

(۴) اپرم

بدون شک مار اپرم نماینده برجسته مسیحیت سریانی اولیه است. او با شیوه ای بی نظیر شعر و الهیات را به هم پیوند داده است. وی در حدود سال ۳۰۶ میلادی (تاریخ دقیق آن مشخص نیست) در شهر نصیبین و یا نزدیکی آن (جنوب شرقی ترکیه امروزی) که در مرز شرقی امپراتوری روم واقع بود، متولد شد. در زندگینامه ای که در قرن ششم تدوین گردیده آمده است که پدرش از کاهنان بت پرست بوده ولی این مطلب صحیح نمی باشد زیرا در نوشته هایش پدر و مادر خود را مسیحی معرفی نموده است. در نصیبین او به مقام شماسی دستگذاری گردید و تحت نظر اسقفان مشهور آن زمان (اولین آنها قدیس یعقوب اهل نصیبین) به عنوان مدرس تعالیم خدمت می کرد. در سال ۳۶۳ هنگامی که زادگاهش نصیبین، طبق پیمان صلح از امپراتوری روم به امپراتوری ساسانیان واگذار شد، یکی از شرایط صلح این بود که ساکنان مسیحی، باید نصیبین را ترک می کردند و در منتهی علیه غرب، در امپراتوری روم (به گفته دیگر در شرق امپراتوری روم) اسکان می گزیدند. بدین ترتیب اپرم در بین پناهندگانی بود که می بایست مسکن جدیدی بیابد. او سرانجام به ادسا (جنوب ترکیه امروزی و در نزدیکی مرز سوریه) رفته و در آنجا، ۱۰ سال از باقی عمر خود را سپری نمود و در ۹ ژوئن سال ۳۷۳ میلادی وفات یافت. در یکی از قدیمی ترین گزارشات مرقوم است که درست در آخرین لحظات زندگی اش به کمک فقرائی شتافته که از یک قحطی محلی در رنج بودند. احتمال دارد که در ادسا، با گرایشهای آن زمان نسبت به الهیات یونانی آشنائی بیشتری یافته باشد (هر چند که احتمالاً آشنائی کمی با زبان یونانی داشته است).

به علت شهرت اپرم به عنوان نویسنده، آثار زیادی را به او نسبت داده اند

که در واقع متعلق به وی نبوده اند و حتی اگر این نوشته های نامعتبر کنار گذاشته شوند، آثار بی شمار دیگری نیز که همگی اصیل و از خود وی می باشند، به جا مانده اند. این آثار در سه دسته اصلی طبقه بندی شده اند: نثر، نثر با شیوه هنری و شعر. از آثار نثر او که برای مطالعه دیدگاه روحانیت بسیار مهم است، تفسیرات بر کتاب مقدس و بخصوص تفسیر «دیاتسرون» (متن پیوسته انجیل که در حدود سالهای ۱۵۰ تا ۱۶۰ تدوین و در کلیسای سریانی زبان تا قرن پنجم یعنی زمانی که انجیل به صورت جداگانه به کار برده شدند، مورد استفاده قرار می گرفت). تا این اواخر اطلاعی از تفسیر دیاتسرون، به جز یک متن قدیمی ترجمه شده به زبان ارمنی در دست نبود. اما هم اکنون قسمت عمده این تفسیر با کشف یک نسخه خطی قدیمی به زبان سریانی، یافت شده است. این اثر شگفت انگیز، دارای عبارات متنوعی است که هر یک به سبک خاصی به نگارش درآمده اند. برخی به صورت یادداشتی جهت تدریس بوده که شامل تفسیراتی از چند دیدگاه می باشند. دیگر عبارات خطابه هائی هستند محتوی بحثهای طولانی. همچنین عبارات دیگری، بصورت غزل که نمونه آن خلاصه زیر است و در ابتدای بحث وی در مورد انجیل یوحنا ۳۴: ۱۹، یعنی پهلوی شکافته شده مسیح به وسیله نیزه، نوشته شده است. در این جا اپرم مستقیماً مسیح را خطاب کرده است:

به سوی دستها و پاهایت شتافتم و از هر یک موهبت فراوانی یافتم
از طریق پهلوی شکافته شده ات به شمشیر به باغ (عدن) محصور به
شمشیر وارد شدم. عریان شدید، توسط دنده بر گرفته از ما پس بیایید
از آن پهلوی شکافته شده وارد شویم، آتشی که درون آدم را شعله ور
کرد، در جای خالی دنده اش، او را سوزانید. از آن سبب پهلوی آدم دوم
نیزه خورد، تا آب روان شده از آن، آتش آدم اول را فرو نشانند
(تفسیر بر دیاتسرون)

در بخشی از تفسیر دیاتسرون شیوه‌ای از نثر هنری به کار برده شده که زیبایی‌جملات، خواننده (یا شنونده) را دعوت به تفکر می‌نماید. همچنین اپرم این سبک نگارش را در «خطابه‌ای در وصف خداوند» و نیز در «رساله به پابلیوس، در باب داوری آخر» به کار برده است.

شهرت مار اپرم به عنوان متخصص الهیات، با نگرشی استثنائی بیشتر به خاطر اشعارش می‌باشد تا آثار نثر او. عمده اشعارش در قالب سرودهای [مدراش] هستند که در حدود ۵۰۰ قسمت از آنها به جای مانده است. این سرودها به صورت دوره و یا مجموعه تنظیم گردیده اند که مهمترین آنها عبارتند از «ایمان» (۸۷ سرود)، سرودهای نصیبین (۷۷ سرود، که نیمی از آنها درباره نصیبین و اکثریت باقیمانده درباره فرود مسیح به هاویه یا جایگاه مردگان است)، «در مخالفت با بدعتها» (۵۶ سرود)، «کلیسا» (۵۲ سرود)، «میلاد» (۲۸ سرود)، «نان بدون خمیر مایه»، «مصلوب شدن»، «رستاخیز» (۳۵ سرود)، «بهشت» (۱۵ سرود)، «روزه» (۱۰ سرود). هم چنین اپرم تعدادی تعالیم به صورت شعر [ممر] نوشته، که از مهمترین آنها ۶ مجموعه تعالیم درباره ایمان می‌باشد.

(۵) کتاب گام‌ها

کتاب گام‌ها، مجموعه‌ای است از ۳۰ تعلیم درباره زندگی روحانی و به وسیله نویسنده ناشناسی به رشته تحریر در آمده است. تاریخ نگارش این اثر را به اواخر قرن چهارم و یا اوایل قرن پنجم نسبت داده اند. حالت عمومی این مجموعه تعلیمات، با اثر یونانی که به «تعلیمات ماکاریان» مشهور و در زمینه زندگی روحانی تدوین شده اند، مشابه بوده و احتمالاً با یکدیگر همزمان نیز هستند و به نظر می‌آید که مجموعه اخیر به سریانی نوشته شده باشد. از برجسته ترین خصوصیات کتاب گام‌ها، جدا نمودن دو مرحله اصلی زندگی روحانی از یکدیگر است. مرحله اول، «شخص عادل» [کینا] می‌باشد که

«احکام کوچک» یعنی مهربانی و نیکوکاری بجا آوردن است و این اعمال در «قانون طلائی» خلاصه می‌شوند که می‌گوید «با دیگران آن‌چنان رفتار کنید که می‌خواهید آنها با شما رفتار کنند» (مت ۷:۱۲ و لو ۶:۳۱) و تنها عده کمی «گذر» به مرحله بعدی را انتخاب می‌کنند. این مرحله، «کمال» و یا «به کمال رشد رسیدن» است. کلمه سریانی [گمیرا] در بعضی مواقع «کامل» ترجمه شده اما منظور نویسنده، عبرانیان ۱۴:۵ می‌باشد که به صورت «به کمال رشد رسیده»، مناسب تر است. کسانی که «به کمال رشد رسیده» باشند، پیرو «احکام کبیر» هستند که به معنای ترک کامل خانواده، اموال و به دوش کشیدن صلیب مسیح است. به گفته نویسنده «شخص عادل»، «وعده» روح القدس را دریافت و کسی که «به کمال رشد رسیده» باشد از «پُری روح القدس» مملو می‌شود.

در بخش دوازدهم سه کلیسای متفاوت، مطرح گردیده است:

کلیسای آسمانی، کلیسای زمینی و کلیسای درون قلب. برای انجام اعمال صحیح و شایسته، بین هر سه کلیسا باید هماهنگی برقرار باشد. رشد ایمان (مسیحی) مبنی بر پایه و آگاهی از وجود کلیسای آسمانی در کنار کلیسای زمینی بوده و سپس ایجاد هماهنگی و اتحاد این دو با کلیسای درون قلب می‌باشد (رجوع شود به فصل چهارم).

۲- نویسندگان سریانی قرون پنجم و ششم

(۶) یوحنا یگانه

تعداد قابل توجهی از آثار نوشته شده در زمینه زندگی روحانی به شخصی به نام یوحنا یگانه (ایحیدایا) و گاهی یوحنا «آپامئا» (شهری در سوریه) نسبت داده شده اند. در حال حاضر اطمینان از تاریخ زندگی و یا هویت قطعی این نویسنده حاصل نشده، هرچند که با استناد به بعضی از نسخ خطی،

بعید است که این یوحنا همان یوحنا لیکوپولیس و یا یوحنا تیس (هر دو در مصر) باشد. طبق نظریه برخی از محققان، آثار به جامانده، که به یوحنا نسبت داده شده اند، متعلق به دو یا حتی سه نویسنده مختلف از سوریه و به همین نام می باشند. متون بسیاری که به یوحنا نسبت داده شده اند، هنوز انتشار نیافته اند و بنابراین خیلی زود است که پاسخ قطعی برای این پرسشها بیابیم. با وجود این احتمال زیادی دارد که بسیاری از آثار مورد بحث متعلق به نیمه اول قرن پنجم باشد.

آثاری که تحت عنوان یوحنا یگانه تا این تاریخ انتشار یافته اند (به زبانهای مختلف) عبارتند از:

- سه نامه نسبتاً طولانی در خصوص راهنمایی روحانی که یکی خطاب به تئودولوس و دو نامه دیگر به صورت مشترک به یوتروپیوس و یوسیوس بوده است.
- نامه دیگری به تئودولوس درباره تعمید، هم چنین رساله ای در زمینه تعمید و نامه ای در خصوص کمال نوشته است.
- سلسله مباحثی با تاماسیوس.
- سه مبحث در مورد روح، که در آن «یوحنا یگانه» با یوسیوس و یوتروپیوس به بحث پرداخته است.
- بحث کوتاهی در زمینه دعا و سکوت درونی.
- نامه ای طولانی به هسیچیوس شخصی که به تازگی راهب شده، تحت عنوان بهترین نصایح عملی در خصوص زندگی روحانی.

از متون رساله ها و تعلیماتی که خطاب به تئودولوس، یوتروپیوس و یوسیوس نوشته شده پیداست که همگی آنها توسط یک نویسنده با درجه تحصیلی بالا، که علاقه خاصی نیز به علم طب داشته، نوشته شده اند.

در مباحث مربوط به روح، قسمت مهمی در مورد زندگی روحانی وجود دارد

که نشان می دهد زندگی روحانی اهمیت خاصی بین نویسندگان سریانی بعدی داشته است: در این قطعه نویسنده بر اساس رساله اول پولس به قرن تیان (۳:۳) «زیرا که تا به حال جسمانی هستید، چون در میان شما حسد و نزاع و جداییهاست آیا جسمانی نیستید و به طریق انسان رفتار نمی نمایید؟» به شرح سه حالت یا سه مرحله زندگی روحانی پرداخته: آنچه که مربوط به جسم می باشد [پاغرانوتا]، آنچه که مربوط به جان است [نفشانوتا] و بالأخره آنچه که مربوط به روح است [روحانوتا].

(۷) فیلوکزنوس

فیلوکزنوس، اسقف مابوق (شمال سوریه)، یکی از بزرگترین متخصصین الهیات زمان خود بوده است (در سال ۵۲۳ وفات یافت). وی از چهره های سرشناس «سریانی ارتدکس» در مخالفت با مجمع «کالسدون» است. (از دیدگاه او، این مجمع تمایزی بیش از حد بین الوهیت و طبیعت انسانی مسیح قائل شده است). او با وجودی که بیشتر آثارش در زمینه الهیات است (و اغلب درگیر بحث و جدل با متخصصین الهیات مخالف می باشد) آثار مهمی نیز در خصوص روحانیت دارد که عبارتند از:

- سیزده تعلیم در زمینه زندگی رهبانی
- رساله ای در زمینه «مسکن گزیدن روح القدس»
- نامه ای در پاسخ به پاتریسیوس که از قرار معلوم فیلوکزنوس در آن سؤال نموده که چگونه می توان به حالت «اندیشه روحانی؟» (contemplation) رسید. این نامه به یونانی ترجمه شده و به نام اسحاق نینوائی منتشر گشته و موفقیت قابل ملاحظه ای نیز در جهت همبستگی ایجاد نموده است.
- چکیده های متنوعی در موضوع دعا
- در هر دو زمینه الهیات و روحانیت، فیلوکزنوس به صورت خارق العاده ای

موفق به ارائه ترکیبی اصیل از سنت یونانی و سریانی شده است.

(۸) یعقوب سروق

یعقوب در سال ۵۲۱، یعنی دو سال پیش از فیلوکزنوس وفات یافت. وی اصولاً تمایلی به بحث و جدل درباره الهیات نداشته و هنگامی که از او خواسته شد که موضع خود را روشن نماید، در یکی از نامه هایش مخالفت خود را با مجمع کالسدون ابراز نموده است. از قرار معلوم او نیز مانند فیلوکزنوس تصور می کرد که «تعریف ایمان» در مجمع کالسدون باعث به خطر افتادن یگانگی مسیح می شود. یعقوب نظیر شاعر سریانی شرقی معاصر خود (مقدم تر از خود) «نارسای» به عنوان سراینده تعداد بی شماری از تعالیم شعرگونه (ممرای) که اکثراً در زمینه موضوعات مختلف کتاب مقدس می باشد، شناخته شده است. نارسای جنبه قوی تعلیمی را در اشعارش حفظ کرده، اما یعقوب بارها در نوشته هایش شیوه ای سمبلیک به کار برده (به طور مثال در خطابه «نقاب موسی» از نامزدی داماد آسمانی، مسیح با عروسی کلیسا سخن گفته است). همچنین یعقوب نامه هائی نوشته - برخی از آنها محفوظ مانده اند - که تعدادی از آنها در مورد زندگی درونی می باشند.

(۹) استفان بارسودایلی

استفان که راهبی از ادسا بوده در اوایل قرن ششم فعالیت داشته و به او نسبت داشتن عقایدی مبنی بر وحدت وجود (Pantheistic) داده اند که از طرف فیلوکزنوس محکوم و از سوی یعقوب سروق نکوهش گردید. برخی از نویسندگان متأخر سریانی بر این عقیده اند که استفان نویسنده کتاب با ارزشی است که از گزند روزگار محفوظ مانده و عنوان آن «هیروتئوس مقدس» (Holy Hierotheos) می باشد و عموماً محققان امروزی با این نظریه موافق می باشند.

هیروتئوس مورد بحث، همان شخصی است که در نوشته های دیونسیوسی (متن ذیل) به عنوان معلم عالی قدر دیونسیوس آریویاگی معرفی شده است. کتاب هیروتئوس مقدس باید پس از نوشته های دیونسیوسی تدوین شده باشد و نه قبل از آن (آن گونه که ادعا شده)، زیرا روشن است که نویسنده از آنها با اطلاع بوده (گرچه به شدت تحت نفوذ نویسندگان دیگر یونانی او آگریوس بوده است. در این مورد به متن ذیل توجه گردد).

این کتاب به شرحی از سیر تعالی اندیشه با پیروی از زندگی مسیح پرداخته و سرانجام اندیشه از ماورای «اتحاد» گذشته و با «در هم آمیختن» واقعیت به الوهیت می رسد.

قطعه ذیل برخی از خصوصیات این اثر را نشان می دهد:

سخنان هشدار دهنده ای در زمینه ادراک سومین مرحله روحانیت. پسرم اگر پس از کسب آگاهی، این راز را افشا نمودی، گناه آن که نابخشودنی است، به گردن تو خواهد بود. در مورد خودم، پسرم، از این پس آماده پذیرفتن رنج می باشم، زمان آن فرا رسیده که به خاطر تمام این چیزهائی که بیان کرده ام، مرا طرد نمایند. اما چنین است، محبت دوست واقعی، که جانش را در راه دوست خود فدا کند. و محبت من نسبت به تو آن چنان است که به خاطرش از سوی همه طرد خواهم شد. پسرم تو باید درک کنی که برای هر وجودی مقدر گشته تا با پدر در هم آمیزد و هیچ چیز از بین نمی رود، چیزی نابود نخواهد شد. چیزی مفقود نمی گردد، همه چیز بازمی گردد. همه چیز تقدیس می شود همه چیز اتحاد می یابد، همه چیز آمیخته می شود. و کلام خدا «کل درکل خواهد شد»، به انجام خواهد رسید. جهنم از بین خواهد رفت، رنجها به پایان می رسند. اسیران آزاد خواهند شد، آنانی که دیگران را محکوم کرده اند، بخشوده خواهند شد، رانده شدگان بازمی گردند و پراکنده شدگان جمع خواهند شد.

(۱۰) اسحاق انطاکیه‌ای

مجموعه بزرگی از تعالیم شعرگونه (ممر) تحت نام اسحاق انطاکیه‌ای (که نباید با اسحاق نینوائی اشتباه شود) عرضه شده است. تعدادی زیادی از این تعالیم در زمینه رهبانیت بوده و همان‌گونه که بعد خواهیم دید، قطعه‌های جالبی نیز در مورد ماهیت بکارت نوشته شده است. آثاری که به نام اسحاق انطاکیه‌ای انتشار یافته‌اند، در واقع متعلق به سه شخص بوده که هر سه با نام اسحاق معروف‌اند و در قرن پنجم و یا اوایل قرن ششم زندگی می‌کرده‌اند. طبق نظر یعقوب ادسائی (وفات ۷۰۸)، محقق سریانی ارتدکس، یکی از این سه فرد باید اسحاق اهل آمد باشد که گفته شده شاگرد مار اپرم بود (از نظر تاریخی احتمالش کم است) و دیگری «اسحاق اعظم» است که در ادسا به دنیا آمده اما بیشتر عمرش را در انطاکیه گذرانید (احتمالاً نیمه دوم قرن پنجم)، سومین اسحاق نیز متولد ادسا بوده و در انطاکیه در اوائل قرن ششم فعالیت داشته است. در حال حاضر مشخص کردن نویسندگان هر بخش (از نوشته‌ها)، بدین معنی که هر یک متعلق به کدام اسحاق بوده، بسیار دشوار است.

(۱۱) نارسای

نویسندگان قرون پنجم و ششم که تا این‌جا از ایشان نام برده شده، متعلق به سنت سریانی غرب می‌باشند. از آثار مهم بجا مانده قرن پنجم سنت سریانی شرق، تعالیم شعرگونه نارسای (وفات ۵۰۰) در زمینه کتاب مقدس، آئین نیایش و روحانیت می‌باشند.

نارسای مدیر مدرسه ادسا (در امپراتوری ساسانی) بود. اما به علت جو خصمانه اختلاف نظر در الهیات، که در سالهای ۴۷۰ حاکم بوده، به نصیبین (در امپراتوری ساسانی) نقل مکان کرده و با کمک اسقف اعظم بارصوما، مدرسه الهیات نصیبین را تأسیس و مدیریت آن را به عهده گرفت. این مدرسه

تأثیر قابل توجهی بر آینده الهیات کلیسای شرق داشته است. مدرسه ادسا (که بالأخره توسط امپراتوری روم در سال ۴۸۹ بسته شد) و مدرسه نصیبین از نظر تدریس «الهیات و تفسیرات» تئودور موپوسوستیا (وفات ۴۲۸)، مفسر عالیقدر، شهرت داشته و تحت نفوذ سنت مسیح شناسی انطاکیه‌ای که توسط کلیسای شرق دنبال شده بودند قرار داشته است.

تعلیمات شعرگونه نارسای، نسبت به یعقوب سروق جنبه آموزشی بیشتری دارند. تعلیمات او در خصوص تعمید و قربانی مقدس بسیار جالب می‌باشند.

(۱۲) بابای

نامه‌ای در دسترس است که احتمالاً در نیمه اول قرن ششم نوشته شده و عنوان آن «نامه بابای به قوریاقوس راهب در مورد زندگی در عزلت» می‌باشد. تعداد اندکی از نسخ خطی که این نامه در آنها حفظ شده و اتفاقاً به سریانی ارتدکس می‌باشند، کاتولیکوس بابای را (که بارصوما اسقف اعظم نصیبین او را به قتل رساند) نویسنده آن معرفی کرده، و این اشاره تاریخ نامه را به قبل از سال ۴۸۴ یعنی زمانی که بابای به شهادت رسید، تعیین می‌نماید. اما احتمال آن نمی‌رود که هویت بابای نویسنده و یا بابای کبیر (وفات ۶۲۸) یا معاصرش، بابای نصیبین باشد.

نویسنده با استفاده از مثل‌های گوناگون یک سری نصایح عملی را به قوریاقوس پیشنهاد نموده که نمونه آن در ذیل آمده است:

بیش از توانائی خود تقلا مکن، در غیر این صورت ممکن است موقعیت خود را از دست بدهی و مانند آن مردی شوی که می‌توانست بالهای جوجه خروسی را حمل کند، اما در حال حمل الواری دیده شد و در نتیجه زمین خورد و مورد تمسخر قرار گرفت. سود کم در دسترس را به امید کسب منفعتی بزرگ در آینده، از دست مده، چه اگر کم را رها کردی، به زیادتیر نیز نرسی، و هر دو از دست بروند.

شبیبه مرد نادانی خواهی شد که در حالی که فرزندش را روی دوش خود از رودخانه عبور می داد با دیدن یک ماهی فرزندش را رها کرد که غرق شد و خود نیز موفق به صید ماهی نشد.

(۱۳) ابراهیم نتپار، شوخال ماران

در نیمه قرن ششم شاهد احیای زندگی رهبانی کلیسای شرق به رهبری ابراهیم کشگر هستیم. در نتیجه این احیاء، آثاری چند از نوشته های رهبانی به تحریر در آمد که از آن جمله می توان کارهای ابراهیم نتپار و شوخال ماران (این اسم به معنی «جلال بر خداوند باد» است) که متعلق به دوره انتقالی قرن ششم به هفتم می باشد، اشاره نمود. «کتاب عطایا» از کارهای شوخال ماران به انگلیسی ترجمه شده است. یکی از آثار ابراهیم، اقتباسی از کار یوحنا ایچیدا یا در خصوص نیایش می باشد.

۳- نوشته های یونانی قرون پنجم و ششم

در طی قرون پنجم و ششم تعداد زیادی از آثار مذهبی یونانی به سریانی ترجمه گردید. برخی از این آثار تأثیر بسزائی بر نویسندگان سریانی سالهای بعد، در زمینه معنوی داشته اند که مهمترین آنها عبارتند از:

(۱) خطابه های ماکاریایی

چندین مجموعه از تعلیمات معنوی به ماکاریوس مصری و یا ماکاریوس اسکندریه ای نسبت داده شده اند. این مجموعه ها که به زبان یونانی محفوظ مانده اند در اصل در سوریه و یا بین النهرین نوشته شده اند و نه در مصر و متعلق به اواخر قرن چهارم و یا اوایل قرن پنجم بوده و شباهتهائی با کتاب سریانی گام ها دارند.

تعدادی از تعلیمات ماکاریایی به سریانی ترجمه شده و به صورت چشمگیری

مورد مطالعه خوانندگان سریانی قرار گرفت.

(۲) نوشته های رهبانی مصر

از اواخر قرن چهارم به بعد، رهبانیت مصری اعتبار بسیار زیادی در میان دنیای مسیحیت کسب کرد. در قرون پنجم و ششم بسیاری از متون مهم مربوط به رهبانیت مصری به سریانی ترجمه شدند از جمله:

– زندگی قدیس آنتونی که به قدیس آتاناسیوس نسبت داده شده است.

– تاریخ لوسیاک، تألیف پالادیوس، که شرح مختصری است از زندگی راهبان.

– تاریخ راهبان مصر، که سفرنامه ای است راجع به مراکز اصلی راهبان در مصر.

– گفته های پدران مصری (که در مجموعه های گوناگون تدوین گردیده).

یکی از راهبان سریانی شرقی قرن هفتم به نام خنانشوع، تمام این آثار را در مجموعه ای با عنوان «بهشت پدران» گردآوری نمود.

(۳) اواگریوس

اواگریوس اهل پنطس (شمال ترکیه)، یکی از تحسین کنندگان قدیس گریگوری نازیانزوس (توسط وی به مقام شماسی دستگذاری شد) بود. ایام جوانی خود را در پایتخت امپراتوری روم، قسطنطنیه (استانبول کنونی) گذراند اما به سبب تهمتی که به وی وارد آمد مجبور به ترک شهر گردید. این زخم و تجربه، باعث ایجاد تغییر در او و هدایتش به سوی زندگی رهبانی شد. پس از گذراندن ایامی در دیرهای نزدیک اورشلیم، در مصر مسکن گزید و همانجا در سال ۳۹۹ وفات یافت. پالادیوس نویسنده تاریخ لوزائیک یکی از شاگردان اواگریوس بود.

اواگریوس با درکی عمیق و گسترده در خصوص زندگی درونی نوشت و

بسیاری از آثار او به سریانی ترجمه شد (در قرن ششم کلیسای یونانی نظرات تعلیمی وی در مورد آخرت را محکوم نمود و در نتیجه آثار اندکی از او به یونانی بر جای مانده است). آثار به جا مانده سریانی این نویسنده از نصایح عملی (به عنوان مثال پندهائی در زمینه دعا) شروع و تا تعلیمات پیچیده (به شکل گفتارهای کوتاه پر مغز که در سده ها، یا مجموعه های یکصدتائی گردآوری شده) در «عناوین حکمت» ادامه یافته است. اثر اخیر در حداقل دو ترجمه متفاوت سریانی باقی مانده: یکی متون نظری اصلی او اگریوس را حفظ نموده در حالی که دیگری (که به طور گستره ای خوانده می شد) این متون را حذف کرده است.

او اگریوس در نظر قدیس اسحاق نینوائی و سایر نویسندگان سریانی شرقی، یکی از معتبرترین نویسندگان در خصوص زندگی معنوی می باشد. بابای کبیر (وفات ۶۲۸) نیز تفسیری بر «سده های» او اگریوس نوشته است.

(۴) مرقس راهب

مرقس راهب، نام نویسنده ای است که آثاری چند در زمینه زندگی معنوی داشته که به سریانی ترجمه شده اند. از مهمترین این آثار رساله ای است در خصوص «قانون معنوی» که بابای کبیر تفسیری بر آن نوشته است. مرقس احتمالاً در نیمه اول قرن پنجم می زیسته و رئیس دیری نزدیک آنکرا (شهر آنکارا در ترکیه) بوده و طبق یکی از آخرین منابع از او به عنوان یکی از شاگردان قدیس یوحنا کرینوستوم یاد شده است.

(۵) نیلیوس

نیلیوس احتمالاً معاصر مرقس راهب و نیز رئیس دیری در نزدیکی آنکرا بوده است. تعدادی از آثار او در زمینه زندگی رهبانی به سریانی ترجمه شده اند، که مجموعه ای از ۱۶۰ گفتار با عنوان «مرواریدها» می باشد.

(۶) آثار دیونسیوس

مجموعه ای از نوشته ها که به دیونسیوس آریوپاگی شاگرد حضرت پولس در آتن (اع ۱۷: ۳۴) نسبت داده شده، تأثیر فوق العاده ای بر سه سنت مسیحی: لاتین غربی، یونانی شرقی و سریانی شرقی داشته است.

از نوشته های فوق که نشان دهنده نفوذ فلسفه نوافلاطونی پروکلیوس (وفات ۴۸۵) می باشد، این حقیقت ثابت می شود که نویسنده واقعی در اواخر قرن پنجم و یا اوائل قرن ششم، آنها را به نگارش در آورده است. هویت این نویسنده به صورت معمای حل نشدنی باقی مانده، اما مشخص است که وی به سریانی می نوشت. آثار دیونسیوس خیلی زود و به صورت گسترده ای شناخته شد. بیشتر قسمت های آن به عنوان کارهایی اصیل از دوره رسولان مورد قبول بوده اند. دو ترجمه سریانی، اولین ترجمه یقیناً توسط سرگیس ریشانا (که در سال ۵۳۵ وفات یافت و بنابراین معاصر جوانتر نویسنده اصلی است)، و دومی توسط فوکاس ادسائی در اواخر قرن هفتم (در واقع فوکاس فقط کار سرگیس را اصلاح نمود و ترجمه جدیدی انجام نداد) صورت گرفت. سرگیس ترجمه نسبتاً ساده و واضحی نوشت که در نتیجه از نسخه اصلی یونانی، بسیار قابل فهم تر می باشد. در حالی که ترجمه فوکاس بیشتر تحت اللفظی بوده و کمتر قابل درک است.

دسته بندی موضوعات در دو ترجمه سریانی، با یکدیگر تفاوت دارند. سرگیس ترتیب را به صورت: «نامهای مقدس»، «سلسله مراتب آسمانی»، «الهیات عرفانی»، «سلسله مراتب کلیسائی»، و «رساله ها» تنظیم نموده و در مقابل آن ترتیب ترجمه فوکاس به صورت: «سلسله مراتب آسمانی»، «سلسله مراتب کلیسائی»، «نامهای مقدس»، «الهیات عرفانی» و «رساله ها» می باشد.

تعلیمی در خصوص زندگی معنوی توسط سرگیس، بعداً در مقدمه مجموعه آثار دیونسیوس، در برخی از نوشته های خطی اصلاح شده فوکاس آمده

است. این کار کوچک در واقع نشان دهنده نفوذ بیشتر اوآگریوس بر او، در مقایسه با دیونسیوس است.

(۷) اشعیا

ابا اشعیا، اغلب به این نام خوانده می شود، نویسنده مجموعه بانفوذی از آثار رهبانی می باشد که به «مطالب رهبانی» مشهور و ترجمه سریانی آن به طور گسترده ای انتشار یافته است. نویسنده ای نیز به نام اشعیا اهل غزه (اواخر قرن پنجم) شناخته شده اما نمی توان اطمینان کرد که اینها هر دو یکی باشند. مجموعه ای سریانی از آثار وی به دو صورت به جا مانده است: یکی شامل پانزده رساله و دیگری ۲۶ رساله است. هدف از تدوین مجموعه کوچکتر، بیشتر ارائه نصایح عملی بوده، در حالی که مجموعه طولانی تر، جنبه نظری دارد.

اهمیت آثار ابا اشعیا در سنت سریانی شرقی با این حقیقت آشکار می شود که دادیشو تفسیری بر آنها نوشته است:

۴- نویسندگان سریانی قرون هفتم و هشتم

قرون هفتم تا نهم، حقیقتاً شاهد شکوفائی فوق العاده ادبیات در زمینه زندگی معنوی بوده است. نویسندگان این دوران، راهبان و خلوت نشینان کلیسای شرق بودند که تنی چند از آنان در کلیسا، مقامهایی از قبیل اسقف داشته اند. اما این وضعیت طولی نکشید (به دلایل مختلف) و به طور کلی سران کلیسا نسبت به آنها حالت بدگوئی پیدا کرده و بدون دلیل، آنها را متهم به دادن تعلیمات [مسالیانی] کردند. به وسیله ترجمه هایی که از آثار این نویسندگان به عربی و یونانی انجام شده، برخی از ایشان نشان دادند که دارای نفوذ زیادی در خارج از کلیسای شرق بوده اند (این جنبه بیشتر از همه

در مورد اسحاق نینوائی صادق می باشد).

(۱) بابای کبیر

بابای، که در سال ۶۲۸ وفات یافت، رئیس یکی از مهمترین دیرها که بر کوه ایزلا (شمال بین النهرین) قرار داشت، بوده است. در میان نوشته های متعدّدش، تفسیری بر «سده های اوآگریوس» در خصوص دانش معنوی نوشته است. عنوان یکی دیگر از کارهای او «کتاب کمال» می باشد، که متأسفانه از بین رفته است.

(۲) گریگوری اهل قبرس

گریگوری که احتمالاً متعلق به اوایل قرن هفتم می باشد، راهبی از شمال بین النهرین بود که مدتی از عمر خود را در قبرس گذرانده است. او نویسنده هفت رساله رهبانی و مجموعه ای از نامه هاست که تا کنون یکی از رساله هایش چاپ گردیده است.

(۳) مارتیریوس (سحدونا)

مارتیریوس (نام سریانی او سحدونا، به معنی شاهد است) نویسنده اثر جامعی با عنوان «کتاب کمال» است. او در این کار زیبایش، شرح می دهد که زندگی معنوی در آغاز تحت تأثیر دوزن بوده: مادرش و شیرین، پیرزن مقدسی که در سن هشتاد سالگی عمر خود، مارتیریوس را ملاقات کرد.

سحدونا در یکی از مشهورترین دیرهای زمان خود «بت آبه» (در شمال عراق) راهب شد. و در حدود سال ۶۳۰ به مقام اسقفی دستگذاری گردید. اما در ضمن مباحثات در مورد الهیات در کلیسای شرق، او را به بدعت گذاری و ایجاد ارتباط با موضع الهیات بیزانس متهم نمودند. در نتیجه برای مدتی کوتاه توسط جمعی، از مقامش معزول اما مجدداً ابقا گردید. وی از حوزه

اسقفی خود رانده شد. پس از این واقعه، سحدونا در نزدیکی ادسا (که در آن زمان تحت حکمرانی اعراب بود و جزء امپراتوری بیزانس به حساب نمی‌آمد) ساکن شد. در آن جا بود که شاهکار معنوی خود یعنی «کتاب کمال» را نوشت.

کتاب کمال به صورت کامل محفوظ نمانده، زیرا فصول مقدماتی بخش اول آن مفقود شده است (نسخه‌ای خطی به جای مانده که در سال ۸۳۷ در ادسا نوشته شده و به دیری واقع در کوه سینا هدیه شده بود). قسمت‌های مقدماتی مفقود شده این اثر، احتمالاً در مورد احکام دینی زندگی مسیحی بوده و دنباله آن شامل اندرزی در خصوص پرهیزکاری است، با فصولی که انحصاراً درباره زندگی گوشه نشینی و آماده شدن برای زندگی در دیر می‌باشد. بخش دوم کتاب شامل چهار فصل است که به صورت کامل حفظ شده. فصول میانی این بخش درباره موضوعات ذیل بحث می‌نماید:

ایمان، امید، محبت، تقدیم خود (در این مورد فصل چهارم ملاحظه شود)، پاکدامنی، روزه، دعا، توبه (اعتراف)، فروتنی، اطاعت، صبر و بیداری. دو خصوصیت برجسته کتاب کمال که خواننده را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد، شوق و ذوق خارق العاده نویسنده در تدوین این اثر و هم چنین نقل قول‌های زیاد از کتاب مقدس است که شاید هیچ کتاب معنوی سریانی دیگر به این اندازه، در کتاب مقدس ریشه ندارد.

پنج رساله دیگر و مجموعه‌ای نیز از پندهای معنوی که خطاب به راهبان هم قطار می‌باشد، از سحدونا بجای مانده است.

(۴) اسحاق نینوائی (اسحاق سریانی)

اسحاق در قطر (خلیج فارس) متولد شد و در همان جا که در اوایل قرن هفتم هنوز یکی از مراکز مهم مسیحیت بود تعلیم یافت. در مورد جزئیات زندگی وی اطلاعات چندانی در دست نیست. بجز این که در حدود سال

۶۷۶ توسط پاتریارک گیورگیس اول در دیر معروف «بت‌آبه» به مقام اسقفی دستگذاری و به عنوان اسقف نینوا منصوب گردید. اما پنج ماه بعد «به دلیلی که فقط خدا می‌داند» از مقام خود استعفا داد. متن ذیل شاید کمی موضوع را روشن نماید:

روز بعد از دستگذاری اسحاق هنگامی که وی در اقامتگاه اسقفی خود نشسته بود، دو نفر در حال مناظره وارد اتاقش شدند. یکی از آن دو خواهان بازپس گرفتن قرضش بود و دیگری با قبول ادعای طرف، التماس می‌کرد که پرداخت بدهی‌اش را به تعویق اندازد. مرد ثروتمندی وجدان گفت: «اگر این شخص مال مرا پس ندهد مجبورم او را به دادگاه ببرم». اسحاق قدیس خطاب به او گفت: «چون انجیل مقدس به ما تعلیم می‌دهد، چیزی که داده شده پس گرفته نشود باید به این مرد حداقل یک روز فرصت بدهی تا قرضش را بپردازد». مرد خدا شناس پاسخ داد: «فعالاً تعلیمات انجیل را کنار بگذار» و اسحاق قدیس فرمود: «اگر گفته انجیل را نباید عمل نمود پس من اینجا چه می‌کنم؟»

متن فوق گرچه مناسب به نظر می‌رسد اما احتمالاً بعدها نوشته شده است. اسحاق پس از کناره‌گیری از مقام اسقفی (به هر دلیل) زندگی رهبانیت را پیش گرفت و به کوهستانهای خوزستان (بت حوزایا) واقع در جنوب شرقی عراق رفت ولی با دیر «ربان شابور» در ارتباط بود. در سنین پیری نابینا گشته و از این رو «دیداموس ثانی» (دیداموس نابینا نویسنده مشهور قرن چهارم اسکندریه بوده است) خوانده شد. زمان وفات اسحاق مشخص نمی‌باشد.

اسحاق آثار خود را احتمالاً در زمان پیری به نگارش در آورد که حاصل تجربه عمیق و فراست نسبت به زندگی درونی است. آثار به جا مانده وی به

دو قسمت تقسیم شده‌اند. قسمت اول شامل هشتاد و دو فصل کوتاه و بلند با مطالب گوناگون است که شش فصل اول آن مجموعه‌ای را تشکیل داده‌اند با عنوان «در راه زندگی برتر». به طور کلی قسمت اول نوشته‌های او از دوره‌های پیشین به خوبی شناخته شده بودند. ترجمه یونانی آن در قرن هشتم و یا نهم، در دیر «قدیس سبا» در فلسطین انجام گرفته است.

قسمت دوم آثار اسحاق شامل چهل رساله یا بیشتر می‌باشد که اخیراً پیدا شده‌اند و با نامه‌ای خطاب به شخصی به نام «ایسوع زخا» (که ناشناخته است) آغاز می‌شود و شامل چهار «سده» یا دسته‌های صدتایی با متون کوتاه در خصوص دانش معنوی است.

احتمال دارد که اسحاق، نویسنده مجموعه‌ای از هفت سده، با نام «کتاب فیض» باشد.

کاملاً روشن است که اسحاق مطالعه گسترده‌ای داشته و بارها از بزرگان گذشته که در زمینه معنویت سرآمد بودند، نام برده، از جمله: نویسندگان اولیه سریانی، اپرم، یوحنا ایحیدایا و هم‌چنین از نویسندگان یونانی: اوآگریوس، تئودور اهل طرسوس، تئودور مویسوستیا، ماکاریوس، مرقس راهب، دیونیسوس آریوپاگی و گفتارهای پدران مصری (از طریق ترجمه‌های سریانی از آنها آگاهی داشته است).

(۵) دادیشو

دادیشو مانند اسحاق متولد قطر بوده، اما زندگی راهبانه‌اش را در دیرهای مختلف عراق گذرانیده است. از زندگی او اطلاعات اندکی در دست می‌باشد. وی احتمالاً در نیمه دوم قرن هفتم می‌زیسته و نمونه‌هایی از آثارش را می‌توان: تفسیر مهم و جالبی بر نوشته‌های «ابا اشعیا»، رساله‌ای درباره گوشه نشینی و دعا خطاب به راهبانی که زندگی زاهدانه و گوشه‌گیری را برای دوره معینی اختیار نموده‌اند و اثر کوتاهی در مورد «دعای پاک» را برشمرد.

(۶) شمعون باوقار

شمعون یکی دیگر از نویسندگان آثار رهبانی اواخر قرن هفتم می‌باشد. از قرار معلوم، او در پزشکی نیز تعلیم یافته بود و این در نوشته‌هایش منعکس شده که علاقه خود را به طب نشان داده است. کار جامعی از او در کتاب «تصوف قدیم مسیحیت» (به فارسی ترجمه نشده) آمده است.

(۷) یوسف حازایا (یوسف رؤیابین)

یوسف حازایا، یا رؤیابین در سال ۷۱۰ در یک خانواده زرتشتی متولد شد. کودکی ۷ ساله بود که در جنگی اسیر شده و ابتدا به یک عرب و سپس به شخصی مسیحی در حوالی کوه کردو (در شمال عراق) فروخته شد. وی در حالی که تحت تأثیر زندگی برخی از راهبان محلی قرار گرفته بود، درخواست تعمید نمود. صاحبش پس از این که او را آزاد ساخت، خود نیز راهب شد. از نوشته‌هایش پیداست که مطالعه عمیقی در سنت تصوف سریانی اولیه داشته است. به عللی برخی از آثار وی به نام برادرش عبدیشو (او نیز راهب بوده) انتشار یافته است.

آثار مهم به جا مانده از یوسف عبارتند از:

— رساله طولانی در مورد سه مرحله زندگی معنوی (که اشتهاها به فیلوکسنوس نسبت داده شده).

— نامه‌ای در خصوص اثرات فیض.

— «نامه پنجم» به دوستی که در آن بهترین طریق رسیدن به خدا شرح داده شده.

— در خصوص تفکر معنوی.

— مطالب گوناگون درباره دعا (و هم‌چنین دعای بسیار زیبایی که قبل از دریافت قربانی مقدس، گفته می‌شود).

— کتاب سئوالات و پاسخ‌ها.

— مجموعه ای از عناوین در مورد دانش معنوی. یوسف با نظم و ترتیب خاصی سنن معنوی سریانی اولیه را تدوین نمود و به همین خاطر محقق عالی مقام سنت معنوی سریانی شرق نامیده شده است.

(۸) یوحنا دالیاتا

آشفستگی زیادی در مورد آثار رهبانی که به یوحنا دالیاتا و یوحنا ساوا (پیر) و غیره نسبت داده شده اند، پدید آمده است. دلیلش این است که یوحنا دالیاتا و یوحنا پیر، یک شخص بوده اند. مانند بسیاری از نویسندگان که تا حال نام برده شده اند، یوحنا دالیاتا متعلق به سنت رهبانی سریانی شمال عراق می باشد و احتمالاً در قرن هشتم می زیسته است. آثار وی شامل ۲۲ تعلیم و ۵۱ نامه کوتاه معنوی می باشند. یوحنا با درک عمیق و شوق فراوان می نوشته است.

۵ - نویسندگان سریانی متأخر

مطالعه اندکی در زمینه سنت معنوی سریانی از سده های نهم و دهم به بعد، صورت پذیرفته است. در این جا، تنها به ذکر چند نام مهم اکتفا می شود. یوحنا بارخلدون (یوحنا ابن خلدون)، در طی زندگی پدر روحانی اش یوسف بوسنایا (وفات ۹۷۹)، نکات عمده ای از تعلیم وی را جهت استفاده راهبان تدوین نمود، که در چارچوب سنت عمومی یوسف رؤیابین است. گریگوری ابوالفرج مشهور به بارهبرائوس [بارعبرایا] یکی از دانشمندان و نویسندگان برجسته و پربار سریانی است. پس از تألیف کتب متعددی در زمینه فلسفه، داروسازی، دستور زبان و مباحث دیگر، در اواخر عمر (وفات ۱۲۸۶) به موضوعات معنوی گرایش پیدا کرد (یکی از کتبی که با آن برخورد کرد کتاب هیروتئوس مقدس بود، که تحت تأثیر آن واقع شد). علاوه بر

کتابی که بارهبرائوس در زمینه اخلاق و زندگی مسیحیان (افراد عادی و نیز راهبان) تألیف نمود. کتابچه با نفوذی نیز برای راهنمایی راهبان، به نام «کتاب کبوتر» به نگارش در آورد.

۶ - نویسندگان اروپائی که آثارشان به سریانی ترجمه شده اند

در طی قرون هفدهم تا نوزدهم، تعدادی از آثار معنوی کلاسیک اروپائی به وسیله میسیونرهای کاتولیک و پروتستان به سریانی ترجمه شدند (در قرن نوزدهم به زبان سریانی امروزی). از جمله کتاب مشهور «پیروی از مسیح» اثر توماس آکمپس، ابتدا توسط یوسف گورئیل (رم ۱۸۵۷) به زبان سریانی قدیم، سپس به وسیله پُل بجان (لایپزیک ۱۸۸۵) به زبان سریانی امروزی ترجمه گردید.

به همین طریق میسیونر پروتستان آمریکائی د. ت. استودارد کتاب «سفر زائر» اثر جان بُنیان را به زبان سریانی امروزی ترجمه نمود (ارومیه ۱۸۴۸).

مفهوم فرود به هاویه و پیروزی مسیح بر مرگ اهمیت زیادی در زندگی کلیسا دارد که با داشتن ریشه در زمان مقدس، در هر لحظه از زمان تاریخی دارای اثر می باشد. برای تجلیل از این واقعه و با استفاده از زمینه گسترده آن، ماراپرم سرودهای بی شماری را برای نماز سرانجام داده است.

۲- بازیابی بهشت

در شرح تاریخ نجات، نویسندگان سریانی اولیه، استفاده فراوانی از باب اول تا سوم کتاب آفرینش نموده اند. از قسمت آفرینش آدم و حوا، زمانی که در بهشت بودند و نافرمانی و اخراج آنها از بهشت. در روایت آفرینش، آدم یک فرد و نماینده بشر محسوب شده و ماراپرم آن را به صورت: «ما آن باغ را همراه آدم هنگامی که آن را پشت سر گذاشت، ترک نمودیم»، مطرح نموده است.

مسیح با عنوان «آدم ثانی» این گونه توصیف شده: «تن آدم را پوشید» که «تن» ما نیز می باشد. او با انجام این عمل اثرات نافرمانی آدم اول را معکوس نموده و این امکان را برای آدم (بشر) به وجود آورد که از نو وارد بهشت گردد. این موضوع بارها توسط اپرم و هم چنین نویسندگان بعدی و با نمونه پردازی متون مختلف از جمله پهلوی نیزه خورده مسیح روی صلیب (یو ۱۹:۳۴) توصیف گردیده که نمونه ای از آن در ذیل آمده:

متبارک باد آن یگانه بخشنده که شمشیر را بر در بهشت دید

که راه درخت حیات (پید ۳:۲۴) را بسته بود.

او آمد و تنی به خود گرفت که زخمی شد

تا با شکافته شدن پهلویش (یو ۱۹:۳۴) بتواند راه بهشت را باز کند.

(سرود میلاد شماره ۸:۴ از ماراپرم)

با تیغه شمشیر

فصل چهارم

نخستین دوره: برخی مطالب برجسته

در این فصل برخی از مطالبی را که دارای اهمیت خاصی می باشند، مطالعه می نمائیم.

۱- فرود مسیح به هاویه (دنیای مردگان).

ماراپرم اشعار بی شماری را به موضوع مهم فوق که قبلاً در غزلیات سلیمان آمده بود، اختصاص داده است. اهمیت این موضوع در تشخیص زمان عادی یا تاریخی از یک سو و زمان مقدس یا زمان آئین نیایش مقدس از سوی دیگر، نهفته است. زمان عادی از رشته وقایع متوالی تشکیل شده، در صورتی که در زمان مقدس هیچ گذشته یا آینده ای وجود ندارد و آنچه که در زمان مقدس و فضای مقدس اهمیت دارد، ویژگی خود «واقعه نجات» می باشد و نه این که در چه زمانی و یا مکانی به وقوع پیوسته است. تن گیری «واقعه ای» است که در هر دو زمان تاریخی و مقدس اثر می نماید. در تن گیری، خدای «کلمه» در یک زمان و مکان مشخص متولد گردید و در عین حال تن گیری برای هر مکان و تمام دوران مؤثر است. از آن جایی که جنبه اخیر را نمی توان بر حسب زمان تاریخی یا فضای جغرافیائی توصیف نمود، کلیسای اولیه می بایست برای شرح آن از بیانی خارج از زمان تاریخی و فضای جغرافیائی استفاده می کرد، به عبارت دیگر بر حسب زمان مقدس و فضای مقدس. برای این منظور جمله: «او به هاویه فرود آمد» را، که مسکن بدون زمان مردگان در کتاب عهدعتیق محسوب می شود و مکان معینی در فضا ندارد، به کار برده است (درواقع هدف تن گیری نجات انسان و عمق آن فرود تا دنیای مردگان یا زندان مردگان «هاویه» می باشد).

راه درخت حیات محافظت می شد.
 اما اینک «مالک آن درخت»
 خود را طعامی برای امتهای ساخت.
 در حالیکه درختان باغ عدن برای طعام آدم اول داده شد
 آنکه عدن را کاشت خود طعامی برای روح ما شد
 هنگامی که آدم بهشت را ترک گفت، ما نیز همراه او بیرون رفتیم
 اما حال که یک نیزه بواسطه نیزه ای دیگر به کنار زده شد
 بگذارید خود را آماده ساخته و داخل شویم (سرود ۴۹ به ارمنی)

هنگامی که آدم مرتکب گناه شد، از جلالی که به تن داشت عاری شد و
 عربانی اش را با برگهای انجیر پوشاند (آفرینش ۳: ۷). نجات دهنده ما
 آمد و متحمل رنج گردید تا زخمهای آدم را شفا دهد و جامه جلال را برای
 عربانی اش فراهم نماید. او درخت انجیر را خشک کرد (مت ۲۱: ۱۹-۲۰)
 تا نشان دهد دیگر نیازی به برگهای انجیر برای پوشش تن آدم نیست. از
 آنجایی که آدم به جلال قبلی اش برگشت، دیگر نیازی به برگها و یا جامه
 پوستین نمی باشد (آفرینش ۳: ۲۱).

در قطعه های آخر، اپرم ابتدا از آدم بعنوان نماینده بشر زخمی شده و یا
 سقوط کرده استفاده می کند و سپس از او بعنوان نماینده حالت آینده آن بشر
 احیا شده، که مسیح آنرا ممکن ساخت، یعنی «تن آدم را پوشید و توسط آن
 شفا را برای وی به ارمغان آورد» یاد می کند. اما آدم (بشر)، تنها «جلال
 قبلی» را که در بهشت داشت به دست نیاورد. بلکه همان گونه که در قطعه
 بعدی اشاره می کند راه درخت حیات برای بشر احیاء شده و دیگر مسدود
 نمی باشد. در واقع می توان گفت که از طریق رازهای زنده کلیسا، بهشت بر
 روی زمین تجربه می شود، زیرا:

نان روحانی راز قربانی مقدس،
 توان پرواز را هدیه می کند:
 امتهای در بلندا شناور شده
 و در بهشت آرام گرفته اند.
 آدم ثانی وارد بهشت شد
 و انسان توسط او به این سرزمین وارد شد.
 به واسطه خروج آدم اول از آن مکان
 همه آن مکان را ترک کردند
 توسط نان روحانی همه کس عقابی گشته
 و به بلندای بهشت می رسد.
 هر آن که نان زنده پسر را تناول کند
 پرواز کرده و در ابرها به ملاقاتش می رود.
 (سرودهای در باب نان فطیر؛ فصل ۱۷، ۹-۱۲)

در تفسیر اپرم از کتاب پیدایش آمده است که خدا آدم و حوا را در حالت
 میانه یعنی نه فانی و نه جاودانی خلق کرد. به آنان «فرمانهای کوچک» داده
 شد تا با داشتن آزادی اراده (که به ایشان عطا شده بود)، آنها را به جا آورند.
 اگر از دستورات خدا فرمانبرداری می کردند، میوه «درخت حیات» پاداش
 ایشان بود:

خواسته آن عادل، این نبود که به آدم تاج را به رایگان عطا کند
 هر چند که به وی اجازه داد بدون زحمت از بهشت بهره مند گردد.
 خدا می دانست که اگر آدم می خواست،
 می توانست جایزه افتخار را به دست آورد
 ولی اراده خدای عادل این بود که بر ارزش وی بیفزاید
 گرچه مقام مخلوقات آسمانی به واسطه فیض بالاست،

تاجی که بشر در نتیجه استفاده صحیح از آزادی انتخاب به دست می‌آورد ارزش کمتری از آن ندارد. (سرودها در باب بهشت؛ فصل دوازدهم، ۱۸)

با وجود این، سریچی آنها باعث اخراجشان از بهشت گردید. بنابراین تمام هدف تن‌گیری نه فقط برگرداندن آدم (بشر) به بهشت، بلکه ترفیع بشر در رساندن او به درجه جاودانگی است، که آدم و حوا به علت استفاده نادرست از آزادی انتخاب موفق به رسیدن به این حالت نشدند.

در بخشی از تفسیر اپرم بر دیاتسرون، موضوع «جامه جلال» که آدم و حوا قبل از سقوط به تن داشتند، شرح داده شده است (سرچشمه این تصور از یهودیت می‌باشد). اپرم و سایر نویسندگان سریانی از این موضوع برای پیوند دادن مراحل مختلف تاریخ نجات که آغاز آن روایت خلقت در کتاب پیدایش باب اول تا سوم می‌باشد، استفاده نموده‌اند. ادامه آن به ترتیب: مسیح آمد تا آدم سرگردان و گمراه شده را بیابد و در جامه نور به باغ عدن بازگرداند، سپس هر فرد مسیحی (که جامه جلال را در هنگام تعمید به تن می‌کند)، هم‌چنین قدیسان (که جامه جلال خود را در پاکی برای جشن عروسی حفظ نموده‌اند، ر.ک مت ۱:۲۲-۱۴) در روز داوری. این برداشت همیشگی، از به تن کردن و در آوردن جامه برای نویسندگان اولیه سریانی وسیله مؤثری بود جهت نشان دادن ارتباط نزدیک مراحل مختلف تاریخ نجات با یکدیگر و نیز این که چگونه هر فرد مسیحی به طور مستقیم با این تاریخ مرتبط است.

۳- مسیح، داماد آسمانی

در یوحنا ۳:۲۹، یحیی تعمید دهنده خود را «دوست داماد» معرفی می‌نماید. این قسمت از عهد جدید و برخی از قسمت‌های دیگر آن (مت ۹:۱۵)، مرجعی برای نویسندگان اولیه سریانی بوده است که با استفاده

از آن اشاره مکرر به مسیح داماد آسمانی نموده‌اند. نقش یحیی تعمید دهنده در هنگام تعمید مسیح آشکار نمودن داماد به عروس (کلیسا) است. در هنگام تعمید، روح هر فرد با مسیح داماد، نامزد می‌گردد و هم‌چنین برگزاری هر آئین نماز [قربانا] خود یک جشن عروسی می‌باشد. اپرم (خطاب به مسیح) ندا می‌کند:

روح، نامزد توست
و تن، حجله عروسی تو،
مهمانانت، حواس و افکاراند
اگر یک تن، برایت جشن عروسی است
پس، چه باشکوه است ضیافت تو برای تمام کلیسا.

به این طریق متوجه می‌شویم که پادشاهی آسمان به صورت «حجله عروسی» [گنونا] توصیف شده است. باید در نظر داشته باشیم که بسیاری از نویسندگان سریانی جابجائی جالبی در متن انجیل، مثل باکره‌های دانا و نادان (متی ۲۵:۱۰) به کار برده‌اند. در متن یونانی آمده است که باکره‌های دانا با داماد وارد «جشن عروسی» شده‌اند. اما نویسندگان سریانی این مطلب را به صورت ورود به «حجله عروسی» توصیف نموده‌اند. در فصول پنجم و هفتم اهمیت این موضوع را برای درک مفهوم صحیح کمال باکرگی خواهیم دید.

۴- نجات به معنای شفا

نویسندگان اولیه سریانی بارها از گناه به عنوان زخمی که احتیاج به شفا دارد، صحبت می‌کنند: مسیح «طیب نیکو» است که «برای بستن زخمهای آدم (بشر) سقوط کرده»، می‌آید. اپرم چنین می‌نویسد: وقتی آدم مرتکب گناه شد و از جلالی که به تن داشت بیرون آمد، عریانی اش را با برگهای

انجیر پوشانید. نجات دهنده ما آمد و رنج کشید تا زخمهای آدم را شفا دهد و جامه ای از جلال برای عریانی اش مهیا سازد.

این تأکید بر مسیح با عنوان شفا دهنده، اهمیت خاصی برای توبه و بخشش در کلیسای اولیه سریانی دارد. به جای چارچوب جاری آئین توبه، که در سنت لاتین غرب حکمفرماست، نویسندگان سریانی ترجیح می دهند که برای آن مفهوم و چارچوب طبی به کار برند: که در این جا گناه به صورت زخمی که احتیاج به شفا دارد، دیده می شود و داروی مؤثر برای شفای آن توبه است.

افراهای چنین می نویسد:

مردی که در جنگ زخمی شده، از در اختیار گذاشتن خود در دستهای طبیبی دانا خجالت نمی کشد، زیرا جنگ باعث زخمی شدن و وخیم شدن حال وی گردیده است. هنگامی که شفا یافت پادشاه نه تنها او را رد نمی کند بلکه در زمره لشگریانش قرار می دهد. درست به همین طریق کسی که توسط شیطان زخمی شده نباید از اعتراف به تقصیرش خجالت بکشد، بلکه از آن روی گردان شده و در پی توبه و بخشش به عنوان داور باشد. زیرا هرکس که از نشان دادن زخم چرکی اش به طبیب خجالت کشد زخمش به قانقاریا تبدیل شده، پیشرفت کرده و تمام بدنش را فرامی گیرد. از طرف دیگر شخصی که خجالت نکشیده و نزد طبیب می رود، زخمش شفا یافته و برگشته در جلال و مبارزه شرکت می کند. کسی که قانقاریا گرفته دیگر نمی تواند شفا یابد و اسلحه ای را که از تن خود دور کرده بود، به خود ببندد. همین طور شخصی که در مبارزه روحاً زخمی شده وسیله ای برای شفا یافتن دارد، به شرط آن که بگوید «من گناهکارم» و در پی توبه و بخشش باشد. اما شخصی که خجالت بکشد نمی تواند شفا یابد زیرا مایل نیست که به زخمهای خود نزد طبیب اعتراف کند. (افراهای. استدلالات، فصل هفتم ۳)

مسیح «طیب نیکو» قدرت شفا و بخشش خود را به کشیشان انتقال داده است. اما مسیح فقط طیب نیست، او هم چنین «داروی حیات است» (این اصطلاح ریشه در ادبیات کهن بین النهرین دارد، «حیات» برای نویسندگان اولیه سریانی با «نجات» در ارتباط می باشد، همان گونه که در انجیل یوحنا آمده است).

بگذارید امروز هوا در هاویه شادمانی کند

زیرا پسر دخترش

همانند داروی حیات، فرود آمد

تا مادر مادرش را زنده کند (اپرم سرودهای در باب میلاد ۱۳، ۲)

در شام آخر است که «عطا کننده زندگی عالم» نان را برکت داد و به داروی حیات برای کسانی تبدیل شد که آن را تناول کردند (از سرودهای نان فطیر اپرم ۱۴، ۶). از آن لحظه به بعد این داروی شفا بخش زندگی، برای هر مسیحی، در زمان برگزاری [قربانا] مهیاست.

۵- آتش الهی

آتش مکرراً به عنوان تصویری از عمل الهی یا در واقع الوهیت، آمده است. اپرم بدین گونه مسیح را خطاب می کند:

بنگر آتش و روح را، در رحم آن که تو را به دنیا آورد.

آتش و روح درون رودخانه ای که در آن تعمید گرفتی، جای دارند،

آتش و روح در حوض تعمید ما، حاضرند.

در «نان» و «جام» آتش و روح القدس، حضور دارند.

(سرودهای ایمان؛ فصل دهم، ۱۷)

آتش الهی دارای دو جنبه است: از یک طرف این آتش می‌تواند بسوزاند و بلعد (سرنوشت عده‌ای از گناهکاران در عهد عتیق. رجوع شود به کتاب اعداد ۱۶:۳۵) از طرف دیگر می‌تواند تطهیر و تقدیس نماید. در قسمت‌هایی از عهد عتیق، فرود آتش الهی نشانه قبول قربانی از طرف خداوند می‌باشد (برای مثال رجوع شود به کتاب دوم تواریخ ایام ۷:۱، تبرک معبد). گاهی یهودیان و سنت اولیه مسیحی (به‌خصوص نویسندگان سریانی)، این تصور را به قربانیهای دیگر بسط داده‌اند. از جمله افراشات از آتشی صحبت می‌کند که بر قربانی‌های بابل فرود آمد و نه بر تقدیمی قائن (پید ۴). در انجیل تصویر آتش الهی در اعمال رسولان ۲:۳، در شرح پنطیکاست، ظاهر می‌گردد: سنت اولیه سریانی نیز از آتش الهی در دو جای دیگر صحبت می‌کند. در رحم مریم باکره و در رود اردن هنگام تعمید مسیح. ابرم، مسیح را چنین خطاب می‌کند (تکراری):

بنگر آتش و روح را، در رحم آن که تو را به دنیا آورد،
آتش و روح درون رودخانه‌ای که در آن تعمید گرفتی، جای دارند.
(سرودهای ایمان ۱۰، ۱۷)

مسیح همانند آتش در رحم حضرت مریم، در اشعار سریانی اولیه بسیار متداول است. نمونه‌ای از گفتگوی طولانی بین جبرئیل فرشته و حضرت مریم به صورت شعر در ذیل ملاحظه می‌شود:

حضرت مریم: اینک تو مرا آشفته کردی
اگر به گفته تو، او همه آتش است
چگونه به رحم آسیب نرسد
از آتشی که در درونش ساکن شود؟

جبرئیل: رحم تو پُر از تقدس خواهد شد
و با الوهیتی پنهان، مختوم می‌گردد.
مکانی که مقدس باشد

چه بسیار محبوب خداست، برای ظاهر شدن در آن

هم چنین دعای ناشناخته‌ای در خصوص حضرت مریم که به صورت سرود است بدین گونه آغاز می‌شود:

۱- در شگفت شدم، وقتی مریم شیر داد،
روزی رسان همه نسلها را، که نوزادی شده.
او که تمام پُری جهان از اوست
در رحم دختر جوانی مسکن گزیده.

۲- دختری از پدر و مادری فقیر
مادر «آن دولت‌مند» گشته و با عشق خود او را محبوس ساخت.
او آتش بود در رحم باکره،
با وجود این، شعله‌هایش وی را نسوزاندند.

۳- سرشار از محبت، «آن اخگر» را در آغوش گرفت،
اما هنگام در آغوش گرفتنش که همراه با احترام بود، آسیب ندید.
«آتش» سوزنده، جسم پوشید
و در دستان مریم جای گرفت.

حضور «آتش» در رحم مریم و در رود اردن با حضور «آتش» الهی در رازهای (سریانی) تعمید و قربانی مقدس برابری می‌کند. بدین گونه سرود

اپرم (ابتدای این بخش) درباره ایمان ادامه می‌یابد:
آتش و روح در حوض تعمید ما، حاضرند،
در «نان» و «جام» آتش و روح القدس، حضور دارند.

در نظر گرفتن مسیح همانند «آتش» در رحم حضرت مریم و در [قربانا] با استفاده از اصطلاح «آن اخگر» از اشعیا ۶:۶ گرفته شده است. این اصطلاح بارها برای [قربانا] به کار رفته است. اهمیت این تشبیهات در فصل ششم روشن خواهد شد.

۶- چشم درخشان

در فصل دوم اشاره‌ای به چشم باطن ایمان شد که به تنهایی قادر است نشانه‌ها و علائم خدا را که در کتاب مقدس و طبیعت اطراف ما پنهان هستند، مشاهده نماید. چشم باطن روح (یا ذهن و یا قلب) دو ویژگی اصلی دارد. اولاً به کمک ایمان عمل می‌نماید، همان‌گونه که چشم طبیعی از نور کمک می‌گیرد، ثانیاً هنگام وجود گناه تاریک می‌شود. بنابراین چشم باطن را باید پاک و شفاف نگاه داشت تا خوب عمل کند، به عبارت دیگر از گناه مبرا باشد. هنگامی که چشم باطن در این حالت باشد اپرم آن را «چشم شفاف» [شافیوتا]، با داشتن حالت «شفافیت» [شافیوتا] توصیف می‌نماید. این دو اصطلاح اهمیت زیادی در تاریخ معنویت سریانی و هم‌چنین در نوشته‌های اپرم دارند.

چشم باطن هنگامی قادر است نشانه‌ها و اشاره‌هایی را که در طبیعت و در کتاب مقدس به خدا می‌شود ببیند که شفاف باشد:

کتاب مقدس مانند آئینه‌ای حاضر است.

کسی که چشمی شفاف دارد، انعکاس واقعیت را می‌بیند.

(اپرم، سرودهای ایمان ۶۷، ۸)

به علاوه قوه بینائی درونی با قوی تر شدن ایمان رشد کرده و نیرومندتر می‌شود. در واقع آنها یکدیگر را تغذیه نموده و به ریشه هم کمک می‌کنند. چشم درونی همچنان که شفافیتش افزایش می‌یابد، حقیقت الهی را بیشتر درک می‌کند. از دیدگاهی دیگر می‌توان گفت با افزایش بینائی معنوی چشم درونی، چیزهای بیشتری بر آن مکشوف می‌شود.
چشم درونی هیچ مخلوقی، به شفافیت چشم درون حضرت مریم نبوده است. اپرم از خدا و حضرت مریم همانند دو چشم درونی دنیا، صحبت می‌کند. یکی تیره گشته و به وضوح نمی‌تواند ببیند، در حالی که دیگری شفاف بوده و دید کاملی دارد:

مریم و حوا نشانگر بدنی هستند

که یک چشم آن نابینا و تاریک و دیگری پاک و روشن بوده

و به همه نور می‌بخشد

در دنیائی که می‌بیند دو چشم کار گذاشته شده،

حوا چشم چپ نابینای آن بود،

و مریم چشم راست روشن آن است.

توسط چشمی که تاریک شده بود، تمام دنیا به تاریکی گرائید

و مردم با کورمالی هر سنگی را که از آن لغزش خورده بودند،

خدا تصور نموده،

و حقیقت دروغین را طلب می‌کردند.

اما هنگامی که آن چشم دیگر روشن شد

و نور آسمانی در نهانش مسکن گزید

بار دیگر بشر آشتی یافت

و پی برد که آنچه باعث لغزشش شده بود

حیاتش را به نابودی می‌کشاند (سرودهای در باب کلیسا ۳۷، ۴ - ۷)

همان گونه که در سراسر ادبیات سریانی ملاحظه می شود، در این جا حضرت مریم نمونه ای برای مسیحیان می باشد.

اصطلاح «شفاف» در مورد آئینه ها نیز به کار رفته است. در قدیم آئینه ها نه از شیشه بلکه از برنز ساخته می شدند و برای این که بتوانند به خوبی از آنها استفاده کنند، باید در حالت براق نگهداری می شدند. در قطعه ای - قسمت بالا از آن گرفته شده - اپرم کتاب مقدس را به آئینه تشبیه کرده که مسلماً این آئینه براق بوده اما برای دیدن «حقیقت» یا واقعیت معنوی که در آن منعکس است، چشم درونی باید شفاف باشد. در جای دیگر او از آئینه خویشتن صحبت نموده، اگر قرار باشد انسان خلق شده صورت الهی را منعکس کند (پید ۱: ۲۶) این آئینه باید کاملاً براق نگهداری شود. دعای ما نیز مانند آئینه عمل می کند، اگر شفاف باشد جمال مسیح را منعکس خواهد کرد.

۷- کلیسا در سه تصویر

در قسمتی از کتاب «گام ها» اواخر قرن چهارم یا اوائل قرن پنجم که نویسنده آن ناشناس بوده و احتمالاً در امپراتوری ساسانیان می زیسته، که در فصل سوم به آن اشاره شد، بیانی شگفت آور از کلیسا در سه تصویر آمده است: کلیسای آسمانی، کلیسای زمینی با رازهای تعمید و قربانی مقدس و کلیسای درونی قلب. کلیسای دوم بر اساس اولی طراحی شده و سومی بر پایه دومی. کمال مطلوب این است که هر سه به طور هماهنگ عمل نمایند. قطعه مربوطه به صورت ذیل آمده است:

بدون مقصود نبود که خداوند ما و بشارت دهندگان قدیم و جدید او، این کلیسا، مذبح و تعمید را که قابل رؤیت توسط چشم جسمانی است، بنا نهادند. دلیلش این بود: به شرط آن که بدنهای ما معبد و قلبهایمان

مذبح شوند از این چیزهای قابل رؤیت، به سوی همتهای آسمانی شان که با چشم جسمانی دیده نمی شوند، حرکت کرده و خود را در آن جا می یابیم، در صورتی که هنوز در کلیسای زمینی با کهنات و رسالتش هستیم و مانند نمونه نیکوئی عمل می کنیم، برای همه کسانی که با دعاهای شبانه و روزه داری و سرمشق گرفتن از بردباری خداوند ما و آنهایی که او را بشارت داده اند. بگذارید هم در عمل و هم در تعلیم این را انجام دهیم و همین که به فروتنی رسیدیم و نسبت به همه کس، از کوچک و بزرگ احترام قائل شدیم، کلیسای آسمانی و مذبح معنوی بر ما آشکار شود. و در مذبح، قربانی شکرگزاری را در دعای قلبهایمان و در استغاثه بدنهایمان بجا آورده و در تمام مدت مذبح قابل رؤیت و خدمت کهناتی که در برابر آن انجام می شود به ما اطمینان می دهد تا باور کنیم که تمام چیزهایی که در این کلیسا وجود دارند برپایه و به شباهت آن کلیسای پنهانی بنا شده اند.

با وجود این اگر نسبت به کلیسای زمینی و مذبح و کهنات قابل رؤیتش و هم چنین تعمید و بخشش آن شک داشته و آن را حقیر شماریم، بدنهای ما معبد و قلبهایمان مذبح نشده و سرچشمه خوبی برای ستایش نخواهند بود. بدین ترتیب کلیسای آسمانی را با مذبح و نور و کهناتش بر خود مکشوف نمی نمائیم. جایی که تمام مقدسین با قلبهای پاک گرد هم آمده و در جلال مسکن گزیده و در نور آن به بلند رسیده اند. زیرا این دایه متبارک را که هر روز فرزندان به دنیا آورده و به شایستگی پرورش داده و به آن کلیسای اعظم آسمانی روانه می سازد، تحقیر نموده اند.

همه می توانند کلیسای زمینی را ببینند: خداوند ما، مذبح و تعمید و کهناتش را بنیاد نهاد. خداوند ما برایش دعا کرد و رسولانش در آن تعمید گرفته و «تن» و «خون» او را در آن قربانی کرده و به راستی

خدمت کاهنان را بجا آوردند. در واقع کلیسا، مادر متبارک، همه کس را چون فرزند در دامن پرورش می دهد. بدین گونه تن و قلبی که در آن خداوند ما ساکن می شود و به علت این که روح القدس نیز در آن جا مسکن می گزیند، در واقع یک معبد و یک مذب می باشند زیرا همان طوری که نوشته شده، تن شما معبد خداوند است و مسیح در درون شما ساکن می گردد (۱-قرن ۶: ۱۹).

اما سرچشمه همه نیکی ها کلیسای آسمانی است، که از آن جا نور از تمام جهات بر ما می تابد. کلیسای زمینی با کاهنان و مذبحش به شباهت کلیسای آسمانی به وجود آمد. و تن ما طبق نمونه و خدمت کلیسای زمینی در درون خود رسالتش را انجام می دهد و قلبمان در درون، مانند کاهن عمل می کند. آنانی که با پشتکاری در کلیسای زمینی خدمت می کنند با پیروی از کلیسای آسمانی، مانند آن می شوند. به همین جهت کلیسای زمینی با داشتن نقش مادر برای تمام کسانی که تعمید گرفته اند، بی اندازه مهم است. به این دلیل که صورت خداوند ما بر آن می درخشد و منورش می سازد.

این کلیسا با مذب و تعمیدش مردان و زنان را مانند نوزادان به دنیا آورده و آنها از شیرش تغذیه می کنند تا زمانی که از شیر گرفته شوند. سپس در بدن و در قلب رشد کرده و آگاهی یافته و در نتیجه بدنهای خود را معبد و قلبهایشان را مذب نموده و غذای مقوی که برتر از شیر است مصرف می کنند، تا این که به کمال رسیده و خود خداوند ما را در راستی بخورند. درست همان طور که خودش فرمود «هر که مرا بخورد به وسیله من زنده خواهد ماند» (یو ۶: ۵۷). همین که آنها غذای حقیقی را خوردند ... به کلیسائی که در آسمان است می رسند و این کلیسا ایشان را کامل می سازد و وارد شهر عیسی، پادشاه ما، می شوند و در آن کاخ باشکوه و کامل که مادر تمام زندگان است، به پرستش می پردازند.

بنابراین نباید کلیسای زمینی که همه کس را مانند فرزند پرورش می دهد، تحقیر کنیم. هم چنین نباید کلیسای قلب را حقیر شماریم. زیرا او تمام کسانی را که بیمار هستند، تقویت می کند. اما باید در اشتیاق رسیدن به کلیسای آسمانی باشیم، زیرا او تمام مقدسین را به کمال می رساند. (از کتاب گام ها)

دنیای مسیحیت کسب کرد. بنا بر این نویسندگان بعدی خواستند (؟)، کسانی مانند مار اپرم را به آن ارتباط دهند. اگر چه از نظر تاریخی چنین ارتباطی وجود نداشته است. مثلاً در قرن ششم، در شرح زندگی مار اپرم نوشته اند: راهبی بوده که در خارج از ادسا زندگی می کرده و حتی برای دیدن قدیس بیشوئه به مصر سفر کرده است. هم چنین در روایت بعدی آمده است که آغاز رهبانیت از کلیساهای سریانی بوده و طبق این روایت (نه بر مبنای تاریخ)، رهبانیت توسط قدیس اوگسن و هفتاد شاگردش در قرن چهارم از مصر به بین النهرین آورده شد. بعدها نیز افراعات را از روی اشتباه تاریخی، رئیس دیر مارمتای (شمال عراق) ذکر کرده اند.

در واقع سنن بعدی، چگونگی توسعه سنت ویژه کلیسای سریانی در مورد زندگی وقف شده را که می توانیم آنرا سنت رهبانی اولیه بنامیم، مبهم ساخته اند. سنت رهبانی اولیه را بیشتر از نوشته های افراعات و اپرم می شناسیم که برخی از ویژگیهای اصلی آن در ذیل شرح داده می شود. در طی قرن پنجم سنت رهبانی اولیه محلی سریانی با رهبانیت مصری آمیخته گردید و سپس به فراموشی سپرده شد.

برای توضیح سنت رهبانی اولیه سریانی از چهار اصطلاح سریانی که نقش اصلی را در این سنت دارند، استفاده می نمائیم:

- ۱- [ایحیدایا] برای این کلمه نمی توان تنها یک معنی در نظر گرفت.
- ۲- [بنی قیاما] به معنی فرزندان عهد.
- ۳- [قدیشوتا] به معنی حالت تقدس.
- ۴- [بتولوتا] به معنی باکرگی.

۱- [ایحیدایا]: در دوره های بعدی [ایحیدایا] به معنی «گوشه نشین» و یا راهب تنها آمده، که در مقابل [دیرایا] یا راهبی که دارای زندگی اشتراکی است، می باشد. هم چنین می توان آن را ترجمه کلمه یونانی monachos یا

فصل پنجم

سنت رهبانی اولیه

دو نویسنده بزرگ سریانی قرن چهارم، افراعاتو اپرم، متعلق به دوره ماقبل رهبانیت (آن گونه که اطلاع داریم) بوده و چهره های برجسته ای در زندگی کلیسای سریانی گردیدند. با وجود این، هر دو نویسنده شاهدان مهم نوعی سنت رهبانی و زندگی وقف شده که بسیار جالب توجه است، بوده اند.

همان گونه که می دانیم، شروع رهبانیت از مصر بوده و در اوائل قرن چهارم دو گونه زندگی رهبانی در آن جا شکل گرفت:

(۱) قدیس آنتونی (وفات ۳۵۶) آغازگر زندگی گوشه نشینی بود. این نوع زندگی کاملاً در تنهایی یا با راهبان دیگر سپری می شد. تجربیات آنتونی، در زندگینامه اش (که توسط قدیس آتاناسیوس) نوشته شده است. این اثر بسیار موفق، به سرعت از یونانی به سریانی و لاتین ترجمه شد.

(۲) پایه گذار زندگی اشتراکی راهبان که در یک جماعت با یکدیگر زندگی می کردند، قدیس پاچومیوس (وفات ۳۴۶) بود. او حدود سال ۳۲۰، جماعت رهبانی را در تابینسی واقع در مصر وسطی به راه انداخت. این نوع زندگی اشتراکی، مردم را عمیقاً تحت تأثیر قرار داد و بزودی تا آن طرف مرزهای مصر، به تمام دنیای مسیحیت گسترش پیدا کرد. در نیمه دوم قرن چهارم زندگی اشتراکی راهبان از فلسطین به سوریه و شمال بین النهرین انتشار یافت، اما بعد از وفات مار اپرم بود که پدیده مهمی، در زندگی کلیسای سریانی گردید.

طی گذشت زمان، سنت رهبانی مصری اعتبار و شهرت فراوان در سراسر

انگلیسی monk در نظر گرفت. اما هیچ یک از این برداشتها معنی مناسبی را برای اصطلاح در ارتباط با سنت اولیه رهبانی نمی دهد.

در نوشته های قرن چهارم [ایحیدایا] اشاره ضمنی بر:

– [ایحیدا] (اسم) و [ایحیدایا] (صفت) ممکن است اشاره به مسیح باشد. ترجمه کلمه یونانی monogenes «یکتا مولود» یا «یگانه» (یو ۱:۱۴ و ۱۶:۳).

[ایحیدایا]، معانی ذیل را نیز شامل می شود:

– یکتا، یگانه (به عنوان مثال برای فرزند، لوقا ۷:۱۲ و ۸:۴۲ و ۹:۳۸).

– مفرد، فرد، بی مانند.

– تنها به معنی مجرد یا شخصی مجرد.

– دارای یک فکر، داشتن فکر واحد (بیشتر در مورد راه زندگی و رابطه فرد با خدا).

– واحد، وحدت فکری (در مقابل پراکندگی فکری)

– پیرو مسیح ایحیدا (یا)

اکثراً [ایحیدایا] ترکیبی است از معانی بالا و در نتیجه نمی توان کلمه واحدی را برای رساندن مفهوم این اصطلاح پُر معنی در نظر گرفت.

جالب است که در تارگوم (این کلمه به معنی ترجمه است و ترجمه تفسیری عهدعتیق به زبان آرامی به این نام خوانده می شود) آدم قبل از سقوط به صورت [ایحیدای] «تک - واحد» توصیف شده، همان گونه که خدا در آسمان [ایحیدای] است. از این رو مناسبت بسیاری دارد که مسیح آدم ثانی نیز [ایحیدایا] خوانده شود و آنانی که در پی داشتن فکر واحدی برای بازیافت حالت وحدت آدم قبل از سقوط می باشند، ایحیدائی (جمع ایحیدایا) خوانده شود.

رابطه بین فرد مسیحی ایحیدایا و مسیح ایحیدایا توسط افراشات عنوان گردید. او می گوید: «آن ایحیدایا (مسیح) از آغوش پدر به همه ایحیدائی

شادی می بخشد». به همین نحو در یکی از سرودهای تجلی که به اپرم نسبت داده شده، کسانی که تازه تعمید یافته اند، این گونه توصیف شده اند: «آن ایحیدایا (ایحیدایا (ی)) بی مانند را به تن کرده اند» ضمن این که خود ایشان نیز ایحیدایا شده اند.

به نظر می رسد که در استدلالات افراشات اصطلاح [ایحیدایا] بیشتر به معنی مجرد یا شخص مجرد آمده، با اشاره به این که ازدواج موجب پراکندگی می شود (مقایسه شود با ۱- قرن ۷:۳۴، در حالی که در یونانی شخص ازدواج کرده را «تقسیم شده» می خوانند و در [پشیتا] مفهوم دیگری را می دهد). زمینه این مفهوم را می توان در برداشتی که افراشات از پیدایش ۲:۲۴ دارد، یافت:

وقتی مردی ازدواج کرد، کدام پدر و مادر را ترک می کند؟ مفهوم آن این است: تا زمانی که مرد ازدواج نکرده خدا پدرش و روح القدس مادرش را دوست داشته و احترام می گذارد. اما هنگامی که شخص ازدواج کرد پدر و مادرش (به معنای بالا) را ترک کرده و فکرش مشغول دنیا می شود و ذهن و قلبش از خدا به دنیا معطوف می گردد.

اما لازم نیست که ایحیدایا شخص مجرد باشد، زیرا در جائی دیگر از تعلیمات وی ملاحظه می کنیم که ایحیدایا نه فقط بتوله (باکره ها، زنان و مردان مجرد) می باشد، بلکه قدیشه (اشخاص ازدواج کرده که از داشتن روابط جنسی خودداری می نمایند) را نیز شامل می شود.

در اصل ایحیدایا کسی است که برای خود (آن طور که افراشات مطرح می کند) زندگی تقدیم شده و داشتن وحدت فکری پیروی از مسیح ایحیدایا را انتخاب نموده است. از آن جائی که فرد مسیحی «در تعمید، مسیح ایحیدایا را به تن می کند» این نوع زندگی باید آرمان همه مسیحیان باشد.

قیاما- تمام کسانی که متعهد شده اند که زندگی وقف شده ایحیدایا را دنبال کنند، بنی قیاما (فرزندان عهد) خوانده می شوند. کلمه قیاما ترجمه رسمی اصطلاح عبری «بریت» (عهد) در پشیتا (عهد قدیم) می باشد، که بنظر می رسد نزدیکترین معنی برای عبارت «بنی قیاما» ست. معانی دیگری نیز از جمله: «رستاخیز» (معمولاً به صورت قیامتا)، ایستادن، بیداری و دعا، مراقبت، نیز پیشنهاد شده که کمتر قابل قبول می باشند. معنی «عهد» در موضوع مورد بحث را احتمالاً می توان در نوعی سوگند رهبانی که در هنگام تعمید (در قرن چهارم معمولاً اشخاص بالغ تعمید می گرفتند) ادا می شد، بهتر درک کرد. در متون دیگر از این قسم به عنوان «قول» ی که به مسیح داده می شود، گفتگو نموده اند.

امکان دارد زمانی قیاما یا عهد اصطلاحی بوده که در هنگام تعمید توسط هر تعمید خواسته ای به منزله «قول» گفته می شد: «من خود را به تو تقدیم می کنم ای مسیح...» که در آئین تعمید سریانی یکی از سرودهای تعلیمی تئودور مویسوستیا اصطلاح قیاما بدین صورت به کار رفته: «من عهدی (قیاما) با تو می بندم، ای مسیح،...» باید توجه کرد که لزوماً (آن گونه که بعضی تصور می کنند) جماعت تعمید گرفته تنها متشکل از کسانی که سوگند رهبانی ادا کرده بودند، نبوده است.

بنی قیاما زندگی اشتراکی سازمان یافته ای نداشتند، بعضی در خانه والدین خود به سر می بردند، درحالی که برخی دیگر در گروههای کوچک دو یا سه نفری زندگی می کردند. گاهی این گروههای کوچک متشکل از مردان و زنان بودند، اما این روش که مورد مخالفت افراهای قرار گرفت بعدها نامناسب دانسته و محکوم شد.

در قرن پنجم هنگامی که رهبانیت سبک مصری در سوریه و شمال بین النهرین قالب گرفت، از نقش بنی قیاما کاسته شد. رهبانیت در مقیاس وسیعی جای

بنی قیاما را گرفت و یا (در مورد مردان) به علت نیاز روزافزون به کشیشان، تعداد قابل ملاحظه ای از ایشان دستگذاری شدند. برای زنان بنت قیاما (دختران عهد) وضعیت کمی فرق می کرد. گروههای راهبه کمتر بودند و از طرفی احتیاج زیادی به شماس زن (در سنت سریانی شماسان زن نیز خدمت می کردند) نبود، بنابراین تعجب آور نیست که در منابع قرون پنجم و ششم اشاره به «دختران»، باکره هائی با زندگی تقدیم شده، می شود. (باید یاد آور شد که در ترجمه های انگلیسی و لاتین تعالیم ششم افراهای تحت عنوان «در باب بنی قیاما» اصطلاح بنی قیاما اشتباهاً و به غلط، راهبان ترجمه شده است).

بتولوتا، «باکرگی» - اصطلاحات بتولا (مذکر) و بتولتا (مؤنث) اساساً در مورد کسانی که زندگی تقدیم شده در مجرد اختیار کرده و دارای وحدت فکری بودند، به کار می روند. این افراد از مسیح ایحیدایا پیروی نموده و احتمالاً انتخاب خود را در زمانی که تعمید می گرفتند (افراد بالغ) همراه با سوگند تعمید، ابراز می نمودند.

در ادبیات قرن چهارم، ایلایای نبی و یحیی تعمید دهنده، بزرگترین نمونه های باکرگی در کتاب مقدس محسوب می شدند.

قدیشوتا - «تقدس، حالت وقف شده»، این اصطلاح در نوشته های افراهای و اپرم در اصل معنی حالت وقف شده - پرهیز از نزدیکی با همسر - را می دهد. در ادبیات سریانی بعدی، این اصطلاح معنی آشنای «تقدس» را به خود گرفته است. اصل معنی کلمه در روایت دادن شریعت، در کوه سینا در کتاب خروج ۱۹:۱۰، نهفته است، که خدا به موسی امر می کند «نزد قوم برو و ایشان را تقدیس (قدیش) نما» و سپس در خط ۱۵ موسی به قوم می گوید «با زنان خود نزدیکی ننمائید».

در نوشته‌های دو نویسنده بزرگ قرن چهارم افراهات و اپرم، قدیشی اشخاص ازدواج کرده‌ای هستند که از داشتن روابط جنسی خودداری نموده و مانند باکره‌ها احتمالاً سوگند ریاضت کشی را در هنگام تعمید در سن بلوغ ادا می‌نمودند. در یکی از سرودهای قدیمی تعمید آمده:

بنگر مردمی را که تعمید می‌گیرند
و همچون باکره‌ها (بتوله) و قدیشه می‌شوند
به حوض تعمید فرو رفته
تعمید می‌گیرند
و آن یکتا ایحیدایا (مسیح) را به تن می‌کنند.
(سرودهای عید تجلی، فصل هشتم ۱۶)

احتمال دارد که افراهات و اپرم هر دو ایحیدای/بنی قیاما بوده‌اند. بسیاری از آثارشان به طور خاص خطاب به همقطاران ایحیدای ایشان بوده است. در نتیجه، آنها از کمال باکرگی و قدیشوتا، در معیار بالا صحبت می‌کنند. این باعث شده که بعضی از متخصصان امروزی تصور کنند که ایشان ارزش بسیار کمی برای ازدواج قائل شده و این در نتیجه قسمتی از جهان بینی دوگانه‌ای است که روابط جنسی را چیزی دراصل شیطانی می‌پندارد. این تفسیر بی‌نهایت گمراه‌کننده است و در آنچه که واقعاً افراهات و اپرم می‌گویند جایی ندارد. در واقع هنگامی که افراهات مثالهای «باکرگی» و «قدیشوتا» را از عهد قدیم می‌دهد، این حالت بیشتر برای دوره آمادگی در نظر گرفته می‌شود. همین تصور قدیشوتا دوره آمادگی را می‌توان در تفسیر اپرم در مورد پیدایش باب ۸ ملاحظه نمود:

و خدا به نوح گفت: «از کشتی بیرون شو، تو و همسرت و پسرانت و همسران پسرانت» (پید ۸:۱۶). خدا به آنهائی که امر کرد به تنهائی

برای حفظ قدیشوتا در کشتی نوح وارد آن شوند، بار دیگر امر کرد که به صورت زوج کشتی را ترک نمایند. تا این که کثیر شده و در خلقت بارور شوند. او هم چنین در مورد حیوانات که قدیشوتا را در کشتی نوح حفظ نموده بودند گفت «و همه حیواناتی را که نزد خود داری ... با خود بیرون آور تا بر زمین منتشر شده در جهان بارور و کثیر شوند» (تفسیر پیدایش ۸:۱۷-۱۸).

عقیده بر باکرگی و قدیشوتا برای آمادگی شخصی، نشان‌دهنده آن است که یکی از عوامل اصلی برانگیختن مردم به ادای سوگندهای رهبانی در هنگام تعمید، همانا مسیح داماد آسمانی بوده است (فصل ۴) در نوشته‌های مربوط به شهادای پارسی قرون چهارم و پنجم، با چندین مورد که بر باکرگی با عزمی محکم و استوار تکیه شده، به یک «دختر عهد» که در نامزدی داماد آسمانی ست، اشاره می‌شود. در شهادت مارتا (یک «دختر عهد» نیمه قرن چهارم) با صحنه ذیل مواجه می‌شویم:

موبد (مقام مذهبی زرتشتی) به مارتا گفت «به من گوش ده و لجوج و خودسر، در پیروی از آرزوهای منحرف مباش. حال که ظاهراً نمی‌خواهی مذهب خود را ترک کنی، هرچه دلت می‌خواهد انجام ده، اما تنها این یک کار را بکن که در این صورت نخواهی مرد و زنده می‌مانی: تو دختر جوان و بسیار زیبایی هستی، همسری اختیار کن و ازدواج کرده و صاحب پسران و دختران شو و از این «عهد» ساختگی و نفرت‌انگیز دست بردار.

مارتا، باکره دانا پاسخ داد: «اگر باکره‌ای نامزد مردی باشد، آیا قوانین انسانی اجازه می‌دهند که شخص دیگری از راه برسد و به نامزد این باکره حمله کند و دختری را که قبلاً نامزد شده از وی برباید؟ و آیا گفته شده که چنین باکره‌ای باید خود را تسلیم کرده و با مردی که

نامزدش نیست ازدواج نماید؟

موبد پاسخ داد: «خیر»

مارتا نامزد مسیح، به گفته اش ادامه داد: «پس چگونه به من حکم می کنید با مردی که نامزدم نیست ازدواج کنم در حالی که قبلاً نامزد شخص دیگری هستم؟» در این جا موبد گفت: «آیا واقعاً نامزد داری؟» مارتا پاسخ داد: «من به راستی نامزد شده ام». موبد سؤال کرد: «با چه کسی؟» مارتا پُر از جلال گفت: «آیا عالیجناب از او آگاهی ندارید؟» موبد پرسید: «او کجاست؟» مارتا پاسخ داد: «او برای انجام کاری به سفری طولانی رفته، اما نزدیک ماست و در شرف بازگشت است». موبد پرسید «اسم او چیست؟» مارتا پاسخ داد: «عیسی».

موبد در حالی که هنوز متوجه موضوع نشده بود، سؤال کرد: «او به کدام کشور رفته و اکنون در کدام شهر سکونت دارد؟» مارتا پاسخ داد: «او به آسمان رفته و اکنون در اورشلیم سماوی است». موبد که متوجه شد او در مورد سرورمان عیسی صحبت می کند گفت: «من از همان ابتدا گفتم که اینها مردمانی لجوج و خودسر و غیرقابل اصلاح شدن هستند. من از سرتا پایت را خونین می کنم آن وقت نامزدت می تواند بیاید و تو را که تبدیل به خاک و زباله شده ای یافته و با تو ازدواج کند». در برابر این گفته، مارتا با شهامت تمام پاسخ داد: «در واقع او خواهد آمد. در جلال... او بدنهای همه آنانی را که با وی نامزد شده اند تکان داده و از غبار جدا می سازد، با شبنم آسمانی می شوید و با روغن شادمانی تدهین می کند... و آنها را به حجله آسمانی، جایی که ساخته دست نیست، اما در اورشلیم، شهر آزاد آسمانی، بنا شده می برد».

(زنان مقدس سریانی شرق، ترجمه س. بروک و آ.س. هاروی)

افراوات روش مشابهی در مورد «دختران عهد» به کار می برد. ایشان در

خطر بهره برداری توسط مردانی بودند که خود جزء «عهد» به شمار می رفتند:

ای باکره هائی که خود را نامزد مسیح کرده اید: هنگامی که یکی از بنی قیاما به شما بگوید: «من می آیم تا با تو زندگی کنم و تو باید از من مواظبت کنی» شما باید پاسخ دهید: «من نامزد پادشاهی هستم و در خدمت او می باشم و اگر خدمتش را ترک کنم و تو را خدمت نمایم، نامزدم عصبانی شده و طلاقنامه ای به دستم خواهد داد و از خانه اش اخراج خواهد کرد».

(افراوات، استدلالات فصل ششم، ۷)

امکان نامزد شدن با مسیح منحصر به زنانی نبوده که زندگی وقف شده و باکرگی را در پیش گرفته بودند، گرچه زندگی ایشان به صورت برجسته ای توصیف می شده است. در فصل چهارم ملاحظه کردیم که چگونه ماراپرم روح را همانند عروس مسیح و تن را چون حجله عروسی توصیف کرده است. باکرگی درونی، یا باکرگی روح و یا قلب دارای همان اهمیت و حتی مهمتر از باکرگی جسمی است. قدیس یوحنا کریزوستوم این گونه توضیح می دهد:

«روزه گرفتن و باکرگی به خودی خود نه خوب هستند و نه بد. نیت کسی که آنها را انجام می دهد و یا رعایت می کند باعث خوبی و یا بدی آنها می شود» (یوحنا کریزوستوم، در باب دوشیزگی ۲، ۴)

دو تعقی دیگری که اهمیت زیادی به آنها داده می شد و با باکرگی وفق داشت، عبارت بودند از: مطابقت زندگی در تعمیم (مسیحیان) با زندگی فرشتگان و توصیف تعمیم به صورت ورود دوباره به بهشت.

پس از ظهور رهبانیت، هدف از داشتن زندگی رهبانی، در تمام سنن معمول

شرقی و غربی، این بود که از زندگی فرشته گونه موجودات آسمانی پیروی گردد. یکی از مشخصات این زندگی، طبق اناجیل (مر ۱۲: ۲۵ و لو ۲۰: ۳۴-۳۶) این است که در آن ازدواجی صورت نمی پذیرد. نویسندگان قرن چهارم سریانی اشاره می کنند که زندگی در تعمید همه مسیحیان، انتظار کشیدن برای رسیدن به زندگی رستاخیز می باشد. آن زندگی نمایانگر زندگی بدون ازدواج فرشتگان است. در واقع در انجیل لوقا در قسمتی که پاسخ صدوقیان را راجع به رستاخیز می دهد به این انتظار رسیدن به زندگی رستاخیز اشاره شده؛ این موضوع در ترجمه سریانی حتی بهتر شرح داده شده:

کسانی که شایستگی رسیدن به آن جهان و رستاخیز از مردگان را دارند نه ازدواج می کنند و نه می میرند، زیرا با فرشتگان برابر شده اند و پسران رستاخیز هستند (در رستاخیز شریکند)، ایشان مانند پسران خدا هستند (لوقا ۲۰: ۳۵-۳۶، سریانی قدیم).

این ایده که زندگی رازگونه مسیحی تعمید یافته یک زندگی فرشته گونه است، به طریقی کاملاً متفاوت توسط مار اپرم بیان گردیده، درجایی که او فرشتگان مهمان ابراهیم که غذای انسانی خوردند (پیدایش ۱۸) را با مسیحیانی که مانند فرشتگان در تعمید تولد دوباره یافته و غذای فرشتگان را در شام خداوند تناول می نمایند مقایسه می کند:

هنگامی که خداوند به سوی زمین و انسانهای فانی آمد.
او، دوباره در آفرینشی نوین، ایشان را همانند فرشتگان خلق کرد،
آنها را با آتش و روح در آمیخت،
تا به طریقی پنهان، از آتش و روح گردند...
ابراهیم برای فرشتگان آسمانی

غذائی زمینی حاضر کرد و آنها خوردند..

به بشر خاکی «آتش و روح» را

برای خوردن و آشامیدن، ارزانی داشته داشت

(اپرم - سرود ایمان ۱۰: ۹-۱۱)

در زبان سریانی برای کلمه «فرشته»، دو واژه به کار برده می شود: «مَلَخَا، و ایرا Ira». ملخا، با کلمه مَلِک به معنی پیام آور، که کلمه معمول بکار برده شده برای فرشته در کتاب مقدس عبری است ارتباط دارد. از طرف دیگر، «ایرا»، در کتب عهد عتیق و فقط در کتاب دانیال به مفهوم فرشته آمده است. اما در آثار بسیاری از نویسندگان سریانی به طور معمول از این واژه به معنی فرشته استفاده شده است. معنی تحت اللفظی برای کلمه «ایرا»، «بیدار» می باشد، که با سخنان مسیح در آخر مثل باکرگان دانا و نادانان (مت ۲۵) ارتباط دارد. «بنابراین بیدار باشید، زیرا روز و ساعت را نمی دانید» (که در چه زمانی داماد خواهد آمد). (یادآوری می شود، طبق سنت سریانی قدیم، همان گونه که در فصل ۴ ذکر گردیده، باکرگان دانا، وارد حجله عروسی گشتند، در صورتی که در انجیل یونانی و «پشیتا» ایشان وارد جشن عروسی شدند).

دلیل دیگری که، چرا برای باکرگی احترام خاصی قائل می شدند، در مفهوم تعمید که نشانه ورود دوباره به فردوس است نهفته می باشد (ر.ک فصل ۴). حال، طبق برداشت معمولی بین پدران کلیسا از فصل اول تا سوم کتاب پیدایش، آدم و حوا در فردوس در باکرگی می زیستند و فقط پس از رانده شدن ایشان از فردوس بود که با یکدیگر روابط جنسی داشتند. از این رو می توان به آسانی فهمید که چرا آنانی که در پی زندگی تعمیدی در کمال آن بودند (همان گونه که بنی قیاما عمل می کردند) «برای خود زندگی تجردی را اختیار می نمودند».

یعقوب سروق، گرچه پس از دوره اولیه که ما در موردش صحبت می‌کنیم زندگی می‌کرد، اما دیدگاههای قدیمی تر را در نوشته‌هایش منعکس نموده:

باکرگی نگاه خود را به سرزمینهای بالا افکند،
و در فراسوی ازدواج، به جائی که فرشتگان، متعال می‌گردند:
کسی که در تجرد و باکرگی می‌ماند، یکی از موجودات آسمانی است...
مقام رفیعی که آدم قبل از گناه داشت،
حاصل باکرگی در آمیخته شده با فرشتگان بود.
اوج زیبایی باکرگی، مریم است
که مادر آن نقش دهنده نوزادان در رحم‌ها شد!
او در باکرگی مسکن‌گزید
و تاج جلال خود را به آن بخشید.

(یعقوب سروق در باب باکرگی)

در این جاست که با بیانی ضد و نقیض که قلب درک و مفهوم باکرگی در سنت سریانی است، مواجه می‌شویم: باکرگی حقیقی، عامل به وجود آورنده تولد است. تولدی که از باکره، یعنی مریم حاصل شد، باعث گردید که وی به تنهایی در دنیای سقوط کرده شایستگی یابد و در واقع نمایانگر حالت طبیعی فردوس است، که افراشات آن را چنین تشریح نموده:

برای خدا، کار عظیمی نیست، که مردگان را برخیزاند،
زمانی که در فردوس هیچ بذری کاشته نشده بود،
زمین گیاهان را متولد ساخت و در باکرگی بدون آن که
بذری روی آن افتاده باشد، و بدون باروری، گیاهان را مولود نمود...
آدم نیز، بی آن که بذری افشاند،

جوانه زد،
و بی آن که در رحمی آبستن شود،
(افراشات، استدلالات ۸، ۶)

این شیوه اندیشه و برداشت، بارها به صورت مقایسه‌ای، عنوان شده است. مقایسه بین تولد مسیح از مریم باکره و تولدهائی که از باکرگی در فردوس انجام شده: تولد آدم از زمین باکره و تولد حوا از پهلوی باکره آدم. و سپس نتایج تن‌گیری را به عنوان معجزات رازهای مقدس، که تولد بخش می‌باشند و سرچشمه آنها پهلوی مسیح روی صلیب است، بیان می‌نمایند (یوحنا ۱۹:۳۴).

همان‌گونه که در قسمتهای آینده (فصل ۷) ملاحظه خواهیم نمود، باکرگی مریم که مسیح از آن زاده شد، نمونه‌ای برای تمام مسیحیان است: اگر ایشان نیز، کاملاً خود را در برابر روح القدس بگشایند، در باکرگی موجب تولد معنوی مسیح خواهند شد. این اندیشه (که با متی ۱۲:۵۰ ارتباط دارد)، قبلاً در نوشته نویسنده قرن سوم یونانی، اوریجن (اوریژن) آمده است:

هر روح فاسد نشده باکره، که آبستن روح القدس گشته،
به خواست پدر تولد بخشیده، و مادر مسیح است
(اوریجن - قطعه ۲۸ راجع به متی)

در آخر قرن چهارم، قدیس گریگوری نیسا به شیوه‌ای مشابه می‌نویسد:
لقاح در باکرگی از روح القدس؛ به حکمت، عدالت، تقدس و نجات
تولد می‌بخشد (۱- قرن ۱: ۳۰)، از این طریق، راه برای همه کس
گشوده شد تا «مادر مسیح» گردد، زیرا خود مسیح گفت: «هر که اراده
مرا به جا آورد، برادر، خواهر و مادر من است» (مت ۱۲:۵۰).

دیگری باشد: هردو آنها به یک اندازه اهمیت دارند.

مار اپرم از «سه منزلگاه» یا «قرارگاه»، در خصوص راز تن‌گیری، سخن به میان می‌آورد: هنگامی که مسیح در بطن مریم «قرار گرفت»، هنگامی که در زمان تعمیدش در بطن رود اردن «قرار گرفت» و زمانی که پس از مرگ بر روی صلیب در بطن شیول «قرار گرفت». گرچه این سه «محل قرار گرفتن» از لحاظ زمان تاریخی مجزا هستند، اما در زمان مقدس در یک لحظه بر هم منطبق می‌شوند زیرا همه آنها در یک خصوصیت مربوط به نجات مقدس سهیم می‌باشند (زمان تاریخی را تنها به لحاظ ترتیب وقایع می‌سنجند اما زمان مقدس یا آیین نیایشی را از لحاظ خصوصیت حوادث مورد توجه قرار می‌دهند؛ یعنی وقایع مجزا در زمان تاریخی را می‌توان در زمان مقدس در یک جا متمرکز ساخت). از این رو می‌بینیم که تضاد واقعی میان دیدگاه یوحنا و دیدگاه پولس وجود ندارد، با مشاهده این که تعمید مسیح و مرگ او بر روی صلیب در یک خصوصیت نجات بخش وجه اشتراک دارند و در زمان مقدس بر هم منطبق می‌شوند، حتی اگر از لحاظ زمان تاریخی مجزا بودند.

به این ترتیب، گرچه تعمید و مرگ مسیح بر روی صلیب از لحاظ زمان تاریخی بسیار دور از تعمید هریک از مسیحیان کنونی است، اما در نتیجه تبرک یا «تقدیس» آب تعمید در حوضچه، تمام این وقایع در یک زمان مقدس روی می‌دهند. به این دلیل، اغلب حوضچه را به عنوان رود اردن توصیف می‌کنند و برخی اوقات نیز به آبی که از پهلوی مسیح جاری شد، تشبیه می‌سازند (یوحنا ۱۹:۳۴).

گرچه معمولاً پدران سربانی دیدگاههای پولس و یوحنا را با هم ادغام می‌کنند و درکی غنی از مفهوم تعمید را ارائه می‌دهند، اما در اینجا آنها را جداگانه بررسی خواهیم نمود.

فصل ۶

زندگی مسیحی: تعمید و قربانی مقدس

در نقشه نجات، دو راز مقدس وجود دارند که از اهمیت بسزایی برخوردارند، یعنی راز تعمید و راز قربانی مقدس. در این بخش باید برخی از روشهای به کار رفته از سوی پدران سربانی را که به واسطه آنها توانستند این رازها را درک نمایند، مورد بررسی قرار می‌دهیم.

تعمید

می‌توان راز تعمید را از دو جنبه متفاوت بررسی نمود: هم می‌توان آن را به عنوان تولد تازه در نظر گرفت که با دیدگاه انجیل یوحنا (۳:۳) مطابقت دارد و هم اینکه آن را به عنوان مرگ، تدفین و رستاخیز تلقی نمود که با تعلیمات پولس (روم ۳:۶) همخوانی دارد. آنجا که بر تولد تازه بودن تعمید تأکید می‌شود، تعمید خود مسیح در رود اردن، به عنوان سرچشمه تعمید تمام مسیحیان درک خواهد شد؛ و هرگاه تعمید به عنوان مرگ و رستاخیز مورد تأکید قرار گیرد، مرگ و رستاخیز خود مسیح به عنوان منشأ تعمید تمام مسیحیان تلقی خواهد شد. پدران سربانی هر دو دیدگاه را با هم ترکیب می‌کنند، اگر چه در متون اولیه بیشتر به دیدگاه یوحنا یعنی تعمید به صورت تولد تازه، الویت داده شده و تنها از اواخر قرن چهارم به بعد است که دیدگاه پولس، اهمیت بیشتری می‌یابد (در کلیسای شرق این امر بیشتر مدیون تأثیر ثئودور موپسوستیا بود، وفات ۴۲۸). درک این مسئله مهم است که موضوع درست بودن یکی و نادرستی دیگری مطرح نیست و یا اینکه یکی بهتر از

دیدگاه یوحنا: تعمید به عنوان تولد تازه

مسیح در هنگام تعمیدش در رود اردن، «تعمید را افتتاح می‌کند» (مار اپرم، سرود دوشیزگی، ۳:۱۵): درست همانطور که او در بطن مریم «جسم می‌پوشد» همچنین «آبهای تعمید را نیز دربر می‌کند» (مار اپرم سرود میلاد ۲:۱۲) و بدینوسیله آنها را تقدیس می‌نماید: «رودی که مسیح در آن تعمید گرفت، از درون در نور ملبس گردید» (مار اپرم، سرود کلیسا ۶:۳۶). از این رو مسیح در زمان مقدس «در هنگام تعمیدش تمام دریاها، رودخانه‌ها، نهرها، چشمه‌ها و منابع آب را تقدیس نمود» (هودرا الف، صفحه ۶۱۶ = کتاب نماز کلدانی الف، صفحه ۳۹۶، عید تجلی). در تعمید هر مسیحی، آب تقدیس شده اردن به جهت تبرک آب درون حوضچه تعمید، «فعال» می‌شود؛ از این رو در مراسم تعمید سریانی غرب که به سوروس نسبت داده شده، کشیش به طور مشخص «تبرک رود اردن» را برای آب تعمید می‌طلبد و همچنین «تقدیس روح» را زیرا روح القدس است که این کار را انجام می‌دهد و در زمان مقدس هر یک از مراسم تعمید مسیحی را با تعمید خود مسیح همزمان می‌سازد.

مار اپرم در مورد مسیح می‌گوید که او در «بطن رود اردن» تعمید یافت و در نتیجه آن «بطن»، که اکنون با حضور مسیح در آن تقدیس شده است، به «بطنی» بدل می‌شود که به مسیحیان در هنگام تعمید، تولد تازه می‌بخشد: «در هنگام تعمید تو ای نجات دهنده، چشمه‌های آب تقدیس شدند و به بطنی روحانی برای بشریت بدل گشتند، (هودرا الف، صفحه = کتاب نماز کلدانی الف، صفحه ۴۲۱). در ضمن در مراسم تعمید سریانی غرب که به یعقوب سروق نسبت داده شده چنین آمده است:

خداوندا، در عظمت خود می‌خواستی ما را با محبت بی‌دریغت نجات بخشی و به این خاطر پسر یگانه و جاودانه ات را برای نجات ما

فرستادی، که تو او را از ازل حاصل نمودی و او محل پنهان خود را ترک نموده، نزول کرد و در رحم باکره ساکن شد تا به واسطه تولد جسمانی ظاهر شود؛ او کاملاً با تو بود و در عین حال با ما و اگرچه محتاج یا فاقد هیچ چیز نبود، در رود اردن تعمید گرفت و بطن آب را تقدیس نمود تا بطنی باشد کاملاً سالم و با قوت.

تئودور موسوستیا نیز در خطابه‌های تعلیماتی خود می‌گوید که در هنگام تعمید مسیحیان، کشیش می‌گوید: «که فیض روح القدس بر آب قرار گیرد و آن را ... بطنی سازد برای تولد تازه رازگونه»؛ همچنین در مراسم تعمید سریانی شرق، «آب با روغن مقدس نشان گذاشته می‌شود تا به بطنی تازه بدل شود که تولد روحانی می‌بخشد». رحم حوضچه تعمید همچنین ممکن است با رحم حوا مقایسه شود، همچون در مراسم تعمید سریانی غرب که به تیموتائوس اهل اسکندریه نسبت داده شده:

به جای رحم حوا که فرزندان حاصل نمود که فانی و فسادپذیر هستند، این رحم آب فرزندان حاصل می‌کند که آسمانی، روحانی و غیر فانی هستند.

در هماهنگی با این تصویر حوضچه تعمید به عنوان بطن روحانی، همچنین حوضچه ای را می‌یابیم که به عنوان «مادر تازه و روحانی که به صورتی روحانی از رحم خود، مسیحیان را تولد می‌بخشد» توصیف شده (سوروس) یا به عنوان «مادری که هر روزه به جاودانان تولد می‌بخشد» (یعقوب سروق). بنا بر سنتی که می‌توان ریشه آن را در قرون دوم جستجو نمود، نوری درخشان یا (بیشتر در سنت سریانی) آتش، بر آب رود اردن ظاهر شد در هنگامی که مسیح وارد آن شد. خود مسیح که اغلب به عنوان آتش الهی به تصویر

کشیده شده، آبهای رود اردن را بر آتش می نهد:

امروز آتش زنده در امواج (اردن) تعمید می یابد و آنها را با شعله اش احاطه می کند، بدون آنکه از میان برود (خطابه ای مجهول در خصوص تعمید مسیح، ب. ۱۹؛ Patrologia Orientalis، ۳۸، ۴).

یا جای دیگر:

ای مسیح در منظر تو، رود اردن آنگاه که برای تعمید آمدی با محبت مشتعل شد تا همه، تعمید را با آتش بشناسند. آنگاه که آتش زنده آمد تا خود را در تعمید غوطه ور سازد، آبها با زبانه های زرین آتش گرفتند. (نیایش با چنگ روح، عید تجلی، ج. ۱، صفحه ۴۹۸).

شکر بر این تصویر مسیح به عنوان آتش زنده که بطن حوضچه تعمید را به عنوان یک «کوره» ممکن ساخت. از این جهت نرسی می نویسد:

هدف مسیح، کوره آبها را به طریقی اسرارآمیز آماده ساخت: او به جای آتش با روح قوت اراده اش، آب را گرم نمود و چون استادی ماهر شاهکار خلقتش را به وجود آورد تا خلقت در کوره آب و گرمای روح، از نو ساخته شود (نرسی، tr. Connolly، صفحه ۴۱).

تأثیر این آتش در کوره حوضچه تعمید توسط دیونیسیوس بار صلیبی در اثر او با عنوان نقدی بر آیین تعمید، توصیف گردیده:

آتش پنهانی در میان آبهای تعمید ساکن است که گناهان را می سوزاند اما نمادهای بحق و شایسته جسم را حفظ می کند، همانطور که آهن در

آتش سالم می ماند اما از زنگارش تصفیه می شود.

(او سپس ادامه داده و کوره حوض تعمید را با کوره آتشین دانیال ۳:۲۷ مقایسه می کند که در آنجا آتش، بند و زنجیرهای آن سه کودک را می سوزاند، اما بدن و موهایشان را دست نخورده باقی می گذارد). این کوره تعمیدی را اغلب به عنوان تصفیه کننده و پاک کننده «تصویر» الهی توصیف می کنند که انسانیت با آن آفریده شده بود (پیدایش ۱:۲۶):

او که نیکوست، دید که تصویرش در انسان به واسطه گناه مخدوش شده؛ پس آن را در کوره آب از نو شکل داد و زشتی آن را رفع کرد و روی آن را با طلای روح القدس اندود (هودرا الف، صفحه ۶۳۴ = کتاب نماز کلدانی الف، صفحه ۴۱۱، عید تجلی).

رابطه بین تعمید خود مسیح و تعمید مسیحیان را اغلب با کمک تصویر «ردای جلال» نشان می دهند که لباس اولیه و اصلی آدم و حوا قبل از سقوطشان بوده است. مسیح در هنگام تعمیدش بار دیگر این ردای جلال را برای انسانیت مهیا ساخت:

مسیح برای تعمید آمد و در آب تعمید فرو رفت و ردای جلال را در آن قرار داد تا برای آدم لباسی باشد، او که آن را از دست داده بود (یعقوب سروق، ج، صفحه ۵۹۳).

و فرد مسیحی در هنگام تعمید، «ردای جلال را که (از آدم و حوا) در میان درختان (بهشت) دزدیده شده بود، در آب پوشیده است» (یعقوب سروق الف، صفحه ۲۰۹).

اغلب، این موضوع در متون آیین نیایشی انتخاب می‌شود، برای نمونه در یک Sedro در عید تجلی، در کتاب Fenqitho آمده است:

تو که بی‌نیازی، در رود اردن تعمید گرفتی و ردای الوهیت را در آن باقی گذاشتی برای کسانی که برهنه بودند تا با آن پوشانده شوند (نیایش با چنگ روح، ج. ۱، صفحه ۴۹۶)

این موضوع، در مراسم تعمید سریانی شرق و غرب هر دو، ظاهر می‌شود:

تو ما را در ردای جلال به عطایای روح القدس ملبس ساختی و ارزانی داشتی که برای پدر در تولد ثانی تعمید، فرزندان روحانی باشیم (مراسم سریانی غرب منسوب به سوروس)

در مراسم سریانی شرق، کشیش دعا می‌کند که تعمید یافتگان «در پاکی، ردای جلال را حفظ نمایند که با آن در رحمت ایشان را ملبس ساختی». درست همانطور که موضوعات رحم یا بطن تعمید و کوره تعمید اغلب با هم ترکیب می‌شوند، همچنین موضوع ردای تعمید نیز ممکن است با آن آتش پاک‌کننده ارتباط یابد، چنانکه در سرودی قدیمی از تعمید می‌خوانیم:

ای فرزندان چشمه تعمید،

ای کودکان بی‌گناه که آتش و روح را پوشیده‌اید،

این ردای پرجلال را حفظ کنید

که آن را از آب دربر نمودید.

چون هر که ردای جلال را

از آب و روح به تن نماید،

با اشتعال آن

رشد خاردار گناهاش را از بین خواهد برد

(سرودهای عید تجلی ۴: ۱۹-۲۰)

تعمید مسیح در عین حال نامزدی مسیح با کلیسا است، در لحظه‌ای که یحیی تعمید دهنده، یعنی «دوست داماد» (یوحنا ۳: ۲۹)، داماد را به عروس منتظر آشکار می‌سازد. شعری قدیمی از نویسنده‌ای ناشناس با گفتگویی طولانی میان یحیی و مسیح، چنین آغاز می‌شود:

تصوراتم مرا سبک بال به رود اردن کشاندند

و در آنجا امری شگفت را نظاره نمودم،

آنگاه داماد پرجلال را دیدم که آشکار شد

تا جشن عروسی را برای عروس برپا دارد و او را تقدیس نماید.

آنجا که تعمید خود مسیح، معرف نامزدی مسیح با کلیسا است، تعمید هر فرد مسیحی نشان دهنده نامزدی مسیح با روح هر فرد مسیحی است، زیرا میسح «آمده است تا با جانها نامزد شود».

(مار اپرم، سرود دوشیزگی ۲۵: ۱۶)

اکنون «ردای جلال» که تعمید یافتگان آن را دربر می‌کنند، به عنوان «جامه عروسی» در مثل متی ۱: ۲۲-۱۴ تداعی می‌شود که باید در آمادگی برای جشن ازدواج، بدون لک و تمیز باقی بماند: کسی که از جشن عروسی بیرون افکنده شد به این خاطر نبود که نتوانست لباس عروسی تهیه کند، بلکه چون لباس سابق خود را گم کرده و یا آن را کثیف کرده بود. پس به فرد مسیحی در طول حیاتش در هنگام تعمید، این لباس عروسی داده می‌شود تا برای جشن عروسی مسیح داماد در ملکوت آسمانی، که خارج از زمان وقوع می‌پیوندد،

یعنی در رستاخیز آخر زمان، آماده باشد. کسانی که جامه عروسی خود را پاک و تمیز نگاه داشته باشند، بواقع ردای جلال را برتن خواهند کرد که در هنگام تعمید، به صورت نهانی به تن می کنند («سوگند» پولس رسول). همانطور که در زیر خواهیم دید، مسیحیان باید این تجربه ملیس شدن در ردای جلال را که فقط در رستاخیز کاملاً درک می شود، در این زندگی از پیش نشان دهند.

دیدگاه پولس: تعمید به عنوان مرگ و رستاخیز

در تفاسیر سریانی گوناگون در مورد آیین تعمید، سه بار فرو رفتن در آب حوضچه تعمید با سه روزی که مسیح در قبر بود مقایسه می شود. از این رو موسی بارکیفا (پسر کیفا، وفات ۹۰۳) می نویسد:

حوضچه تعمید جای قبر مسیح را می گیرد؛ بنابراین هنگامی که شخص در حال تعمید در آب فرو می رود، مثل این است که وارد قبر می شود... این حقیقت که او سه بار در آب فرو می رود، نشان دهنده سه روزی است که خداوندان در قبر گذراند. فرو رفتن در آب، سمبل مرگ مسیح است و حوضچه تعمید به تدفین او اشاره می کند. موسی بار کیفا، (تفسیر در باب تعمید، ۱۴).

نرسی و یعقوب سروق هر دو در مورد «قبر آب» سخن می گویند و یعقوب در خطابه زیبای خود در مورد تعمید مسیح، از جانب او می گوید:

مردم را به درون قبر آب فرو می برم تا اینکه آنان را در هنگام رستاخیز جاودانه سازم (یعقوب الف، صفحه ۱۸۱).

تعمید از این دیدگاه، نشانگر لحظه مرگ نسبت به گناه و «انسان کهنه» است و برخاستن از درون آب، سمبل رستاخیز مسیح در گذشته و رستاخیز هر

فرد مسیحی در آینده است. دیونسیوس بار صلیبی می نویسد:

برخاستن از درون آب، سه چیز را تداعی می کند: اول، قیام و رستاخیز عیسی از قبر؛ دوم اینکه ما نیز در روز آخر باید قیام و رستاخیز از قبر را داشته باشیم؛ و سوم اینکه اگر تعمیدمان را پاک و منزه نگاه داریم، از آسمانها در خواهیم گذشت (تفسیر در باب تعمید).

پدران سریانی اغلب هر دو دیدگاه را ادغام می کنند، یعنی «تولد تازه» یوحنایی و «مرگ و رستاخیز» پولسی. تنها یک راه برای ترکیب آنها وجود دارد که خصوصیت برجسته سنت سریانی را تشکیل می دهد: ارتباط دادن تعمید مسیحیان با آبی که از پهلوی شکافته مسیح مرده بر روی صلیب جاری شد (یو ۱۹:۳۴). همانطور که در بخش ۷ خواهیم دید، این آیه موجب غنای تفسیر نمونه شناسی با مفاهیم ضمنی عمیق خواهد شد. ویژگی و جنبه ای که در اینجا برای ما جالب است، ایده رازهای مقدس تعمید و قربانی مقدس را در رابطه با «متولد» شدن در تولدی بکر از پهلوی مسیح مرده قرار می دهد. یعقوب سروق این موضوع را اغلب مورد کاوش قرار می دهد، همچون در متن زیر:

مسیح آمد و تعمید را با صلیب خود افتتاح نمود

تا اینکه به جای حوا برای جهان مادر حیات باشد؛

آب و خون برای شکل دادن به اطفال روحانی که از آن جاری شدند

و تعمید به «مادر حیات» مبدل شد.

هیچ یک از تعمیدهای سابق (منظور تعمید موسی یا یحیی)

روح القدس را عطا ننمودند،

فقط تعمیدی که پسر خدا بر روی صلیب افتتاح نمود:

از نظر روحانی، «با آب و خون» به فرزندان تولد می بخشد

و به جای یک روح، روح القدس در آنان دمیده می شود.

(یعقوب سروق الف. صفحه ۱۶۲)

در برخی از نیایشهایی که بر حوضچه تعمید در سنت آیین نیایشی سریانی غرب انجام می‌گیرد، اشاره‌ای خاص به یوحنا ۱۹:۳۴ یافت می‌شود:

«ای خداوند، باشد که روح قدوس و زنده تو بیاید و بر این آب قرار گیرد و آن را با قدرت شکست ناپذیرش بیافروزد و برکت داده و تقدیس نماید و آن را به آبی شبیه سازد که از پهلوی تو بر روی صلیب جاری شد.»

یعقوب سروق به نحو خاصی، درک رازگونه یوحنا ۱۹:۳۴ را با معرفی موضوع مسیح داماد به خوبی غنی می‌سازد:

«پهلوی داماد شکافته شده است و از آن عروس بیرون آمده است، به این وسیله، نمونه داده شده در مورد آدم و حوا به کمال می‌رسد. خدا از ابتدا می‌دانست و آدم و حوا را به شبیه پسر یگانه اش ترسیم نمود او بر روی صلیب همچون آدم به خوابی عمیق فرو رفت، پهلوی او شکافته شد و از آن دختر نور، آب و خون بیرون آمد همچون تصویر فرزندان آسمانی تا وارثان پدری باشند که فرزندان یگانه اش را محبت می‌کند در نبوت گفته شده که حوا، مادر تمام زندگان است، آیا تعمید، مادر حیات نیست؟ زن آدم، جسم انسانی متولد ساخت که تابع مرگ بود، اما این باکره موجوداتی روحانی تولید می‌کند که تا ابد زنده خواهند بود (یعقوب ج، صفحه ۲۹۹)

در مراسم تعمید سریانی، دو عامل عمده وجود دارند، تدهین (ها) با روغن

و فرو رفتن در آب. در ایام قدیم (تا حدود ۴۰۰ بعد از میلاد)، تدهین را قبل از فرورودن در آب انجام می‌دادند و به عنوان «rushma» یا «نشان» می‌شناختند که این اصطلاح از حزقیال ۹:۴ اقتباس شده بود. بعدها در سنت آیین نیایشی سریانی غرب، مهمترین تدهین تعمیدی آن بود که بعد از تعمید صورت می‌گرفت و برای این کار از میرون استفاده می‌شد. برای نویسندگان اولیه، rushma حداقل پنج ویژگی مهم را دارا بود: نشانه مالکیت بود؛ جنبه حفاظتی داشت؛ انتقال دهنده پاکی و سلامتی بود؛ کهنانته را القا می‌کرد که به قوم خدا تعلق داشت (۱ - پطرس ۲:۹)؛ و فرزند خواندگی را تداعی می‌کرد.

rushma به عنوان علامت مالکیت، جای ختنه را در یهودیت می‌گیرد:

خدا، یهودیان را از امتهای جدا ساخت و این کار را به وسیله علامت (rushma) سابق ختنه انجام داد؛
او با علامت تدهین،
قوم (مسیحیان) را از قوم (یهودیان) جدا نمود.
(سرود عید تجلی منسوب به مار اپرم، ۳:۴)

در آیین تعمید سریانی شرق، تعمید یافتگان را به عنوان «ختنه شدگان با آن [روغن] اما نه ختنه انجام گرفته به دست (کول ۲:۱۱) که عاری کننده جسم از گناهان با ختنه مسیح است، توصیف می‌کنند. نرسی این ایده در مورد روغن را به عنوان عامل برنده یا ختنه کننده در نظر می‌گیرد:

کشیش، آهن روغن را بر نوک انگشتش نگاه می‌دارد
و جسم و حواس روح را با تیزی آن علامت می‌گذارد؛
کشیش فانی، روغن را با کلام دهانش تیز می‌سازد،

آن را همچون آهن برای بریدن بی انصافی تیز می کند.

به طور معمول *rushma*، علامت مالکیت مسیح است که بر «گوسفندان روحانی» او در هنگام تعمید گذاشته می شود: تعمید، مدخل ورود به گله مسیح است که شبان حقیقی می باشد:

روح القدس، علامت خود را بر گوسفندش کنده کاری می کند،
همچون اثر خاتم بر روی موم، او علامت خود را برجای می گذارد:
مهر پنهان روح با روغن بر روی افرادی نقش می بندد
که در هنگام تعمید، تدهین می شوند.

(مار اپرم، سرود دوشیزگی ۶:۷)

این تشبیه تعمید یافتگان به عنوان گوسفندان یا بره ها و ورود به گله مسیح، در بسیاری از مراسم تعمید سریانی دیده می شود؛ از این رو به عنوان مثال در مراسم سریانی غرب که به سوروس منسوب اند، شخص کشیش برای کسی که باید تعمید یابد اینگونه دعا می کند:

باشد که وی شایستگی تولد تازه را که از اعلی از طریق آب و روح
می آید داشته باشد،
تا به گوسفند شبان حقیقی مبدل شود،
که با نشان روح القدس نشانه گذاری شده.

rushma که اساساً عمل تدهین پیشانی است، نقش حفاظتی هم دارد. در حزقیال ۹:۴ اسرائیلیان وفادار با علامتی (*rushma*) بر پیشانیهایشان به جهت محافظت آنان در برابر جاری شدن خشم الهی، مصون می مانند؛ این

علامت به شکل حرف عبری *tau* بود که در الفبای قدیم عبرانی به شکل صلیب رسم می شد. نرسی، جنبه حفاظتی تدهین را به شکل برجسته ای نشان می دهد:

کشیش سه نام (تثلیث) را بر صورتش همچون محافظی رسم می کند تا
(شیطان) ظالم، تصویر الوهیت را بر سر او ببیند.

دلیل رسم کردن بر پیشانی این است که ارواح ناپاک را سردرگم نمایند:

هنگامی که آنها، آن علامت را بر پیشانی اش ببینند، مغلوب خواهند
شد. تعمید یافتگان بر پیشانیهایشان، نشان روحانی دریافت می دارند
که در برابر فرشتگان و آدمیان به روشنی خواهد درخشید...
دیوها، نشان نام خدا را بر شخص تعمید یافته می بینند و از او
عقب نشینی می کنند؛

نام الوهیت از آن علامت بر روی پیشانی دیده می شود،
و چشمان آن مکار از نگاه کردن بر آن خجالت می کشند
(ترجمه *connolly*، صفحه ۴۳).

rushma در خود آیین های تعمید اغلب به عنوان «زره» در نبرد علیه شیطان
توصیف می شود؛ از این رو در آیین سریانی شرق کشیش چنین می گوید:

باشد تا ودیعه روح القدس را که یافته اید،
رازهای مسیح که در آنها شریک شده اید و علامت
زنده ای (*rushma*) که دریافت نموده اید، حیات تازه ای
که کسب کرده اید و زره عدالتی که پوشیده اید،
همه آنها شما را از شریر و نیروهای او در امان نگاه دارند.

چون یکی از عناوین معروف برای مسیح در سنت سریانی همانا «طیب نیکو» است تعجب آور نیست که ببینیم روغن در تعمید، پاک نموده و شفا می بخشد. در اعمال توما، وقتی یهودای توما، مقدونیا را تعمید می دهد و بر سر او روغن می ریزد، چنین دعا می کند:

او را از زخمهای کهنه اش شفا بخش و تمام دردهایش را از او رفع نما و ضعف او را تقویت کن.

این جنبه از نقش روغن تعمیدی را می توان در مراسم و آیین های بعدی تعمید سریانی مشاهده نمود. پس برای نمونه در مراسم سریانی غرب (مارونی) چنین می خوانیم:

باشد که خدا، نور باشکوه، پر جلال و پنهان خود را در روغن ساکن گرداند،

و روغن نیز ضعفها و بیماریهای پنهان و عیانشان را از آنها دور سازد.

و در آیین سریانی شرق، کشیش می گوید:

جلال بر تو باد که ضعف جسم ما را به وسیله روغن و آبی که بر زخمهای ما قرار دادی، شفا بخشیدی: تو با روح القدس همچون اسفنجی، چرک گناه را از روح ما زدودی.

نرسی این تفکر را به روشی دلپسند توسعه می دهد:

کشیش، نقش دکتر را برای اعضای بدن ایفا می کند، او جوارح را لمس می کند و سبب می گردد که احساس آن به اعضای درون نیز سرایت نماید.

چاره و علاج هنرش را برای جسم و روح هر دو به کار می برد؛ او با قوت الهی، بیماری عیان و پنهان را هر دو شفا می بخشد. او دارو را که به طریقی آسمانی به او داده شده، مخلوط می کند و با قوت آن تمام بیماریها را بدون استثنا شفا می دهد.

او همچون حجره کیمیاگری، در کلیسای مقدس را گشوده است؛ ضعفها را مواظبت کرده و بیماریهای دوستان خادمش را ملزم و گرفتار می سازد.

با علامتی ظاهری (rushma)، بیماریهای پنهان را

که در درون اند لمس می کند،

و سپس داروی روح را با نماد آب به کار می برد (tr. Connolly, صفحه ۴۲).

در آیین تعمید سریانی غرب که به تیموتائوس منسوب است، کشیش پیش از تدهین با میرون دعا می کند:

از طریق این نشان، اتحاد روح قدوس و زنده ات و افتخار کهنانت و پادشاهی آسمانی را به کسانی که تقدیس می شوند، عطا کن ...

تازه تعمید یافتگان که به اعضای «قوم خدا» بدل می شوند، در عمل کهنانتی قوم خدا سهیم گشته و همانطور که در ۱-پطرس فصل ۲ توضیح داده شده و در ترجمه انجیل (peshitta) آمده «شما مانند سنگهای زنده هستید: خود را بنا کنید و به معابد روحانی و کاهنان مقدس بدل شوید تا قربانیهای روحانی تقدیم نمایید که از طریق عیسی مسیح، مقبول خدا هستند (آیه ۵)... شما خانواده برگزیده اید که همچون کاهنی برای پادشاهی خدمت می کنید، قوم مقدس و جماعتی که نجات یافته است؛ شما باید جلال او را اعلام نمایید که شما را از ظلمت به نور عجیب خود فرا خواند (آیه ۹)».

روشی که این کهانت بدان عمل می کند، به خوبی در متنی از کتاب گامها در خصوص سه کلیسا و سه قربانگاه مورد اشاره قرار می گیرد، که در فصل ۴ به تفصیل به آن می پردازیم: در حالی که کهانت معین شده در «کلیسای مرئی» عمل می کند، کهانتی که تمام تعمید یافتگان در آن سهیم اند، به نوبه خود در کلیسای درونی عمل می کند که قربانگاه آن قلب است؛ و بر قربانگاه قلب است که «قربانیهای روحانی» تقدیم می شوند. اگر قرار باشد این قربانیهای روحانی «در حضور خدا مقبول» واقع شوند، لازم است که آنها و قربانگاه قلب که بر روی آن قربانی ها تقدیم می شوند، پاک و منزه باشند: پس در نتیجه تنها جلال خدا اعلام خواهد شد. از اینرو این کهانت تعمید یافتگان، آن چیزی است که درون آن رشد می کنند، به شرط آنکه در قدوسیت رشد نمایند - در مقایسه با وضعیت کهانت معین شده که مقامی است اعطا شده و عمل آن به قدوسیت شخص کشیش ارتباطی ندارد (موضوع قربانی درونی قلب را بار دیگر در بخش ۷ زیر بررسی می کنیم).

یکی از مهمترین عطایای روح که در هنگام تعمید اعطا می شود، «روح فرزند خواندگی» است یا «روح پذیرش به عنوان فرزندان» که ما را قادر می سازد تا فریاد برآوریم، ابا ای پدر، (روم ۸: ۱۵). این عطیه به آنان قدرت می دهد که خدا را به عنوان «پدر» خطاب نمایند، در نتیجه عطیه فرزندی به تعمید یافتگان اجازه می دهد تا دعای خداوند را به کار گیرند، یعقوب سروق اشاره می کند که قبل از تعمید، شخص می تواند قانوناً فقط آدم را به عنوان «پدر» بخواند، فیلوگزنوس چنین شرح می دهد:

در واقع ما از به کار بردن این عنوان و نامیدن خدا به عنوان «پدر» کاملاً عاجز هستیم، مگر با قدرت روح القدس که درون ماست، زیرا به خوبی می دانیم کسانی که هنوز با تولد تازه تعمید، به فرزندان خدا بدل نشده اند، اختیار استفاده از این عنوان را ندارند و اجازه ندارند که بگویند، «ای

پدر ما که در آسمانی، نام تو مقدس باد...» دلیل آشکار آن، این است که روح القدس هنوز در ایشان قرار نگرفته است (خطابه مربوط به ساکن شدن روح القدس، ترجمه انگلیسی، صفحه ۱۰۸).

پیامد دیگر عطیه فرزندخواندگی این است که ما به برادران و خواهران مسیح مبدل می شویم - اما تنها به این دلیل که خود مسیح قبل از هر چیز «پایین آمد تا برادر خادمین بدکار شود» (یعقوب سروق الف، صفحه ۱۹۴). به علاوه تعمید یافتگان نیز با بدل شدن به «فرزندان خدا»، وارثان ملکوت آسمانی می شوند (ر.ک. روم ۸: ۱۷، غلا ۴: ۷)، و این موضوعی است که در بیشتر مراسم تعمید سریانی یافت می شود.

اما مهمتر از همه اینکه، تعمید سبب می گردد که روح القدس در درون ساکن شود (رومیان ۸: ۱۱، ۲- تیموتائوس ۱: ۱۴)، با بدنی که چون معبد خدمت می کند (۱- قرنیتیان ۶: ۱۹). همانطور که آفرات با تیزی اشاره می کند، شخص تازه تعمید یافته مسئولیت حفظ این «معبد» را در وضعیتی پاک و منزه برعهده دارد، در غیر اینصورت روح را «محزون» خواهد ساخت (افسیان ۴: ۳۰):

او که معبد خدا خوانده شده است باید بدنش را از هر آنچه ناپاک است مصون دارد، زیرا او که روح مسیح را محزون نماید، نخواهد توانست از بدبختی نجات یابد. او که بدن مسیح را دریافت داشته باید بدن خود را از هر آنچه ناپاک است مصون دارد، او که انسان کهنه را از تن به در کرده، بار دیگر نباید به طریقه های سابق بازگشت نماید (استدلالات ۶: ۱).

فیلوگزنوس در خطابه اش در مورد ساکن شدن روح القدس، به تأکید شرح می دهد که روح القدس واقعاً تعمید یافتگان را هنگامی که روح را «محزون»

می‌کنند، آنان را ترک نمی‌گویند (این اتفاق هنگام ارتداد روی می‌دهد): محزون ساختن روح سبب می‌گردد که روح القدس نتواند درون شخص عمل نماید؛ این شکست در همکاری با روح، منجر به نبود ثمرات روح می‌شود. البته گناه است که روح را محزون می‌سازد و در نتیجه، تنها توبه می‌تواند روح را بار دیگر فعال نماید. فرض بر این است که پس از تعمید دیگر گناهی وجود نخواهد داشت، اما ما ابرم اشاره می‌کند که خدا در مشیت خود، چاره و علاجه برای آن در نظر گرفته که به شکل «تعمید اشکها» می‌باشد:

گرچه تنها یک تعمید برای سفید کردن مقدسین وجود دارد،

اما دو چشم هستند که وقتی با اشکها پر می‌شوند،

حوضچه تعمید را برای اعضای بدن آماده می‌سازند.

چون خالق به خوبی می‌داند که گناهان همیشه در ما تکثیر می‌شوند، و گرچه تنها یک تعمید وجود دارد، اما او دو حوضچه مقرر داشته (چشمها) که آرمزش گناهان را به همراه دارند.

(مار ابرم، سرودهایی در مورد ابراهیم قیدونیا ۴:۲-۳)

در قرن چهارم، یعنی زمانی که ابرم و آفراهات در حال نوشتن آثار خود بودند، تعمید بزرگسالان احتمالاً رایج و معیار آن زمان بود و تعمید اطفال، امری استثنایی بود. با گذشت زمان، تعمید اطفال بیشتر رایج شد و این وضعیت جدید، تأکیدات گوناگونی را سبب گشت: در حال حاضر، عامل بالقوه‌ای که به واسطه عطایای روح در هنگام تعمید به وجود می‌آید بیشتر مورد تأکید قرار می‌گیرد؛ موضوع مهم این است که آیا آن عامل بالقوه در آینده در طول زندگی تعمید یافتگان به واقعیت بدل خواهد شد یا خیر. فیلوگزنوس از تعمید به عنوان ورود نهانی به حالت تازه‌ای از وجود، یاد می‌کند: این ورود، «از طریق فیض» در هنگام تعمید صورت می‌گیرد، ورود،

زمانی برای مسیحیان به واقعیت بدل می‌شود که این فیض از سوی خدا با «اراده» آگاه بشر نوأم گردد. از دیدگاه فیلوگزنوس، مسیحیان باید سه «تولد» داشته باشند. تولد طبیعی و تولد تعمید، یعنی هرگاه شخصی به واسطه فیض به فرزند خدا بدل شود و سپس تولد سوم «هرگاه کسی با اراده خود و جدای از شیوه جسمانی زندگی، در حیات روحانی متولد شود، آنجا که تهی ساختن خود از هرچیز به بطنی تبدیل می‌شود که این تولد را سبب می‌گردد» (مقاله ۹). جایی دیگر در همان مقاله او «تولد سوم» را «سپاسگزاری به خاطر درک تولد سابقمان (در هنگام تعمید)» یاد می‌کند. هرگاه فیلوگزنوس در مورد کسی که «به اراده خود» در این «تولد سوم» متولد شده سخن می‌گوید، منظور او یک عمل شخصی که قادر به انجام این کار باشد نیست؛ بلکه او در سنت ابرم و دیگر پدران سریانی اولیه پیش می‌رود که بر عطیه اختیار و انتخاب آزاد بشر تأکید عمده‌ای دارند:

(خدا) می‌توانست ما را مجبور سازد که بدون هیچ مشکلی برای او

مراتب رضایتش را فراهم آوریم،

اما او به هر وسیله‌ای رنج کشید تا ما به اختیار خود، او را خوشنود

سازیم.

(مار ابرم، سرود ایمان ۳۱:۵)

فیلوگزنوس می‌گوید که حتی در هنگام تعمید، خدا عطیه روح القدس را به اجبار بر ما تحمیل نمی‌کند؛ بلکه روح را کد خواهد ماند تا زمانی که ما به اختیار خود به حضور پنهان او پاسخ دهیم.

تعمید از این دیدگاه به عنوان نقطه شروعی دیده می‌شود که همه نوع امکانات تازه را فراهم می‌آورد، به شرط آنکه شخص تعمید یافته با گشاده رویی به حضور روح ساکن در او پاسخ دهد. ابرم و دیگر نویسندگان اولیه مایل

بودند که این امکانات را توصیف نمایند. ورود مجدد به بهشت، شراکت در درخت حیات (در هنگام عشاء)، ملبس شدن به ردای جلال و غیره؛ فیلوگز نوس و دیگر نویسندگان اواخر قرن پنجم به بعد، بیشتر بر این موضوع تمرکز داشتند که چگونه ممکن است این امکانات، سالها پس از تعمید گرفتن، برای تعمید یافتگان به واقعیتی بدل بشوند.

هرکس می تواند با نیم نگاهی بر آنچه این نویسندگان سریانی در خصوص این موضوعات می گویند چنین اظهار نماید که این موضوع امروزه مناسبت خاصی در زمینه تازگی موهبتی، پیدا می کند.

در جریان شکوفایی خارق العاده سنت اسرارآمیز سریانی شرق در قرون هفتم و هشتم، نویسندگان بی شماری سعی داشتند آنچه در این «تولد سوم» روی می دهد را توصیف نمایند، یعنی در زمانی که مسیحیان با اعتکاف و گوشه نشینی خود و با روی باز نشان دادن به اراده الهی، شروع به تجربه کردن «اعمال آن روحی نمودند که در هنگام تعمید داده شده بود». چنین توصیفی از سوی یوسف رؤیابین ارائه می شود (که تحت نام برادرش عبدیشوع می نوشت و شایسته است که آن را کاملاً عرضه نماییم چون او به طور خاص برای مخاطبین زاهد می نوشت و موضوع را طوری عنوان می کرد که به کار راهبان و خواهران روحانی بیاید؛ در بافت غیر زاهدانه، برخی از جزئیات به نحو آشکاری متفاوت جلوه می کنند):

اولین نشانه عمل فعال روح، زمانی است که محبت خدا در قلب یک شخص همچون آتش برافروخته می شود. از این تغییر ناگهانی و اعتکاف کامل، جهان متولد می شود؛ در عین حال، عشق به ازلت و حیات رهبانیت نیز که مادر و معلم تمام فضایل اند زاده می شوند.

نشانه دومی که از آن طریق حس می کنید که روح داده شده به شما در تعمید در حال کار است، فروتنی حقیقی است که در روح شما متولد

می شود. من به فروتنی جسم اشاره نمی کنم بلکه منظور من تواضع روح است که شخص را وا می دارد تا خود را خاک و خاکستر پندارد، یک کرم و نه بشر (مز ۲۲: ۶)، با وصف چیزهای عجیب و عظیمی که با روح ساکن در او به انجام رسیده است. همه از نظر او مقدس و گرامی می شوند و در ذهن او کسی بد یا خوب، عادل یا بی انصاف نمی باشد. به واسطه تواضع و فروتنی است که آرامش، حلم و پایداری در برابر محنت ها، در روح به وجود می آید.

سومین نشانه کارکرد روح در شما، مهربانی است که معرف تصویر خدا در شماست و از طریق آن، وقتی افکارتان به دیگران سرایت می کنند، اشک از چشمانتان همچون چشمه های آب جاری می شود، انگار که تمام مردم در قلب شما ساکن اند و شما از روی محبت آنان را در آغوش گرفته و می بوسید و در عین حال مهربانی خود را از آنان دریغ نمی دارید. هرگاه آنان را به یاد آورید، قلبتان با قدرت عمل روح در درونتان همچون آتشی مشتعل می گردد و به این سبب، نیکی و مهربانی در قلبتان به وجود می آید و شما دیگر به کسی بی مهربی نمی کنید و در مورد کسی فکر بد نمی کنید بلکه به همه در فکر و در اعمالتان خوبی می کنید.

نشانه چهارمی که از آن خواهید دانست روح در شما کار می کند، محبت حقیقی است که هیچ فکری را در خاطر شما نمی گذارد مگر یاد خدا که کلیدی روحانی است برای گشودن درب باطنی قلب: زیرا مسیح خداوندمان آنجا پنهان است، که مکان سکونتش روحانی و وسیع است و منظر او نور غیر قابل توصیف است. از این محبت، ایمانی به وجود می آید که چیزهای نادیدنی را که ذهن اجازه نگارش آنها را ندارد می بیند، چیزهایی که رسول آنها را «چیزهای امید داشته شده» خطاب می کند (عبر ۱: ۱)، و چشمان جسمانی قادر به دیدن آنها نیستند اما

برای چشمان ذهن در مسکن درونی قلب، کاملاً شناخته شده اند. نشانه پنجم عمل روح در شما که آن را در هنگام تعمید دریافت نمودید، بینش روشن فکر شماسست، بینشی که در آسمان قلبتان همچون آسمان کبود دیده می شود. این بینش است که نور تثلیث را دریافت می دارد و این نشانه است که تو را به بینش طبایع مادی رهنمون می سازد (یعنی دنیای مادی) و از آن به شناخت طبایع قابل درک ارتقاء می یابی (یعنی دنیای روحانی)؛ سپس از آنجا به مکاشفات و رازهای داوری و مشیت الهی اوج خواهی گرفت.

این خط سیر که شکل صعودی دارد تو را رشد می دهد و در نور مقدس بینش مسیح خداوندان شریک می سازد. از این بینش مقدس و باشکوه به حالتی از تعجب و شگفتی در آن دنیای وسیع و پهناور خواهی رسید، که مزیت‌های آن غیر قابل توصیف اند. از این حالت تعجب، جریان از سخنان روحانی و شناختی از هر دو جهان را کسب خواهی نمود، جهانی که در گذشته است و جهانی که باید بگذرد؛ و تو از راز چیزهای آینده آگاهی خواهی یافت. این حالت با طعم و بویی مقدس همراه خواهد بود، همچنین اصوات خوش ذکاوت‌های روحانی، خوشی، شادمانی، تسبیحات، تجلیل، سرودها، آوازاها و قصاید تجلیل، مشارکت با سلسله مراتب روحانی، بینش روح مقدسین، تصویر بهشت، خوردن از درخت حیات و مصاحبت با مقدسینی که در آن ساکنند، همراه با چیزهای غیر قابل توصیف دیگر توأم خواهند بود.

اینها نشانه‌هایی هستند که با حضورشان در شما، متوجه می شوید که روح القدس اعطا شده در تعمید، درون شما در حال کار کردن است. (Mingana، تصوف مسیحیان اولیه، صفحه ۱۶۵؛ یوسف در بخش نشانه پنجم، از آخرت شناسی او اگریوس و دیانیسیوس آریوپاگی بهره می گیرد).

به عنوان نتیجه گیری می توان گفت که تعالیم شگفت انگیز سریانی در مورد تعمید، اساساً توضیح گسترده متون عهد جدید در خصوص تعمید است و بخصوص اینکه طبیعت «بیعانه روح در قلبهایمان» را توصیف می کند (۲- قرن ۱: ۲۲، افس ۱: ۱۴). تعمید چیزی نیست که به گذشته مربوط باشد و روزی برای یک مسیحی در زندگی اتفاق افتاده و گذشته باشد؛ بلکه آغازی است با امکاناتی فراهم شده که کاملاً تازه هستند. اگر زندگی تعمید یافتگان با نیروی بالقوه اش به طور کامل به اجرا درآید به نوعی پیش بینی رستاخیز درون این دنیای حیات نوین بدل می شود:

در امید رستاخیز، حیاتی را انتظار می کشیم که می آید - و در واقع در این حیات نوین قدم برمی داریم و در آن بیعانه اش را داریم (مار اپرم، تفسیری بر دیاتسرون ۲۱: ۲۵).

راز سپاسگزاری / راز قربانی مقدس

این مسئله حائز اهمیت است که برطبق سنت سریانی اولیه، آیین تعمید را با عشایی که به شخص تازه تعمید یافته می دهند، پایان می بخشند. در جمله ای نقل شده از مار اپرم، او می گوید «ما بدن مسیح را به جای میوه آن درخت (حیات) در بهشت خورده ایم». همانطور که دیده ایم، تعمید را اغلب به عنوان ورود نهانی به بهشت توصیف می کنند. اما این بهشت باشکوه تر از آن بهشتی است که آدم و حوا قبل از سقوطشان آن را می شناختند. بنا بر عقیده مار اپرم در تفسیری بر پیدایش، خدا آدم/انسانیت را نه فانی آفرید و نه غیر فانی، بلکه به حالتی بینابین: اگر آدم و حوا «حکم کوچک» خدا را در مورد نخوردن از میوه درخت معرفت رعایت می کردند، خدا نیز جاودانگی را به آنان پاداش می داد؛ اما نافرمانی آنان منجر به فنا شد. مار اپرم در سرودهایش، علت موجود در پس خلقت نوع بشر توسط خدا در این حالت

بینابینی را شرح می‌دهد:

متبارک باد او که احکام را ایجاد نمود
تا بدینوسیله، اختیار کامل شود. (علیه بدعتها ۱۱:۴)

و جای دیگر؛

خدای عادل نخواست که تاج را به خاطر هیچ به آدم دهد،
حتی با آنکه به او اجازه داده بود تا بدون زحمت از بهشت لذت ببرد.
خدا می‌دانست که اگر آدم می‌خواست،
آن پاداش را از آن خود می‌ساخت:
علت این بود که خدای عادل می‌خواست تا آدم را برافرازد،
زیرا گرچه مرتبه موجودات سماوی عظیم است به واسطه فیض،
تاجی هم که برای استفاده صحیح اختیار بشر در نظر گرفته شده
چیز کوچکی نیست.

(سرود در باب بهشت ۱۲:۱۸)

شریک نان و جام مسیح شدن که همانا درخت حیات است، راه اصلی و
درستی است که با آن، حیات جاودانه رستاخیز از پیش در این زندگی
دیده می‌شود، شکر بر «بیعانه» ای که در تعمیم داده می‌شود:

راه (رسیدن به) درخت حیات
با تیغ شمشیر کروبیان بسته شد (پید ۳:۲۴)،
اما اکنون خداوند آن درخت
خود را به عنوان غذا برای تمام ملتها داده است.
آنجا که درختان باغ عدن به جهت خوردن

برای آدم قدیم مهیا شدند،
خود کارنده (باغبان) باغ برای ما
به غذایی برای جانهایمان بدل شده است.
آنجا که ما آن باغ را همراه با آدم
ترک گفتیم هنگامی که او آن را ترک نمود،
اکنون که شمشیر به واسطه نیزه از بین رفته (یو ۱۹:۳۴)،
می‌توانیم به آنجا بازگردیم.

(مار اپرم، سرودهای محفوظ در زبان ارمنی، ۴۹)

مار اپرم در جای دیگر می‌گوید «به وسیله نان روحانی، هرکس به فرشته‌ای
بدل می‌شود که می‌تواند به بهشت دست یابد؛ زیرا هرکه نان زنده پسر را
بخورد، برای ملاقات او در همان ابرها به پرواز درخواهد آمد» (سرودهای در
باب نان تخمیر نشده ۱۷:۱۱-۱۲).

آتش، تصویر مهمی برای توصیف حضور الهی در زمینه تعمیم بود؛ هم تعمیم
خود مسیح و هم تعمیم مسیحیان. همچنین آتش به طور مکرر از سوی پدران
سریانی در زمینه قربانی مقدس (Qurbana) به کار می‌رود:

خداوند در نان تو، روحی پنهان است که خورده نمی‌شود،
در شراب تو، آتشی ساکن است که نوشیده نمی‌شود:
روح در نان توست، آتش در شراب تو،

معجزه‌ای آشکار که لبهایمان (آنها را) دریافت داشته است.

(مار اپرم، سرودهای در باب ایمان ۱۰:۸)

مار اپرم در همان سرود به توصیف مسیح به عنوان «ذغال آتش» ادامه
می‌دهد، عنوانی که او از رؤیای اشعیای نبی در معبد اورشلیم (اشع ۶:۶)

برمی‌گیرد. در مورد نبی، ذغال آتش صرفاً لبه‌های او را لمس نمود و نه بیشتر، درحالی‌که سرافین مجبور بود آن را با انبر نگاه دارد؛ در مقایسه‌ای سریع و گذرا باید گفت که مسیحیان به واقع این اخگر آتشین را در مراسم عشاء می‌خورند:

سرافین نتوانست اخگر آتشین را با انگشتانش لمس نماید
و آن اخگر صرفاً دهان اشعیاء را لمس نمود:

سرافین آن را نگاه نداشت، اشعیاء آن را تناول نمود،

اما خداوندمان به ما اجازه داده است تا ما هر دو کار را انجام دهیم.
(مار اپرم، سرودهای در باب ایمان ۱۰:۱۰)

این آتش الهی دارای عمل دوگانه‌ای است، زیرا گناه را می‌سوزاند و ازین می‌برد و در عین حال تقدیس هم می‌کند: با رجوع به مسیح به عنوان اخگر آتش در راز تن یافت، مار اپرم شرح می‌دهد «اخر آتشی که آمد تا خار و خس را بسوزاند (پیدایش ۳:۱۸) در رحمی ساکن شده بود و آن مکان الم و نفرینها را پاک و تقدیس نمود (پید ۳:۱۶) (تفسیری بر دیاتسرون ۱:۵). مار اپرم (و سنت سریانی به طور کل) توازی مهمی را میان حضور مسیح در رحم مریم و حضور او در قربانی مقدس می‌بیند و این موضوع برحسب آتش در سرود دهم او در باب ایمان ظاهر می‌شود (او این موضوع را با رجوع به تعمید خود مسیح و تعمید مسیحیان در هم می‌آمیزد):

بنگر، آتش و روح در بطن او هستند که تو را به دنیا آورد،
بنگر، آتش و روح در رودی هستند که تو در آن تعمید گرفتی.

آتش و روح در حوضچه تعمید ما هستند،

آتش و روح القدس در نان و جام هستند.

(سرودهای در باب ایمان ۱۰:۱۷)

پیش از بررسی اهمیت این توازی میان مسیح در مریم و مسیح در قربانی مقدس، باید خلاصه وار دوراه دیگر را مدنظر قرار دهیم که پدران سریانی به واسطه آنها، موضوع آتش الهی را در زمینه قربانی مقدس معرفی می‌کنند. Qurbana به معنی «تقدیمی» است و قبلاً دیده‌ایم که بر طبق سنت سریانی (ویهودی) اولیه، چگونه در مورد آتش گفته شده که بر قربانیهای تقدیم شده که مقبول خدا بودند نازل می‌شد. در تقدیم قربانیهای راز مقدس سپاسگزاری، آتش الهی زمانی نازل می‌شود که کشیش دعای طلب نزول روح القدس را به جا می‌آورد (فراخواندن روح). از این رو بالای (Balai) شاعر می‌نویسد:

کشیش می‌ایستد، او آتش را روشن می‌کند
(یعنی هنگام طلب نزول روح)،
نان را می‌گیرد، اما بدن می‌دهد
شراب گرفته، اما خون توزیع می‌کند.

نرسی هم در مورد کشیش می‌گوید که او «آتش را حمل می‌کند، بدون آنکه بسوزد» (ترجمه Connolly، صفحه ۶۷). اصطلاح دیگری که به طور مکرر در زمینه راز قربانی مقدس مورد استفاده قرار می‌گیرد «مروارید» است: «مسیح مرواریدهایی به ما بخشید - تن و خون مقدس خود»، این جمله از مار اپرم است در خطابه منظوم و زیبایی که به زن گناهکار مربوط می‌شود (لو ۷). بنا بر اعتقاد مردم در زمان اپرم، مرواریدها زمانی به وجود می‌آمدند که رعد و برق به صدف درون دریا اصابت می‌کرد. چنین «تولد» از امتزاج دو عنصر مختلف حاصل می‌شد، آتش و آب. در نتیجه نماد مناسبی برای مسیح بود که از روح القدس (نماد آتش) و مریم (نماد جسم آبدار) به دنیا آمد؛ در راز قربانی مقدس بار دیگر

دو عنصر مختلف به هم می‌رسند، آتش الهی و نان و شراب که «مرواریدهای» راز قربانی مقدس یعنی جسم و خون را حاصل می‌کنند:

کشیش اجازه ندارد که یگانه مولود را قربانی نماید،

یا قربانی برای گناهکاران را به حضور پدر بیاورد؛

بلکه روح القدس از پدر صادر و نازل می‌شود،

سایه می‌گستراند و در نان جای می‌گیرد،

آن را به تن (او) بدل می‌سازد و به مرواریدهای گنجینه‌ای

تا جانمایی که با او نامزد شده‌اند را تزیین نمایند

(یعقوب سروق د، صفحه ۵۹۸)

یعقوب در این قطعه از اصطلاح «سایه گستردن» استفاده می‌کند (سریانی، aggen)؛ این اصطلاح به طور معنی داری در هنگام اعلام مژده به مریم در لوقا ۳۵:۱ به کار رفته، «روح القدس خواهد آمد و قدرت حضرت اعلی بر تو سایه خواهد افکند». همین اصطلاح در هنگام طلب نزول روح (دعای استغاثه) در بدیعیات سریانی غرب از جمله متعلق به یعقوب قدیس و دیگران به کار می‌رود، در حالیکه در سنت سریانی شرق این اصطلاح در بدیعیات تئودور (یا بدیعیات ثانی) یافت می‌شود. بار دیگر توجه ما به توازی میان حضور مسیح در مریم و حضور او در قربانی مقدس جلب می‌شود. دیونیسوس بار صلیبی در اثر خود با عنوان شرحی بر آیین نیایش، اهمیت این موضوع را توضیح می‌دهد:

تن و خون را «رازها» می‌نامند زیرا آن طور که در نظر چشمان جسمانی ظاهر می‌شوند نیستند؛ زیرا با نگاه کردن بر آنها، فقط نان و شراب می‌بینید، در صورتی که اگر به نحو صحیحی درک شود، آنها تن و خون

خدا هستند. همانطور که عیسی در انظار عموم یک بشر بود، اما او خداست؛ همچنین رازها به نظر نان و شراب می‌آیند اما در حقیقت تن و خون او هستند با آنکه روح است که بر رازها تأثیر می‌گذارد و از آنها تن و خون می‌سازد، اما آنها تن و خون پسر هستند: درست همانطور که در مورد باکره اتفاق افتاد: گرچه روح بود که به پسر، تن داد اما پسر بود که تن گرفت. همچنین وقتی فرشته گفت، «آنچه در توست، مقدس است و از روح القدس می‌آید» گرچه روح القدس علت بود، چون بدن را شکل بخشید، اما شخصی که لقاح یافت و متولد شد، پسر بود. در مورد قربانگاه نیز همینطور است که نمونه رحم مریم و قبر هر دو بود؛ روح القدس بر آن سایه می‌افکند و نان و شراب را تغییر می‌دهد و آنها را به تن و خون آن کلمه‌ای بدل می‌سازد که در رحم تن گرفت. گرچه این تن از آن پسر است، اما توسط روح القدس از سوی پدر به ما داده می‌شود.

جنبه مهم دیگری نیز در این توازی وجود دارد؛ و هنگامی آشکار می‌شود که راز تن‌گیری و راز قربانی مقدس را خیلی به عنوان لحظات ایستای موازی در نظر بگیریم، بلکه آنها را به عنوان دو جریان پویای موازی مورد توجه قرار دهیم. در اعلام مژده به مریم، این ترتیب وجود دارد: موافقت مریم منجر به باردار شدن و تولد مسیح می‌شود؛ اما در راز قربانی مقدس کمی تفاوت وجود دارد، یعنی نیاز به موافقت، بین باردار شدن (آمدن روح القدس و تقدیس جسم و خون) و امکان تولد روحانی که با دریافت عشاء فراهم شده است، قرار می‌گیرد. به عبارت دیگر در راز قربانی مقدس، آمدن روح القدس و تغییر ماهیت نان و شراب به جسم و خون مسیح (که با لقاح یا باردار شدن مقایسه می‌شود) در کلیسا تضمین شده اما اطمینانی وجود ندارد که دریافت عشاء ربانی به تولد روحانی منجر شود: این امر به خود شخص

گیرنده عشاء بستگی دارد که چقدر در برابر روح آمادگی داشته باشد. آمادگی و موافقت مریم، الگویی برای تمام مسیحیان فراهم نمود. جدول زیر، این توازی یا مشابهت را نشان می‌دهد:

اعلام مژده

- آمدن روح القدس به آمادگی و

موافقت مریم بستگی دارد

- لقاح خدای کلمه

- به دنیا آوردن مسیح

راز قربانی مقدس

- آمدن روح القدس

- نان و شراب به جسم و

خون مسیح بدل می‌شوند

- مشارکت در نان مقدس

که منجر به تولد روحانی

مسیح می‌شود، و به

آمادگی شخص گیرنده

عشاء بستگی دارد.

یا ممکن است نویسنده‌ای دارای طرح متفاوتی در ذهن خود باشد که عشاء را به شبیه لقاح مسیح در مریم در نظر گیرد؛ در هر دو حالت، اهمیت اصلی این تشبیهات، یکی است.

دو مورد اخیر، راهی را روشن می‌سازند که در آن پدران سریانی ما را به واسطه این توازی در میان حضور خدای کلمه در مریم و در راز قربانی مقدس قرار می‌دهند. در سرودی مربوط به آیین قربانی مقدس که فقط در ترجمه‌ای ارمنی محفوظ مانده است، مار اپرم از زبانی استفاده می‌کند که در جای دیگر، خصوصیت توصیفات او از راز تن‌گیری را بیان می‌کند:

داروی حیات از اعلی به زیر آمد

تا در کسانی که لایق آنند، سکنی گزینند.

بیایید جانها و افکارمان را

در تکریم جلالش، مقدس گردانیم.

ما خدا را در دستانمان نگاه می‌داریم:

نگذاریم در بدنهایمان عیب و لکی وجود داشته باشد.

آنگاه که او وارد شود، در ما ساکن می‌شود،

پس از درون خود را مقدس گردانیم (سرودهای ارمنی، ۴۷)

زاهد سریانی شرق، یوسف رؤیابین حدود چهار قرن بعد، پیش از دریافت عشاء ربانی چنین دعا می‌کند:

باشد که تو را (در خود) بپذیرم، اما نه در معده‌ام که عضوی

از اعضای بدن است بلکه در بطن خود تا در آنجا

بارور شوی، همچون در بطن باکره

(پدران سریانی در نیایش صفحه ۳۶۰)

برخی از نتایج هر تولد روحانی نسبت به مسیح، قبلاً توسط یوسف رؤیابین در متن ذکر شده در فوق توصیف شده است، که وی در آن از نشانه‌های عمل روح القدس سخن می‌گوید که تمام مسیحیان آن را در تعمید دریافت می‌دارند.

پدران سریانی تعالیم بسیار غنی در خصوص تعمید و همچنین راز قربانی مقدس ارائه می‌دهند و در این بخش، تنها این امکان وجود دارد که به برخی از مهمترین جنبه‌های این تعالیم نظر افکنیم.

جهان تسلیم نمود؟ من می‌گویم که خدا تمام اینها را به خاطر شناساندن محبتش به جهان انجام داد و هدف او این بود که ما در نتیجه محبت فرابنده خود که ناشی از شناخت هدف او بود، در محبت وی اسیر شویم. آنگاه که فرصت تجلی این قدرت پادشاهی آسمانی را ایجاد نمود، که همانا محبت است، به وسیله مرگ فرزند خود (اسحق، بخش ۲، قرن چهارم، ۷۸).

این نزول الهی محبت هرگز خود را بر انسانیت تحمیل نمی‌کند زیرا عطیه آزادی انسان را مورد احترام قرار می‌دهد؛ با این وجود در پی یافتن پاسخی است و اساساً زندگی مسیحیان باید در پی یافتن پاسخ و ارائه آن باشد و این محبت بی‌کران باید از هر دو سو انجام گیرد. برای اسحق، «هدف اصلی نیایش این است که محبت خدا را به دست آوریم، زیرا همه نوع دلیل محبت کردن خدا را می‌توان در دعا و نیایش جستجو نمود» (مقاله ۶۳). اسحق می‌گوید:

رؤیای حقیقی عیسی مسیح خداوند ما در این خلاصه می‌شود که مفهوم راز تن‌گیری او به خاطر انسانها و در نتیجه بینشهای حاصل از عناصر بسیار عجیب موجود در آن رؤیا را درک نماییم و با محبت او از خود بی‌خود شویم (از بخش دوم، ترجمه از پدران سریانی در نیایش، صفحه ۲۸۴)

سحدونا (مارتیریوس) می‌گوید «خوشابه حال کسی که خدا او را محبت ساخته است، او که محبت است، تا در قلبش ساکن شود». اسحق توصیف می‌کند که وقتی این محبت آشکار می‌شود چه اتفاقی می‌افتد:

وقتی محبت را یافتیم، نان آسمانی را می‌خوریم و بدون زحمت و خستگی، پایدار می‌مانیم. نان آسمانی آن است که از آسمان نازل شده

فصل ۷

برخی موضوعات مهم

در این بخش آخر، برخی موضوعات جالب‌تر را مورد کنکاش قرار می‌دهیم؛ برخی از این‌ها معرف موضوعاتی هستند که در دوران اولیه به تفصیل بیان گشته‌اند و برخی دیگر جدیداً توسعه یافته‌اند.

۱- محبت الهی

در شعر معروفی که نگارنده آن ناشناس است، گفتگویی میان جبرائیل فرشته و مریم باکره با این کلمات آغاز می‌شود «قدرت پدر فرود آمد و در بطن باکره‌ای جای گرفت، زیرا محبتش چنین او را واداشت» (Sogiatha؛ سرودهای سریانی از نوع گفتگو، کلیساهای سریانی شماره ۱۱، صفحه ۱۴). محبت بی‌اندازه خدا، که موضوع اصلی در سنت سریانی است، در آثار نویسندگان و شعرای اولیه دیده می‌شود و با موضوع مسیح داماد آسمانی، اظهار می‌گردد. برای او که «روح، عروس توست و جسم، حجله عروسی تو» (مار اپرم، سرودهای در باب ایمان، ۵:۱۴)؛ در میان نویسندگان بعدی، این موضوع در آثار سحدونا (شاهد) و اسحق نینوایی بارز است. برای اسحق نینوایی، هدف اصلی راز تن‌یافت و تصلیب، اظهار محبت خدا به آدمیان بود:

اگر غیرت قرار دادن انسانیت در راه راست، امری درست و به جا بود، پس چرا خدای کلمه به جسم ملبس گردید تا جهان را با استفاده از ملایمت و فروتنی به سوی پدر بازگرداند؟ و چرا به خاطر گناهکاران به صلیب کشیده شد و جسم مقدسش را برای عذاب کشیدن از سوی

و به جهان حیات می بخشد: این غذای فرشتگان است. کسی که محبت را یافته، مسیح را همیشه می خورد و از آن پس غیر فانی می شود. زیرا هر که از این نان بخورد، طعم موت را تا ابد نخواهد چشید. خوشابه حال کسی که از نان محبت خورده است که همانا خود عیسی است. او که با محبت تغذیه شود، مسیح را می خورد که خدای حاکم بر همگان است. یوحنا شاهد است، او می گوید «خدا محبت است» (۱-یوحنا ۴:۱۶). پس هر که با محبت در این خلقت زندگی می کند، حیات را از خدا می بوید و هوای رستاخیز را استنشاق می کند. عادلان در این هوا در هنگام رستاخیز خواهند درخشید. محبت، ملکوتی است که خداوندمان از آن سخن می گوید وقتی به صورت نمادین به شاگردانش وعده می دهد که در ملکوتش غذا خواهند خورد، «در ملکوت من از خوان من بخورید و بنوشید» (لوقا ۲۲:۳۰). آنها چه چیز را باید بخورند به غیر از محبت؟ محبت برای تغذیه بشر به جای خوراک و نوشیدنی کفایت می کند. شراب است که قلب بشر را شاد می سازد (مزامیر ۱۰۴:۱۵). خوشا به حال کسی که از این شراب نوشیده باشد. این شرابی است که از آن فاسقان نوشیده و پاک شدند؛ گناهکاران نوشیدند و مسیر جاده های لغزش را فراموش کردند؛ شراب خواران از آن خوردند و روزه دار شدند؛ اغنیا، و مشتاق فقر گشتند؛ مسکینان، و در امید دولتمند شدند؛ بیماران، و دوباره قوت یافتند؛ حماقت کنندگان، و خردمند شدند! (اسحق، مقاله ۳۳).

۲- خود- تهی سازی و فروتنی

عالی ترین جلوه محبت خدا را باید در «خود تهی کردن» (فیلیپیان ۷:۲) جستجو نمود. محبت خدا در پی این است که داده شود و اگر قرار است محبت بشر انعکاس یابد و محبت الهی را تقلید نماید، لازم است که از خود تهی

سازی الهی متابعت نماید. وقتی یوسف رؤیابین نشانه هایی را در مورد «روحی که شما در تعمید یافته اید، درون شما در حال عمل کردن است» توصیف می کند، به قلبی اشاره دارد که با محبت به خدا مشتعل است و بدین سبب درون قلب نوعی «خود تهی سازی و فروتنی حقیقی» به وجود می آید (برای متن کامل، رجوع نمایید به بخش ۶). اصطلاح «خود تهی سازی» (در زبان سریانی، msarrqutha) ابتدا در کتاب گامها دیده شده که با این کلمات آغاز می شود «همه چیز را واگذاریم و با خود تهی سازی خداوندمان با فروتنی او به پیش رویم». بعد از آن می بینیم که این اصطلاح چقدر در نوشته های مربوط به زندگی راهبانه تکرار می شود. بنابراین در پاسخ به سؤال «ابتدای راه زندگی شخص درون گرا چیست؟» یوحنا متعکف می گوید:

تهی کردن خود از عشق به پول. پس از خالی کردن خود از عشق به پول واقعاً لازم است که شخص خود را از شور و هیجان عشق ستایش گر تهی سازد. سپس چنین شخصی امکان زیستن در مرتبه عالی فکر، در فروتنی و خودداری، در آرامش و در حضور ذهن، در خوشی امید و با بیداری و توجه به آنچه زیبا و نیکوست، در محبت کامل خدا و انسانها، همه را خواهد داشت. زیرا با این چیزهاست که به پاکی روح می توان دست یافت، پاکی که اوج مسیر حیات است و خدا برای انسان مهیا نموده تا در طول این زندگی در آن گام بردارد (پدران سریانی در نیایش... صفحه ۸۰).

بسیاری از نوشته های بعدی مربوط به زهد و ریاضت، از بخشهایی تشکیل شده اند که خاص موضوع خود-تهی سازی می باشند. رابطه نزدیک آنها با محبت خدا، توسط اسحق نینوایی روشن می گردد:

محبت خدا از مصاحبت با او ناشی می‌شود؛ این گفتگوی موجود در نیایش، حاصل سکوت است و سکوت با خود تهی کردن همراه است، (مقاله ۶۳؛ پدران سریانی در نیایش ...، صفحه ۲۵۰).

تأکید عمده‌ای بر نیاز به فروتنی می‌شود که اساساً به معنی تقلید ریشه‌ای از مسیح و بر دوش گرفتن صلیب اوست (مت ۱۶: ۲۴). گرچه باید پس از فروتنی، سعی و تلاش زیادی به خرج داد، اما فروتنی حقیقی دارای قدرتی است پر از راز که مقدسین کامل هنگامی که هدف طریق زندگیشان را به انجام رسانند، دریافت می‌کنند. این قدرت فقط به کسانی داده می‌شود که طریق کامل فضیلت را با قدرت فیض درون خود به کمال رسانده باشند - تا آنجا که طبیعت بشر قادر به دست یافتن به آن باشد، مرزهای آن معلوم می‌شوند. فروتنی، فضیلتی است که همه چیز را دربر می‌گیرد (اسحق نینوایی، مقاله ۸۲).

در این فروتنی باید از قضاوت کردن در مورد دیگران اجتناب نمود و دیگران را بهتر از خود تصور کرد - حتی اگر شخص مقابل فاسق بوده و یا زانی باشد، یک دائم‌الخمیر یا یک قاتل باشد (یوحنا معتکف). چنین فروتنی حیرت‌آوری، نتیجه عشق و محبت به انسانیت است که از الگوی عشق و محبت خود خدا نشأت می‌گیرد. اسحق (که مطالب زیادی در این خصوص دارد) چگونگی این قضیه را توضیح می‌دهد و پیشنهاد عملی زیر را ارائه می‌دهد:

وقتی همسایه خود را می‌بینید، خود را مجبور سازید تا احترامی بیش از حد لازم به او ادا نمایید: دست و پای او را ببوسید؛ قلب خود را با عشق مقدس به او گرم کنید؛ دستان او را بارها بگیرید، آنها را بر چشمان خود قرار دهید و احترام زیادی به جا آورید. همه نوع فضیلت را

به او نسبت دهید، حتی اگر در مورد او صادق نیز نباشند. و هنگام نبود او از چیزهای خوب و درخشان او سخن گوید. با اصطلاحات محترمانه او را خطاب نمایید. به این ترتیب، نه تنها او را و می‌دارید تا این فضایل را بخواهد (زیرا از اینکه شایسته شهرت و افتخاری که به او نسبت می‌دهید نباشد، خجالت زده خواهد شد)، و در او بذر اعمال نیک را خواهد کاشت اما همچنین خواهید دانست که با عادت دادن خود در این راه، حالت‌های فروتنانه و نجیب را در خود استوار خواهید ساخت و از بسیاری کشمکش‌های خسته‌کننده و آزار دهنده علیه چیزهایی که دیگران باید خود را با تلاش مستمر از وجود آنها محافظت نمایند، آزاد خواهید شد.

رفتار شما با دیگران باید چنین باشد. اگر از دست کسی عصبانی شدید و سپس او را توبیخ و سرزنش کردید، فقط به خاطر داشتن غیرت ایمان یا به این دلیل که از اعمال بد او عصبانی شدید، در این مرحله است که باید از خویشتن خود آگاه و مواظب باشید: همه ما در آسمان، داوری عادل داریم. اگر به خاطر عشق و محبت، در پی بازگرداندن او به حقیقت هستیم، ممکن است از جانب او اذیت و آزار ببینید. شما با اشک ریختن، یک یا دو کلمه با او در محبت سخن خواهید گفت؛ ناگهان در خشم خود بر او غضب نکنید بلکه هر نوع نشانه خصومت را از چهره خود دور سازید. محبت نمی‌داند که چگونه عصبانی یا متغیر شود و به صورتی زننده کسی را توبیخ و تنبیه نمی‌کند. نشانه حضور محبت واقعی و شناخت درست، همان فروتنی عمیقی است که از فکر درونی صادر می‌شود (اسحق، مقاله ۵).

به عقیده اسحق، این نوع فروتنی اساسی، بسیار دور از فروتنی ریاکارانه‌ای است که از روی ظاهر عمل می‌کند اما باطناً دیگران را مورد قضاوت قرار

می دهد. فروتنی که اسحق در مورد آن صحبت می کند، «فروتنی روح» است که یوسف رؤیابین در متن ذکر شده در بخش ۶ در مورد آن سخن می گوید، «فروتنی واقعی که در روح متولد می شود» یعنی زمانی که روح دریافت شده در تعمید به طور مؤثری درون شخص شروع به کار می کند: چنین فروتنی، همه را «بزرگ و مقدس» می پندارد و مردم را به صورت خوب یا بد، عادل یا بی انصاف، مورد قضاوت قرار نمی دهد. توانایی مشاهده مردم از دیدگاه شفقت بی حد و حصر خدا، بیشتر نیروهای پنهان و درون یک شخصیت را می نگرد تا شرایط اخلاقی فعلی او را. «خوشابه حال کسی که این فروتنی را کسب نموده، زیرا همیشه در آغوش عیسی تکیه می زند» (اسحق، خطابه ۸۲). این نوع فروتنی را حتی حیوانات می توانند حس کنند، چنانکه اسحق در همین خطابه شرح می دهد که:

اگر شخص فروتنی به نزدیک حیوانات وحشی و خطرناک آید، پس در لحظه ای که او را ببینند، درنده خوبی آنان آرام خواهد شد: به او نزدیک شده و او را طوری لمس می کنند که انگار صاحب ایشان است، دمشان را تکان می دهند و دست و پایش را می لیسند. زیرا رایحه ای را از آدم خواهند بویید که در بهشت هنگام نامگذاری حیوانات پیش از سقوط، از او ساطع می شد: این رایحه در هنگام سقوط از ما گرفته شده است اما مسیح در هنگام آمدنش آن را به ما پس داد.

برای چنین شخصی، ورود مجدد نهانی به بهشت که در هنگام تعمید اعطا می شود، به واقعیت بدل شده است. همین را در زندگی بسیاری از مقدسین می توان یافت، که می گویند حیوانات وحشی همچون شیرها، به عنوان دوستانشان توصیف می شوند (قدیس Eulogius سریانی، سوار بر شیر از دهکده ای عبور می کند و موجب ترس و وحشت اهالی دهکده می شود).

۳- بکارت باطنی

در فصل ۵، ارزش عظیم بکارت را که نویسندگان سریانی در دوران اولیه به آن اشاره داشتند، مشاهده نمودیم. این بکارت دارای سه جنبه مختلف است: (۱) جنبه ظاهری بکارت جسمانی که اخلاقاً در خود خنثی است و ارزش روحانی اش به (۲) و (۳) بستگی دارد؛ (۲) جنبه باطنی پاکدامنی روح یا قلب؛ و (۳) جنبه بکارت به عنوان حالتی از نامزدی با مسیح که داماد آسمانی است. جنبه سوم در وهله اول با بکارت باطنی در ارتباط است، گرچه می توان آن را در رابطه با بکارت جسمانی نیز مقایسه نمود (چنانکه در مورد «دختران عهد» بارز و برجسته بود).

در حالیکه بکارت جسمانی را نمی توان در پی ازدست دادن آن دوباره حاصل نمود، در مورد بکارت باطنی چنین نیست، شکر بر کارهای فیض الهی. اسحق اهل انطاکیه به شاعری بی دین اشاره می کند که چنین غزل می خواند «ای کسی که مرا خراب کرده و دوباره می سازی و بار دیگر چون باکره بنا می کنی»؛ اسحق ادامه می دهد، «به او گفتم، این خواسته تو برای عیسی ممکن است»، و شرح می دهد که چگونه از طریق تعمید این امر تحقق می یابد و با تعمید خود مسیح به وقوع می پیوندد:

مسیح با تعمید خود، کهنسالان را به باکرگان بدل می سازد. ای مردم، به سوی او آید تا شما را خراب کرده و از نو بنا سازد! بیایید، فرو روید و تازگی و بکارتتان را از چشمه او دریافت نمایید (اسحق اهل انطاکیه، ed. Bedijan، صفحه ۶۷۶).

و خود تعمید، عبارتست از یک تولد بکر شگفت انگیز:

تولدی که بدون رحمی صورت می پذیرد، و حاملگی که خارج از بدن مادر روی می دهد، وقتی که شخص برای اولین بار در نتیجه رابطه

جنسی به دنیا می آید، به طریق بکارتی (در تعمید) تولد تازه می یابد (اسحق، صفحه ۶۹۰).

اسحق در خطابه دیگری این ایده را که تعمید می تواند بکارت باطنی را احیا نماید، بسط می دهد:

ناپاکان متولد می شوند و به باکرگان پاک و بدون لکه بدل می شوند، بدون هیچ بحث و مشاجره ای، مردم دوبار متولد می شوند یک بار از رحم طبیعی و بار دیگر بواسطه اختیار آزادشان. کسانی که بکارت داده شده از سوی طبیعت را از بین برده اند، امکان آمدن و اقرار کردن به بکارتی که از اراده ناشی می شود را دارند؛ این بکارت اراده، بزرگتر از آن بکارت طبیعی است، نقش آن همچون مهر واقعی بکارتی است که ناشی از طبیعت است. خداوندا با آن فکر حقیقی به من بکارت عطا کن: تا به جای بکارت طبیعت، بتوانم آن بکارتی را که به آزادی اختیار مربوط است حاصل نمایم.

مبادا هر دو را از بین ببرم و بدون هیچ یک از آنها هلاک شوم. می دانم که اگر بکارت جسمانی را از بین برده باشم، می توانم در ذهنم به باکره ای بدل شوم. متبارک باد کسی که سبب شد تا از میان ما مرهم زخم و علاجی برای زخمهایمان به وجود آید: به واسطه اراده مان، ما را با بکارت دیگری تازه ساخته است و در آن شکی وجود ندارد (اسحق اهل انطاکیه، صفحه ۴۵۲).

اسحق در خطابه دیگری در مورد دوشیزگان نادان، مثل ذکر شده در متی ۲۵ شرحی دارد و تأکید می کند که بکارت ظاهری کافی نمی باشد: چرا این پنج باکره وارد جشن عروسی نشدند؟ آنان از نظر جسمانی باکره بودند، اما از انجام اعمال پرهیزکارانه قصور نمودند.

شیطان نیز باکرگان خود را دارد، فرزند فنا و تباهی، زاهدهای خود را دارد، که همه آنان بدن را از جوانی تا کهنسالی پاک نگاه می دارند. این حالت جسمانی بکارت نیست که شما را به سوی خدا می آورد، بلکه حالت درست ایلیا- این حالت شما را بر بالها در میان موجودات روحانی خواهد افراشت (اسحق اهل انطاکیه، صفحات ۸۴-۸۵).

آفراشات قبلاً گفته بود، «هر که بکارت را دوست می دارد، باید ایلیا را تقلید نماید» (استدلالات فصل ششم ۱). جایی دیگر اسحق اهل انطاکیه به رابطه میان ازدواج و بکارت اشاره می کند:

ازدواج سبب از بین رفتن بکارت نمی شود: از نظر شریعت خدا، آمیزش سبب از بین رفتن بکارت نمی شود- آنچه باعث از میان رفتن بکارت می شود همانا تجاوز جنسی است که شریعت آن را نمی بخشد. در شریعت همه تاجگذاری می شوند اما به واسطه شرارت، آنها شرمندگی را دریافت می کنند: آمیزش خارج از شریعت، سبب ویرانی بکارت می شود. در بکارت همه متبارک می گردند و با این برکت تقدیس می شوند (اسحق، صفحه ۲۵۲).

«بکارت (باطنی اسحق) که از آزادی اختیار ناشی می شود» اغلب از سوی دیگر نویسندگان به عنوان «کشمکش» یا «مبارزه» توصیف می شود: «تاج بکارت در مقایسه با دشواری مبارزه ای که در آن درگیر می شود» واقعاً باشکوه و عظیم است (Sahdona، کتاب کمال دوم، ۶، ۱۷). این کشمکش علیه شیطان است که همیشه سعی دارد این حالت باطنی بکارت را از بین ببرد. Sahdona در جای دیگر اخطار می کند که:

از این مروارید زیبا با احتیاط مواظبت کنید، زیرا بسیارند کسانی که زیبایی آن را دزدیده و از بین ببرند. نه تنها این زیبایی ممکن است با اعضای بدن از بین برود بلکه حتی با حرکات درونی قلب نیز، درست همانطور که خداوندمان گفت، او که به زنی نگاه می کند که در قلبش هوس زنایی که مرتکب شده بود را می پروراند. بنگر و درک کن که چگونه این امر در قلب روی می دهد: این امر زمانی تحقق نمی یابد که بدنی به بدن دیگر نزدیک باشد یا هنگامی که آشکارا عمل انجام گیرد؛ بلکه وقتی اعضای بدن کاملاً از هم دور هستند، قبل از آمیزش جنسی و در حالی که هنوز از عمل ناپاک جدا هستند، اینها افکار قلب هستند که بکارتشان را ناپاک می سازند. حرکات جسمانی فقط حالت جسمانی را از بین می برند، درحالیکه زنا باطنی قلب، کل شخصیت انسان را ناپاک و آلوده می سازد (Sahdona، دوم، ۶، ۲۰).

و کمی جلوتر ادامه می دهد:

باید خود را به عنوان افرادی مقدس به طریقی مقدس حفظ نماییم، تا شایستگی اسکان روحانی خدا را بیابیم. بیاید خود را پاک و خالص نگاه داریم، نه فقط در برابر فساد ناشی از هرزگی بدن بلکه همچنین در برابر فساد حاصل از هرزگی پنهان روح که به واسطه ارواح شریر روی می دهد، یعنی به واسطه پذیرش افکار شریر. زیرا در صورتی که روح با افکاری که توسط شریر کاشته می شوند، رضایت نشان دهد پس با آن آمیزش خواهد داشت و این هرزگی پنهانی فکر به فساد منتهی می شود و خصلت مقدس بکارت فکر را آلوده و ملوث می سازد- فکری که با مسیح نامزد شده تا احکام او را نگاه دارد.

درست همانطور که کنیسه یهودیان به دست موسی با خدا نامزد شد اما وقتی که از خدا روی گرداند با بتهای سنگی و چوبی زنا کرد، پس

همینطور هم با ما که به دست رسولان با مسیح نامزد شده ایم- درست همانطور که پولس رسول می گوید، من شما را به عنوان باکره ای پاک با یک همسر نامزد کردم، تا شما را به مسیح تقدیم نمایم (۲-قرننتیان ۱۱:۲)- اگر احکام مسیح را حقیر شماریم و عهد او را بشکنیم، به افکاری رضایت داده ایم که شیطان در ذهن ما کاشته است، پس با شیطان مرتکب زنا پنهانی می شویم (Sahdona، دوم، ۶، ۲۳-۲۴)

خطابه های Macarian، موضوع مَثَل باکرگان را با ایده قلب به عنوان یک باکره مرتبط می سازند:

قلب ما باید باکره ای باشد، پاک و مقدس، تا او را ببینیم که قلبش بکر و پاک است. حال اگر کسی عاجزانه در هر کار عمل نماید، همه را محبت کند و به آنان خوبی رساند، پس خداوند در قلبش خواهد درخشید و او را منور می سازد؛ و با آن چراغ نور به حجله عروسی خواهد رسید و داماد را خواهد دید، با او در ضیافت خواهد بود و داماد نیز با او به جشن خواهد پرداخت. قلبهایمان باید کارهای خوب نسبت به همه مردم انجام دهند تا با قلب پاکمان بتوانیم داماد را ببینیم. از سوی دیگر اگر کسی خود را در برابر شخص دیگری بر روی زمین قرار دهد، یا از او متنفر باشد، پس شریر قلب او را با ظلمت تاریک می سازد؛ و در نتیجه با آن مشعل تاریکی، قادر نخواهد بود تا به نور داماد یا جلال مقدسین او نگاه کند. بگذار قلبمان بکر و مقدس باشد تا بتوانیم دامادی را بنگریم که قلبش بکر و مقدس است (خطابه های Macarian، ed.berthold هفتم، ۱۸، ۹).

در متن دیگری یک نویسنده ناشناس سریانی، شرح می دهد که در صورت عدم نگاهداری بکارت قلبی چه اتفاقی می افتد:

درست همچون باکره ای خردمند که دچار بی عفتی شده و حامله شده است و نمی تواند شهوت متعفنش را پنهان سازد، همچنین در مورد کسانی که در قلبشان با گناه باردار شده و نسل نابکاری را می زایند، اتفاق می افتد: در روز داوری آنان نخواهند توانست از آن آتش هولناک و فروبرنده بگریزند؛ هم جسم و هم روحشان هر دو با هم محکوم خواهند شد (خطابه های Macarian، هجدهم، ۶، ۶).

اما همانطور که در فصل ۵ مشاهده کردیم، بکارت حقیقی می تواند تولد بکری را سبب شود که یوسف رؤیابین برای حصول آن در نیایشی پیش از دریافت عشاء ربانی، آن را بکار می برد، این موضوع قبلاً در فصل ۶ ذکر شده: «... باشد که تو را در بطن ذهنم دریافت کنم، تا تو در آن لقاح یابی، همچون در بطن باکره».

۴- پهلوی شکافته مسیح

قبلاً فرصت این را داشته ایم، که اهمیت آیه یوحنا ۱۹:۳۴ را مشاهده و بررسی نماییم که شکافتن پهلوی مسیح بر روی صلیب را توصیف می کند. به ویژه در شعر آیین نیایشی، مفاهیم روحانی ارائه شده برای این آیه، شدت اعجاب انگیزی به خود می گیرند. به طرق مختلف می توان گفت که سنت سریانی وقف و دعا برای پهلوی شکافته مسیح، روابط نزدیکی با سنت وقف و دعا برای قلب مقدس دارد که دارای منشأ اروپایی است؛ این دو سنت اگر با هم ادغام شوند، دولتمندی متقابل عظیمی را ایجاد خواهند کرد.

تفسیر روحانی ارائه شده برای این آیه می تواند به عنوان شکل متقاطع صلیب توصیف شود: خط افقی با تشابهات گونه شناسی در زمان تاریخی گذشته و آینده مطابقت دارد، یعنی در گذشته تاریخ نجات (پهلوی آدم، شمشیر محافظ بهشت و غیره، پیدایش ۱-۳) و در آینده اش (تولد رازهای مقدس تعمید و

قربانی مقدس از پهلوی مسیح)، در حالی که خط عمودی صلیب دارای بُعد زمان مقدس است، راز مسیح که هم بر روی صلیب مرد و هم اینکه هنوز زنده و باقی است:

از پهلویش آب جاری شد که نشان می داد او مرده،

و خون نیز جاری گشت تا تعلیم دهد که گرچه مرده اما زنده بود.

(یعقوب سروق، ب، صفحه ۵۸۹)

ابعاد شگفت انگیز آیه یوحنا ۱۹:۳۴ از پیش توسط مار اپرم به نگارش درآمده بودند، او در اثر خود با عنوان شرحی بر دیاتسرون می نویسد:

به سوی تمام اندامت دویدم و همه نوع عطیه از سوی آنان دریافت نمودم. از پهلویی که با شمشیر شکافته شد، وارد باغی شدم که با شمشیر حفاظت می شد (پید ۳:۲۴). بیاید از آن پهلویی که شکافته شد وارد شویم، چون به واسطه پند و اندرز آن دنده ای که برداشته شد، لخت و عریان شدیم. آتشی که در آدم شعله ور شد، او را در آن دنده اش سوزانید. به این دلیل، پهلوی آدم ثانی شکافته شد و از آن آب جاری شد تا آتش آدم را خاموش سازد (شرحی بر دیاتسرون ۲۱:۱۱).

شاعری که داستانی ترین کاربرد یوحنا ۱۹:۳۴ را به نگارش درآورده، یعقوب سروق است؛ یعقوب مخصوصاً در معرفی موضوع مسیح داماد آسمانی، معروف است و در نتیجه ابعاد بیشتری را برای این آیه ایجاد می کند. اقتباسهای کوتاه زیر، برخی از آنها را روشن و مشخص می سازند:

مسیح بر صلیب خوابید و تعمید از او حاصل شد؛

داماد به خواب رفت و پهلوی او در خواب شکافته شد،

او عروس را تولد بخشید،

همچنانکه حوا در آدم که نمونه او بود به وجود آمد.

آرامش خواب مرگ، روی صلیب او را در برگرفت،
و از او مادری حاصل شد (تعمید)
که همه موجودات روحانی را تولد می بخشد.

- خداوند آدم، حوای نوین را در خواب او تولید نمود تا
مادر فرزندان آدم باشد به جای حوا؛ آب و خون که برای
تولید اطفال روحانی لازم بود از پهلوی آن یگانه زنده جاری شد
که مُرد تا به آدم حیات بخشد. (یعقوب سروق ب، صفحه ۵۸۹)

فرزند پادشاه در جلجتا، جشن عروسی خونینی برپا ساخت؛ دختر روز با
او نامزد شد تا از آن او باشد؛ و حلقه ملوکانه در میخهای دستانش
کوبیده شد؛ و با خون مقدسش این نامزدی را برپا نمود.
او دستانش را گرفت و دید که محبتش را در ساعت شرمندگی اش
به وی نشان داده بود؛ او را بر دست راستش قرار داد تا با او باشد،
و به باغ، هدایتش نمود- حجله عروسی را برایش مهیا ساخته بود.
(یعقوب سروق ب، صفحه ۲۸۷)

یعقوب در خطابه زیبایش در مورد نقاب موسی، از این تشبیه استفاده
بیشتری می برد:

از آب تعمید، پیوند پاک و مقدس داماد و عروس ناشی می شود،
که در روح در تعمید با هم متحد می شوند.
زنان با شوهرانشان به طریقی که کلیسا با پسر خدا پیوند می یابد
وصلت نمی پذیرند.

کدام داماد برای عروسیش جان فدا می سازد، به غیر از خداوندمان؟
کدام عروس. مردی کشته شده را به عنوان همسر خود برمی گزیند؟
چه کسی، از ابتدای جهان، خورش را به عنوان هدیه عروسی داده،

به غیر از آن مصلوبی که ازدواج را با زخمهای خود مهر و موم نمود؟
چه کسی جسدی را دیده که در میان مجلس عروسی قرار گرفته باشد،
درحالی که عروس، آن را در آغوش گرفته
و در انتظار تسلی یافتن از آن باشد؟

در چه جشن عروسی به غیر از این، بدن داماد را برای مهمانان به جای
غذاهای دیگر شکستند؟

وقتی مرگ می آید، زنان را از شوهرانشان جدا می سازد،
اما این عروس با مرگ محبوبش به او ملحق می شود!

او بر روی صلیب مرد و بدنش را به عروس باشکوهش داد.
که هر روز بر خوان او می چیند و می خورد.

او پهلویش را گشود و جامش را با خون مقدس آمیخت و
آن را برای نوشیدن به عروسیش داد

تا کثرت معبودهایش را فراموش نماید.

عروسی او را با روغن تدهین نمود و در آب بر تن کرد
و در نان او را تناول نمود،

وی را در شراب نوشید تا جهان بداند که آن دو یک هستند.

او بر روی صلیب مرد، اما عروسی او را به دیگری عوض نمود:

او برای مرگش پراز محبت است و می داند که از مرگ او حیات دارد.
زن و شوهر، اساس این راز را تشکیل می دادند،

آنان همچون تصویر و نمونه و تشبیهی از واقعیت بودند؛

که موسی به وسیله آنان، این راز عظیم را عنوان نمود و آن را
در زیر نقابی پوشانید و محفوظ داشت تا

عیان و عریان نشود؛

رسول بزرگ (پولس)، زیبایی آن را عیان ساخت و آن را

به جهان عرضه داشت،

و گفته موسی، «آن دو یک خواهند بود»، همچنان تابنده ماند.
(یعقوب، در باب نقاب موسی، خطوط ۱۳۷-۱۶۴)

متون بسیاری را می‌توان در Hudra و Fenqitho یافت که درک روحانی مشابهی از یوحنا ۳۴:۱۹ را ایجاد می‌کنند؛ به خصوص می‌توان آنها را در یکشنبه تقدیس کلیسا^۳ مشاهده نمود.

۵- نیایش: هدیه درونی

این اندیشه که دعا و نیایش یک تقدیمی است، قبلاً در مزامیر ۱۴۱ (سریانی ۱۴۰): ۲ اشاره شده، «دعای من به حضور تو مثل بخور آراسته شود و برافراشتن دستهایم مثل هدیه شام»؛ در مسیحیت اولیه و در یهودیت (پس از ویرانی معبد، ۷۰ بعد از میلاد)، این مسئله عادی بود که دعا و نیایش نشانگر جایگزینی برای قربانیهای عهد عتیق است. در مسیحیت، این «قربانی یا تقدیمی نیایش» در معابد تازه روی می‌دهد که در آنها روح القدس ساکن می‌گردد، یعنی در تعمید یافتگان (۱-قرن ۱۶:۳، ۲-قرن ۱۹:۶ و غیره).

معمولاً سنت سریانی، مکانی را مشخص می‌سازد که این تقدیمی درونی در آن ارائه می‌شود، یعنی همان قلب که کانون کتاب مقدسی شخصیت انسان است (همینطور هم کانون عقلانی و عاطفی). ما آفراهای مفهوم سخنان مسیح در متی ۶:۶ را شرح می‌دهد:

عزیزان من، چرا نجات‌دهنده ما تعلیم داده گفت، «در را بسته و پدر

خود را که در نهان است عبادت نما؟ من تا حد ممکن این را به شما نشان خواهم داد. او گفت «پدر خود را با در بسته عبادت نما». سخنان خداوندمان می‌گویند «در نهان» و در قلبتان دعا کنید و در را ببندید. آیا آن دری که باید ببندیم، دهانمان نمی‌باشد؟ زیرا معبدی است که مسیح در آن ساکن است، درست همانطور که رسول گفت «شما معبد خداوند هستید» (۱-قرن ۱۶:۳) تا او وارد شخص شما شود، درون این مسکن و آن را از هرچه ناپاک است پاک سازد، درحالیکه در بسته است یعنی دهان شما. اگر این‌طور نبود، چگونه این متن را خواهید فهمید؟ تصور کنید که در بیابان هستید و آنجا خانه و دری وجود ندارد، آیا نمی‌توانید در نهان دعا کنید؟ (استدلالات ۴ و ۱۰ پدران سریانی در نیایش...، صفحه ۱۴).

آفراهای تأکید می‌کند که این تقدیمی درونی دعا و نیایش، لازم است که با قلبی پاک صورت پذیرد تا مقبول و پسندیده افتد.
کتاب گامها این موضوع را در بحث مربوط به سه کلیسا بسط می‌دهد، در فصل ۴ ذکر شده؛ در آنجا نویسنده ناشناس از قلب به عنوان «قربانگاه» سخن می‌گوید که تقدیمی نیایش بر آن گذرانده می‌شود. لازم است که این قربانگاه درون در هماهنگی با «قربانگاه مرئی» کلیسای مرئی و با «قربانگاه آسمانی» کلیسای آسمانی عمل نماید: اگر قلب، قربانگاه و کلیسای مرئی را تحقیر نماید، در نتیجه «بدن ما به معبد تبدیل نخواهد شد و قلبمان به قربانگاه یا چشمه تسبیح و ستایش بدل نخواهد شد».

خدمت نیایشی قلب، نقش مهمی را در تفکر سحدونا ایفا می‌کند. او همچون آفراهای تأکید می‌کند که شخص باید از چیزهایی همچون کینه، غرور، فریب، ناسپاسی و تزویر «قلب را پاک کند»، قبل از آنکه اقدام به نیایش و دعا نماید؛ در غیر این صورت، تقدیمی پذیرفته نخواهد شد، همچون تقدیمی

۳- ر.ک: «رازهای پنهان در پهلوی مسیح» در اس، پی، بروک. تحقیقات در «روحانیت سریانی» (۱۹۸۸) فصل ۷ (فصل ۸ ترجمه کاملی از شعر یعقوب سروس درباره نقاب موسی ارائه می‌دهد).

قائن (پید ۴؛ افراشات نیز از آن مثال استفاده می‌کند). اگر قلب پاک باشد، تقدیمی نیایش پذیرفته شده و خدا «آتش روح خود را برای فرو بردن قربانیهای ما خواهد فرستاد». در این متن (که در زیر کاملاً عنوان شده) سحدونا از عباراتی بهره می‌گیرد که دقیقاً یادآور آیین نیایش قربانی مقدس است و نزول «آتش روح» با نزول روح در دعای استغاثه (طلب نزول روح القدس) در راز قربانی مقدس، انطباق خواهد داشت.

اگر آغاز نیایش ما با بیداری و هشیاری همراه باشد و گونه‌هایمان را با اشکهایی خیس کنیم که از احساس قلبمان ناشی می‌شوند، در این صورت نیایش ما در راستای خواست خدا کامل خواهد شد: دعای ما اگر بی‌عیب باشد در حضور او مقبول خواهد افتاد و خداوند از ما خوشنود شده و از تقدیمی ما شادمان خواهد شد. او در حالی که بوی خوش (پید ۸: ۲۱) عطر پاک قلبمان را حس می‌کند، آتش روحش را خواهد فرستاد تا قربانیهای ما را فرو برده و ذهن ما را همراه با آنها در شراره‌هایش به آسمان بالا برد. سپس خداوند را در خوشی و نه در هلاکت خواهیم دید، همچنانکه سکوت و آرامش مکاشفه‌اش (پید ۱۵: ۱۲) بر ما قرار می‌گیرد و امور پنهان دانش و حکمت او در ما به تصویر کشیده خواهند شد.

قلبمان شادی روحانی خواهد یافت و همچنین رازهای پنهانی که قادر نیستم با کلمات ساده آنها را بیان کنم (ر. ک. ۲- قرن ۱۲: ۴). به این ترتیب بدنهایمان به قربانی زنده، مقدس و مقبول بدل خواهند شد که خدا را در عبادت معقول ما خوشنود می‌سازد (روم ۱: ۱۲). سحدونا، کتاب کمال فصل دوم ۸: ۲۰؛ پدران سریانی در نیایش... (صفحه ۲۱۰)۲.

۲- برای مطالعه بیشتر جنبه‌های روحانیت قلب در سنت سریانی، ر. ک. چنگ (SEERI)، جلد

فصل ۸

منتخبی از متون برگزیده

۱- افراشات، استدلالات فصل ۴ . ۱۰-۱۱، تعلیم مسیح در مورد نیایش و دعا.

نجات‌دهنده ما یاد داد تا چنین دعا کنیم: «تو در نهان برای او که پنهان است اما همه چیز را می‌بیند، دعا کن»؛ زیرا او گفت «تو چون عبادت کنی به حجره خود داخل شو و در را بسته، پدر خود را که در نهان است عبادت نما و پدر نهان بین تو، تو را آشکارا جزا خواهد داد» (متی ۶: ۶).

چرا عزیزان من، نجات‌دهنده ما به ما آموخت که بگوییم، «در را بسته و پدر خود را که در نهان است عبادت نما»؟ من تا آنجا که بتوانم به شما نشان خواهم داد. او گفت «در را بسته و پدر خود را عبادت نما». پس خداوندان ما به ما می‌گویند «در نهان و در قلبتان عبادت نمایند و در را ببندید». آیا دری که او می‌گوید باید بسته شود، همان دهان نیست؟ زیرا در اینجا معبدی است که مسیح در آن ساکن می‌شود، درست همانطور که رسول گفت: شما معبد خداوند هستید (۱- قرن ۳: ۱۶) تا او در شخص شما وارد شود، در این مسکن تا شما را از هرچه ناپاک است، پاک گرداند، در حینی که درب- یعنی دهان شما- بسته است. اگر منظور این نبوده، پس شما متن را چگونه می‌فهمید؟ تصور کنید که در بیابان هستید و خانه و دری در آن وجود ندارد، آیا نمی‌توانستید در نهان دعا کنید؟ یا اگر بر روی قله کوهی بودید، آیا نمی‌توانستید نیایش کنید؟ نجات‌دهنده ما همچنین نشان داد که چگونه خدا از نیت و خواست قلب و فکر آگاه است- درست همانطور که خداوندان

می‌گوید، «پدر شما نیازهایتان را قبل از آنکه از او بخواهید، می‌داند» (مت ۸:۶). در کتاب اشعیای نبی نوشته شده، «قبل از آنکه بخوانند من جواب خواهم داد و پیش از آنکه سخن گویند من خواهم شنید» (اشع ۲۴:۶۵). اشعیاء باز در مورد شریران می‌گوید، «چون دعای بسیار می‌کنید، اجابت نخواهم نمود» (اشع ۱:۱۵). او همچنین گفت، «اگر چه به آواز بلند به گوش من بخوانند، ایشان را اجابت نخواهم نمود» (حزق ۸:۱۸). او این را در مورد نیایش فربیکارانه گفت، یعنی نیایشی که مقبول نیست. به هر کلمه با دقت گوش دهید و معنای آن را دریابید.

نجات دهنده ما چیز دیگری در آنجا می‌گوید و باید با دقت به آن گوش فرا داد؛ زیرا او گفت «هرکجا دو یا سه نفر به نام من جمع می‌شوند، من آنجا در میان ایشان حاضرم؛ آیا معنای آن این است که اگر شما تنها باشید، مسیح با شما نیست؟ در مورد کسانی که به مسیح ایمان دارند، نوشته شده که مسیح در ایشان ساکن است (یو ۶:۵۶-۵۷)؛ بدین وسیله او نشان داد که قبل از جمع شدن دو یا سه نفر، مسیح با ایشان است. من به شما نشان خواهم داد که جایی وجود دارد که در آن به جای دو یا سه نفر، هزاران هزار نفر به نام مسیح گرد آمده‌اند، اما مسیح با ایشان نیست. در عین حال کسی هست که کاملاً تنهاست اما مسیح با او حضور دارد.

این گفته که نجات دهنده ما بیان داشت، زیبا و شیرین است برای کسانی که آن را می‌شنوند، زیرا او گفت، هرکجا دو یا سه نفر به نام من جمع شوند، من آنجا در میان ایشان حاضرم. هرگاه کسی می‌گرید و روحش را در نام مسیح پاک می‌سازد، مسیح در او ساکن می‌شود و خدا در مسیح ساکن است: در نتیجه آن شخص به یکی از سه نفر بدل می‌شود- یعنی خودش و مسیح که در او ساکن است و خدا که در مسیح ساکن است. بنابراین گفته خداوندمان، «من در پدر هستم و پدرم در من» (یو ۱۴:۱۰-۱۱). او همچنین گفت که «من و پدرم یک هستیم» و بار دیگر، «تو در من هستی و من در تو» (یو

۱۰:۳۰؛ ۱۴:۲۰). او از زبان نبی گفت، «در میان ایشان ساکن خواهم بود و راه خواهم رفت» (حزق ۹:۴۳؛ ۲-قرن ۶:۱۶). در این مفهوم است که شما می‌توانید این گفته را که خداوندمان عنوان نمود، درک نمایید.

۲-۱-۲- اپرم، خطابه مربوط به خداوندمان، ۱-۲

۱- فیض به دهانهایی نزدیک شده (که زمانی چنین بوده‌اند) کفرگو و آنها را به چنگهایی بدل ساخته که صدای حمد و تسبیح از آنها به گوش می‌رسد.

به این دلیل، تمام دهانه‌ها باید کسی را حمد بخوانند که گفتار کفرآمیز را از آنان دور ساخت. جلال بر تو باد که از اقامتگاهی دیگر نقل مکان می‌کنی تا ما را به اقامتگاهی برای فرستنده ات بدل سازی: آن یگانه مولود (Ihidaya) از هستی نقل مکان نمود و در باکره جای گرفت، تا به واسطه تولد جسمانی، آن یگانه مولود برادری برای همه باشد؛

- او از هاویه عزیزت نمود و در ملکوت ساکن شد، تا از مسیری که از هاویه، فریب دهنده همگان و پاداش دهنده همگان، به ملکوت می‌رسد، عبور نماید.

زیرا خداوندمان، رستاخیز او را به عنوان بیعانه ای برای فناشوندگان مهیا ساخت تا آنان را از هاویه خارج سازد که رفتگان را بدون تمایز می‌پذیرد و تا ایشان را به ملکوت (آورد) که دعوت شدگان را به طور مجزا استقبال می‌کند. پس آنان باید از مکانی که در آن با جسم همگان یکسان برخورد می‌شود به مکانی عزیزت نمایند که میان تلاش و زحمت هر فرد تمایز قائل می‌شود. او کسی است که به هاویه داخل شده و سپس خارج گشته است تا بتواند ما را از جایی که ساکنینش را از بین می‌برد به جایی که ساکنانش را با برکات خود سرشار می‌سازد، انتقال دهد؛ و کسانی که در آنجا ساکنند، مردمی هستند که از متعلقاتشان برای خود تاجی ساخته‌اند- شکوفه‌ها و گل‌های ناپایدار این

جهان- و خیمه‌هایی برای خود آراسته‌اند که از بین نمی‌روند.

او نخست زاده‌ای است که (از پدر) بنا بر طبیعتش مولود شد: او در تولد دیگری نیز مولود شد که خارج از طبیعتش بود تا بدانیم که پس از تولد طبیعی خود به تولد دیگری نیاز داریم (تعمید) که خارج از طبیعت ماست.

زیرا همانطور که او، یعنی موجود روحانی، نمی‌تواند جسمانی شود مگر با تولد جسمانی، به همین ترتیب موجودات جسمانی نمی‌توانند روحانی شوند مگر در نوع دیگری از تولد، از نو مولود شوند.

مولودی که تولدش (از پدر) قابل کنکاش نیست، به نحو دیگری متولد شد که قابل تفحص است:

- از یک تولد می‌آموزیم که عظمت او نامحدود است.

- از تولدی دیگر می‌فهمیم که فیض او بی‌قیاس است.

عظمت او به صورتی نامحدود عظیم است، چون می‌بینیم که تولد اول او در ذهن نمی‌گنجد؛

فیض او بی‌اندازه جاری می‌شود چون می‌بینیم که هر دهانی تولد دیگر او را اعلام می‌کند.

۲- اوست که مولود شد.

- از خدا بنا بر ذات خود،

- از انسان، نه بر حسب ذاتش،

- از تعمید، نه به رسم خود.

تمام اینها به این جهت بود که او چنین متولد شود

- از انسان، بر حسب طبیعت ما،

- از خدا، نه بر حسب ذاتش،

- از روح، نه به رسم ما.

پس او که تولد دوم داشت از خدا مولود شد، تا آنچه به ما تعلق دارد در

تولد تازه به ما دهد. به تولد او از پدر باید ایمان داشت و نه اینکه آن را تفحص نمود؛

تولد او از یک زن را باید مورد احترام بسیار قرار داد و نباید آن را تحقیر نمود؛

مرگ او بر روی صلیب به تولد او از یک زن شهادت می‌دهد زیرا شخصی که مرده است همچنین متولد شد.

اعلام مژده جبرائیل، تولد او از پدرش را شرح می‌دهد: «قوت حضرت اعلی بر تو سایه خواهد افکند». اگر او قوت حضرت اعلی است، پس آشکار است که او ذریت موجود فانی نبود.

- پس لقاح او در رحم با مرگ او بر صلیب، مربوط است.

- و تولد اول او با تشریح ارائه شده از سوی فرشته در ارتباط است.

- پس هر که میلاد او را انکار کند، با صلیب او مؤاخذه خواهد شد،

- و هر که تصور می‌کند که منشأ او از مریم است (به واسطه کلمات

فرشته) قانع خواهد شد که الوهیت او مقدم بر هستی است.

- تا شخصی که ابتدای او را در جسم یافته است، (در حیرت) سرگردان

شود که «چه کسی می‌تواند از اصل او سخن گوید؟»

پدر، او را مولود ساخت و پسر در پدر (تمام) خلقت را آفرید.

جسم، او را مولود ساخت تا او در آن جسم، شهوت پرستان را نابود

سازد.

تعمید، او را مولود ساخت تا در او تعمید بتواند مقدسین را (از گناه)

پاک و سفید گرداند.

هاویه او را مولود ساخت تا خزانه هایش در او تهی شوند.

به مثال کسانی که متولد می‌شوند، او از سوی پدر به نزد ما آمد؛

به مثال کسانی که می‌میرند، او رحلت نمود تا به سوی پدرش رود،

- تا اینکه با آمدنش در میلاد، واقعه او دیده شود؛

- و با بازگشتنش در رستاخیز، به رحلت او ایمان آورده شود.

۳- کتاب گامها؛ فصل نوزدهم، ۲-۳ طریق احکام بزرگتر

اگر به سخنان عیسی ایمان آورده و با او عهد بسته باشید که به سخنانش گوش می‌دهید و احکام بزرگتر او را نگاه می‌دارید، پس از آن لحظه در جسم یا در روح، از این مسیر احکام سفر خواهید کرد و شروع به راهپیمایی سربالایی خواهید نمود. اگر مایلید از این شیبه بالا بروید تا عهد خود با عیسی را مورد تأکید قرار دهید، پس او را خواهید دید و آنچه را وعده داده است از او خواهید یافت، یعنی «با من بر خوان ملکوت شادی نمایید» (لو ۲۰: ۳۰). اگر خود را همچون خادمی در برابر تمام مردم، چه خوب و چه بد، فروتن نسازید، نخواهید توانست از این شیبه بالا بروید یا به آخر جاده‌ای برسید که در آن سفر می‌کنید به جایی که خداوندمان وعده داد در آنجا شادی خواهید یافت...

به آنچه خداوندمان گفته است، گوش فرا دهید، «تنگ است آن راهی که مؤدی به حیات است» (مت ۷: ۱۴). پس چقدر تنگ تر است راهی که به رشد بیشتر و جلال آشکارتر منتهی می‌شود. علاوه بر این کتاب مقدس گفته است، «خود را پایین تر از هر چیز بر زمین فروتن ساز؛ زیرا اگر خودت را به ترس از خدا سپرده‌ای، پس به هر نوع آزمایشی تن داده‌ای (بن سیراخ ۲: ۱). خود را در برابر هر انسانی فروتن ساز و مصیبت کوتاه مدت را تحمل کن تا به آرامشی دست یابی که همیشه خواهد بود. عهد خود را نشکن، در این صورت به محنتی دچار می‌شوی که نمی‌توان از آن خودداری نمود.

۴- یوحنا ی معتکف، نامه به هسی کیوس ۴۱-۴۲، درباره

برخورد با افکار بد

در مورد افکار ذهن، مراقب و هوشیار باشید. اگر فکری شریر از ذهن شما بگذرد، ناراحت نشوید. زیرا خداوند همگان، افکار گذرای شما را مشاهده نمی‌کند؛ بلکه او به عمق ذهن می‌نگرد که ببیند آیا در آن فکر شروری که در سر می‌پرورانید، لذت می‌برید. زیرا افکار منفور بر سطح ذهن شناورند اما حواس از عمق بیشتری برخوردارند و می‌توانند افکار منفور را از بین ببرند که خداوند، آنها را مورد آزمایش قرار می‌دهد. او آنچه را اکنون از ذهن می‌گذرد مورد قضاوت قرار نمی‌دهد، بلکه افکاری که پایین‌تر از افکار منفور قرار دارند یعنی آنها که در اعماق ذهن ظاهر می‌شوند و با دست پنهان او می‌توان آنها را زدود. زیرا او افکاری را که از اعماق ذهن می‌جهند نمی‌بخشد، زیرا آنها هستند که باید افکار سطحی ذهن را دور سازند: او افکاری را مورد قضاوت قرار می‌دهد که با قلب ارتباط دارند.

حتی اگر فکر منفوری در شما جا بگیرد و برای مدتی در ذهن شما باقی بماند، مادامیکه فکر عمیق‌تری وجود دارد که از آن منجر می‌شود، فکری که موقتاً در شما ساکن شده لازم به نگرانی از آن نیست، زیرا فکر شرور را می‌توان ریشه کن نمود و به خاطر آن مورد قضاوت قرار نمی‌گیرید. از طرف دیگر، افکار خوبی که در اعماق ذهن شما جای دارند، شایسته پاداش عظیمی هستند زیرا که می‌بینیم، پایه و اساس است که از شکل‌گیری فکر شرور جلوگیری می‌کند.

یوحنا ی معتکف، نامه به هسی کیوس ۶۰، یادآوردی در شامگاه

در هنگام شب، افکارت را جمع کن و در مورد جریان کل آن روز اندیشه نما: مشیت خدا در مراقبت و توجه از خودت را بنگر، به فیضی نگاه کن که او

در سرتاسر روز در تو به کار برده است؛ بالا آمدن ماه و شادی روز و تمام ساعات و لحظات، تقسیمات زمان، رنگهای مختلف، آرایش زیبای خلقت، خط سیر آفتاب، رشد قامت خود و چگونگی محافظت شدن خودت را همه و همه را مورد توجه قرار بده؛ به وزش بادها، میوه‌های رسیده و گوناگون، چگونه عناصر برای تسلی تو به کار می‌آیند، چگونه از وقایع و حوادث در امان می‌مانی و تمام اعمال دیگر فیض را ببین و در آنها دقت کن. وقتی بر تمام اینها تعمق نمودی، شگفتی از محبت خدا نسبت به تو در درونت جوانه می‌زند و قدردانی و سپاسگذاری از اعمال فیضش در تو به قلبان در می‌آید.

بابای (BABAI)، نامه به سیریاکوس ۳۲، نیایش بی وقفه

مراقب باش که بی وقفه دعا کنی، زیرا دعا، نور روح است و همچون محافظی برای بدن عمل می‌کند. دعا در هنگامی که سریا ایستاده‌ای یا وقتی راه می‌روی یا کاری انجام می‌دهی، حتی وقتی خوابیده‌ای یا غذا می‌خوری، درست نمی‌باشد. وقتی دهانت از غذا پر است، بگذار قلبت با دعا و نیایش مملو گردد. وقتی دست راستت در جستجوی نیاز بدن تو بر روی میز است، بگذار ذهن تو او را تسبیح خوانده و شکر گوید که نیازهای تو را برآورده می‌سازد. به این ترتیب، غذای تو برکت خواهد یافت و در بدنت تقدیس خواهد شد، بدون آنکه متوجه شوی.

۵- شهید (Sahdona): کتاب کمال الف. iii، ۱۴۸-۱۵۴

محبت عظیم و نگاه ثابت، عادت دارند بر اشیاء مرئی که با چشم دیده می‌شوند، نقاب بکشند. در نتیجه تعمقی که در قلب شکل می‌گیرد و به خاطر نگاه ذهن بر آنچه دوست می‌دارد، ما چیزی می‌بینیم اما چندان آشکار و تمییز نیست؛ یا چیزی می‌شنویم، اما آن را درک نمی‌کنیم. علت

آن این است که ریشه توانایی دید ما برای تشخیص اشیاء و ریشه درک قوه شنوایی ما، در رابطه با توانایی ذهنی ما است و وقتی با چیز دیگری اشغال می‌شود، ریشه بینایی به سوی آن متمایل می‌گردد و در نتیجه چیزهای ظاهری و خارجی را درک و تشخیص نمی‌دهد. محبت خدا نیز که یک شخص را رفعت می‌دهد و او را با خدا محشور می‌سازد، چنین عمل می‌کند تا بتواند همیشه بر او نظر کند و بر آنچه به او مربوط می‌شود، تعمق نماید.

اما انسان باید ابتدا روحش را با محبت به مسیح مشتعل سازد و با ورودش به کوره آزمایشات و وسوسه‌ها به نبرد برخیزد و همچون طلا در کثرت بلاها محک خورده و سنجیده شود تا شایستگی این عطیه را به دست آورد. او باید از عشق به مسیح مست شده، خود و جهان را فراموش کند، با مست شدن از عشق به خدا در حیرت آشکار افتد، به طوری که انگار زنده نبوده بلکه مسیح را که محبت می‌نمود در او زندگی می‌کند، به این ترتیب به آن حالت عظیم دست خواهد یافت.

کسانی که خدا را محبت می‌کنند و به خاطر آن مجازات و مضروب می‌شوند، همچون مردمی مست هستند، زیرا کسی که از شراب مست شده باشد در حیرت کامل است؛ او بر زمین راه می‌رود اما متوجه نمی‌باشد؛ در میان مردم می‌ایستد اما نمی‌داند آنها کیستند. ممکن است او را سیلی بزنند اما او چیزی احساس نمی‌کند؛ ممکن است به او بی‌احترامی کنند اما او نمی‌رنجد؛ ممکن است از او تعریف نمایند اما او به خود مغرور نمی‌شود- فقط به این دلیل که در نتیجه بی‌خبری اش، از درک آنچه می‌شود عاجز است. وقتی بسیاری از مردم او را خطاب می‌کنند، او متوجه نمی‌شود زیرا به خاطر گرمای شرابی که او را برافروخته، آگاهی خود را از دست داده است. و وقتی بر کف زمین می‌خوابد، تصور می‌کند در حال پرواز در آسمان است. این حالت همان کسی است که از عشق الهی مست شده و با آرزوی خداوندش برافروخته شده باشد؛ هیجان‌ات روحش همیشه بر خدا تعمق دارند

و قلبش به سوی او گرایش دارد. گرچه جسمش بر روی زمین راه می‌رود، ذهنش با مسیح در آسمان ساکن است، زیرا جسم او نسبت به جهان مرده و روح او برای چیزهای آسمانی با محبت می‌سوزد. گرچه ممکن است در میان موجودات جسمانی زندگی کند اما ذهن او با موجودات روحانی سیر می‌کند و در میان آنان «قدوس» می‌خواند، در حالی که بر حیرت عمیق جلال پرشکوه خدا تعمق می‌کند و عمق عظیم حکمت پنهان او را در شگفتی بررسی می‌کند؛ او در حیرت از نزول دولت‌مندیهای فیض او در عجب است و وقتی به خاطر راستی سیلی می‌خورد، مجذوب چیز دیگری شده و دردی را احساس نمی‌کند؛ وقتی به خاطرش مورد بی‌احترامی قرار می‌گیرد شاد می‌شود و می‌بیند که شایستگی بی‌احترامی به خاطر نام مسیح را یافته است. و هنگامی که به خاطر راهبری‌اش مورد تمجید قرار می‌گیرد بر خودش مغرور نمی‌شود، زیرا او نیست که زندگی می‌کند؛ بلکه مسیح که در او زیست می‌کند.

با این محبت بود که پولس رسول که در مسیح زندگی می‌کرد، مست و از خود بی‌خود شد. او با اعتماد گفت، «چه کسی می‌تواند مرا از زندگی مسیح جدا سازد؟ در مقایسه با محبت خدا، او هرچه در بالا و در پایین که خوشی یا اندوه به بار می‌آورد، که وجود دارد یا به وجود خواهد آمد، که پنهان است یا مکشوف گشته را زائد می‌بیند. چه کسی همچون این رسول الهی قادر به بیان محبت عظیم به خداست؟ او خداوندش را در اعلی‌علیین در نوری درخشان‌تر از آفتاب دید و به سوی آن در آسمان جذب شد؛ سخنان ناگفتنی را شنید و شایستگی یافت تا آنچه را قابل تفسیر نیست، مشاهده نماید. او که از عظمت خدا مضروب شده بود، در حیرت خود اعلام نمود، «ای عمق دولت‌مندیهای حکمت و فکر خدا».

با این محبت بود که بقیه رسولان نیز مست شدند؛ و نیز تمام شهیدان با این آتش برافروخته شدند: در حالی که هر روز جان می‌سپردند، روحشان در نتیجه محبتشان به مسیح هرگز سرد نشد و هرگز از این محبت جدا نشدند.

چنین محبت عظیمی شامل تمام کسانی می‌شود که از صمیم قلب در این جاده صداقت و درستی، به دنبال مسیح، سفر می‌کنند.

کل این محبت به وسیله محبت مسیح در کسانی که آنها دارند به وجود می‌آید: این محبت هرچه را مشکل باشد، تحمل کرده و با آن کنار می‌آید، در عین آرامش، خستگی ایجاد می‌کند؛ در عین خوشی، عذاب می‌دهد، چیزهایی که سبب عذاب می‌شوند و آنها که سبب خوشنودی می‌گردند؛ چیزهایی که شادی می‌بخشند و آنها که درد آورند؛ زیرا مرگ، در محبت به وسیله حیات گرفتار می‌شود و رنجها به وسیله جلال. اما گرچه رنجها و مصیبتها بسیار باشند، اما با جلالی که باید در ما آشکار شود، یکسان نیستند، زیرا رنج و عذاب مدت کوتاهی طول می‌کشد اما جلال تا ابد باقی است.

۶- اسحاق نینوایی، بخش دوم، ۱

اکنون باید به شما قانون ساده‌ای را نشان دهم که برای شخص ضعیف مناسب است: با این روش می‌توان به آسانی موفق شد. حلاوتی که از این قانون حاصل می‌شود، فکر را مجذوب می‌سازد و شما زحمت این قانون را بدون هیچ اجبار یا معنی، با پشتکار به انجام می‌رسانید. این قانون چنین است: چون جسم ناتوان با خستگی ناشی از ایستادن مداوم بر پاها در اجرای رسوم عادی عبادت، رشد می‌کند- و در نتیجه بارها مانع از اجرای نیایش پیوسته‌ای می‌شود که با بدن انجام می‌گیرد و از آن نیایش قلب حاصل می‌شود: به این دلیل، گاهی اوقات با صورت در محلی که می‌نشینید خم شوید و در حالت تضرع باقی بمانید به صورتی که گفتگو با کتاب مقدس در نیایش ما ادغام شود. سپس از ترکیب اینها به شما نور خواهد تابید و چون خوشی برای روحتان خواهد بود تا نیایش در نتیجه خواندن کتاب مقدس به شما شادی بخشد و شما نیز به وسیله کلیدهای نیایش در قرائت‌هایتان، منور خواهید شد. به واسطه نیایش می‌بینید که درب بینش روحانی در برابر ذهن

شما گشوده می شود و این بینش با طبیعت قابل احترامش، شوق دعا کردن را برطبق مفهوم روحانی آن، خواهد افروخت.

اسحق نینوایی، بخش دوم، ۱۸، درباره محبت خدا

محبت خدا چیزی نیست که به صورتی ناآگاهانه و نامشخص در کسی ایجاد شود؛ نمی توان آنرا صرفاً با شناختی از کتب مقدسه در یک شخص به تحریک وا داشت و نه کسی می تواند خود را به دوست داشتن خدا مجبور نماید. اما این امکان وجود دارد که با خواندن کتاب مقدس و شناخت آن، ذهن به حس عمیقی از احترام در برابر یادآوری عظمت خدا، نایل شود؛ چنین شخصی ممکن است از خدا بترسد، همچون پسر یا خادمی که می ترسد و ممکن است به فریب فضیلت و شوق بسیار به آنچه نیکوست، بصیرت و آگاهی یابد. اما اگر کسی تصور کند، ادعا نماید یا چنین تعلیم دهد که می تواند (به هر وسیله ای)، محبت خدا را در روح خود منقوش نماید، آن شخص نمی داند که چه می گوید. حتی از حکمی که مسیح در مورد محبت داد (مت ۲۲: ۳۸) کسی نمی تواند خدا را محبت نماید، زیرا از شریعت، ترس حاصل می شود و نه محبت. تا وقتی یک شخص روح مکاشفات را دریافت نکند و روحش با حکمتی که فوق جهان است متحد نشود و نسبتهای رفیع خدا را در درون خویش درک نکند، آن شخص نمی تواند به نجات باشکوه (محبت واقعی خدا) نزدیک شود. کسی که شراب نوشیده است، با سخنان توصیف کننده شراب مست نمی شود؛ همچنین کسی که شایسته پذیرش درک امور رفیع خدا نبوده است، نمی تواند با محبت او مست شود.

۷- شمعون باوقار: درباره انواع مختلف نیایش

نوشته شده که «کاهلی، کثرت گناهان را سبب می شود». در خصوص

شخص منزوی و تنها، هرگاه او در حال نیایش نباشد، کاهل و تنبل است. پدران چنین تعلیم داده اند، کسی که خدا را خدمت می کند، نیایشگر است. وقتی قبول می کنم که منظور همان نیایش مستمر است، این مطلب ناقص است. در مورد بزرگسالان که درکشان آرامش یافته و در روح، تازه شده و فکرشان سرشار از محبت الهی است، چنین کسانی به اقامتگاهی برای خدا در بینش درونی ذهن بدل شده اند. نیایش در یادگیری، دانش یا کلمات خلاصه نمی شود، بلکه در تخلیه ذهن و هوشی که آرام و هشیار است و در تفکر و آرامش غرق شده است که این از سکوت استعدادها و حواس ناشی می شود و به معنی پاک کردن کامل افکار یا بی توجهی نسبت به همه چیز است.

یگانگی خویش، مزیتی است که از آن در هنگام دعا و نیایش بهره می گیریم تا بدون استفاده از نقاب واسطه با خدا صحبت کنیم- این نقاب ممکن است، فکری شرور باشد که ما را از خدا دور سازد یا تعمق بر چیزی خوب و پسندیده که ما را از او محروم سازد؛ زیرا کسی که پسرش را با عسل و شیرینی بکشد با کسی که او را با خنجری به قتل رساند تفاوتی ندارد.

اگر مشتاق نیایش کردن هستید، تمام امور جهان را بر شانه های ذکاوت خود بردارید و همراه با آن، دلبستگی ها و شکوه این جهان را نیز برکشید. فرزندان محبوبتان را محکم با دستانتان بگیرید- فرزندان که خاطرات خوب و بد دارند. در هنگام نیایش، هرآنچه هست و نیست را در ورطه روشن و معلوم پشت سر خود باقی گذارید، در ذهن خود عربان تا به صلیب صعود نمایید و به جهان تازه عبور کنید. وقتی از همه چیز تهی گشتید، در دعا بایستید: احتمالاً به سختی اما قادر خواهید بود که به آرامی دعا کنید.

تا وقتی که نسبت به چیزی با احساس درد، عکس العمل نشان می دهید یا با نفرت به تصویری ذهنی می نگرید، تصور نکنید که از درون پاک شده اید و قادرید که به شکلی یک پارچه نیایش کنید؛ زیرا روح زمانی به درخشش در

می آید که قبلاً پاک شده باشد. تصور نکنید که تا وقتی جوانه خشم و کینه در شما یافت می شود، نیایش شما پاک و منزه است - حتی اگر این جوانه، خاطره یک شخص باشد.

نیایشی که در آن محبت باشد، چشمه ای جوشان است که روح را با آرامی و خوشی، آبیاری می کند. وقتی این اتفاق می افتد که چشمه قلب با آتش محبت، مشتعل می شود و چوب لازم برای این آتش، زحمت و تلاش برای درک و تشخیص است. آنگاه که ذهن با تعمق بر چیزهای نیکو، مشتعل می شود. جوانه نیایش در حالی که با درک روحانی به درخشش درآمده و منور می شود قوت می یابد؛ پر از آرامش و خوشی می گردد و همچون بخوری خوشبو خود به خود می سوزد و همه آن عطیه ای است از جانب خدا.

نیایش خالصی که از ذهن پاک صادر می شود، چنان قلب را تصفیه می کند که ناله ها و اشکهای شادی به طور غیر ارادی جاری می شوند و روح به سوی خدا متمایل می شود. متبارک باد آن روحی که شیرینی اش را چشیده است. نیایشی که در آن بدن به وسیله قلب زحمت نکشد، و قلب به وسیله ذهن همراه با عقل و ادراک رنج نکشد که همه غرق در خدا شده باشند با ناله عمیق نیایشی و به عوض عمق بر سطح قلب شناور باشند، شما باید چنین نیایشی را به عنوان یک جنین نورس در نظر بگیرید و نه یک جنین کاملاً شکل یافته. اگر در هنگام نیایش، فکرتان به کاری جلب شود که باید بعد از تمام شدن نیایش به آن بپردازید، در این صورت هنوز به شکلی واحد و متمرکز دعا نکرده اید.

نیایش، نگاه خیره درونی است که در روح منور می شود و نیکویی را که در قلب کاشته می شود به طریقی شگفت انگیز درک می کند. نیایش، فکری است که بی وقفه به زبان فرشتگان، سرود حمد می خواند. «بذر خردل نیایش» که پدران در مورد آن سخن می گویند، آن معرفتی است که در طبیعت هر موجودی کاشته می شود و در آن «ملکوت خدا که درون ماست» ساکن

می شود. «نهال» همان رشد است در ابعاد گوناگون بینش که عقل به وسیله آن به معرفت صانع دست می یابد. «تیغه برگ»، طعامی است که از دو قربانگاه محصور جمع شده که در میان نشان عقل رشد کرده و به کار گرفته می شود و به سوی آن قربانگاه ساده صعود می کند، یعنی تازگی نوین مقدسین که زمانی روی می دهد که عقل، پرورش یافته و در خودش کامل شده است، مرده و دوباره به شکلی اعجاب انگیز زنده شده و نسبتاً در بوته آزمایش قرار گرفته باشد یعنی به صورت ودیعه آنچه که روزی به طور کامل خواهد چشید، از طبیعت غلیظ جسم آزاد شده است.

هر نیایش و التماسی به همراه هر عمل پاکی که مردم در این جهان انجام می دهند و برای خیریتی بر روی زمین به کار می رود، به خاطر ترس از عذاب جهنم است یا به خاطر خوشی که در جهان آینده آماده می شود. اما در مورد کسانی که انزوای حقیقی بر می گزینند کل نیایش، تضرع، زحمات توبه و همه اعمال پاک و عقیف که قبل از تطهیرشان به انجام می رسانند، همه اینها را به خاطر آزادی از هواهای نفس انجام می دهند تا شایستگی تطهیر را بیابند و به واسطه کلام خدا تقدیس شوند و به طور قابل درکی، کار روح را در خود مشاهده نمایند.

نیایش بعد از تطهیر، پایه و اساس عقل، آرامش قلب، راحتی ذهن، روشنی فکر، اندیشه دنیای نوین، تسلائی پنهان، گفتگو با خدا و ذهنی است که با خدا در مکاشفه رازهایش سهیم می شود. هدف کل جریان معتکفین یا گوشه نشینان واقعی، آزادی از «شناخت ثانوی طبیعت» است که به «طبقه روح» تعلق دارد، تا اینکه شایستگی آن زمینه اولیه را بیابند.

نیایش مستمر کمال که بازایل قدیس در مورد آن می نویسد، هنگامی است که شخص در هر امری یا رویداد درون خلقت که با آن برخورد می کند، خدا را حمد و سپاس می گوید، هر امری که می بیند یا می شنود یا چیزهای نیک و بدی که در جهان آفرینش در مورد آنها می اندیشد.

۸- یوحنا مهتر، رساله ۳۸

ای انسان دلیر در خداوند، تو را می شناسم: گنجینه ات را پنهان می سازی و رفته چون من از مرد مسکین گدایی می کنی. خوشابه حال کسی که گنجینه اش را در درون خود قرار می دهد و از بیرون تغذیه نمی شود. خوشابه حال کسی که آفتابش از درون می تابد و مانع کسانی می شود که تنها دیدن آفتاب ظاهری را می پذیرند - عده ای که آزار می رسانند به کسانی که آفتاب درون را می پذیرند. خوشابه حال کسی که قوه شنوایی اش ناتوان از شنیدن کسانی است که سخنان حماقت بار می شنوند، اما رویش را برمی گرداند تا هیجانان افراد تند مزاج و صدای فریاد «قدوس» آنها را بشنود. خوشابه حال کسی که نفسش از روح القدس است و رایحه بدنش با کسی ادغام می شود که «با بوییدن رایحه خوش شاد گردید» (غزل ۴: ۱۰).

خوشابه حال کسی که روحش در شیرینی خدایش فرو رفته باشد و استخوانهایش به واسطه آن قوت یافته باشند. چه کسی می تواند این حالت متبارک را تفسیر نماید؟ حتی شخص روحانی نیز نمی تواند. خوشابه حال کسی که به او آشکار می شود به کجا دارد سفر می کند، که شوق رفتن در او شعله ور است. خوشابه حال کسی که جایگاه بیداری را می داند و درک نموده که کسی در آنجا وجود ندارد که معرفت داشته باشد: او راز عظیمی را درک کرده است. خوشابه حال کسی که اجازه یافته به آنجا داخل شود و از آن پس با کسانی که در آنجا پیدا می کند، دوست می شود. خوشابه حال کسی که به واسطه زیبایی این چیزها متحیر شده است و از خود بی خود گشته و کسی را که سرگشتگان را گمراه می سازد، فراموش کرده است.

ای خدای ما، چقدر شگفت انگیز است رازهای پنهان تو! چه کسی می تواند آنها را باور کند؟ قلب من در تعمق آنها نقل مکان می کند؛ اعضای بدن من در حلاوت آنها از هم جدا می شوند. هنگام تعمق بر این چیزها که با آنها هیچ

وابستگی ندارم، فراموش می کنم که چه کسی هستم: در آرزوی خود سعی می کنم تا آن بخشنده را مجبور و ملزم سازم و فراموش کنم که او کیست؛ اما اوست که سعی می کردم تا همیشه به او متمسک شوم: او را درک می کنم، اما او قابل درک نیست؛ او را به دست می آورم اما او را نمی توان دستگیر نمود. در حالی که پر شده ام، خالی هستم. وقتی به او چنگ می اندازم، در آنجا نیست. در حالی که در او زندگی می کنم، او در من زیست می کند.

او که از من پنهان است، من در او پنهانم؛ وقتی می خواهم او را ببینم، او را می بینم که درون من است: وقتی می آید، متوجه نمی شوم. وقتی می خواهم او را به جای دیگری منتقل سازم، از من کناره گیری می کند. وقتی ملبس می شود [با به تصویر کشیدن ذهنی] او دیگر باقی نمی ماند، اما وقتی عریان می شود، آنجا را ترک نمی کند. وقتی [از سوی من] ترک می شود، دیگر نمی ماند. وقتی با من به جایی می رود، از هیچ جا تکان نمی خورد. وقتی او را می گیرم، خوشش می آید، اما وقتی آنجا را ترک می کنم؟ او جدا شده و پنهان می شود. وقتی به او گوش می دهم، با من سخن می گوید؛ وقتی او را لمس می کنم، حرکت نمی کند. وقتی در او راه می روم، در من ساکن می شود، گرچه خارج از من گسترده است. وقتی او را تنفس می کنم، از درون بیرون می آید: وقتی به او نگاه می کنم، او کاملاً درونی است. همه او را بر تن کرده اند و او همه را دربر گرفته است. وقتی او را می نگرم که حامل همه چیز است، من او را حمل می کنم.

به چه طریقی آن آفتاب ظاهری می تواند چیزی از سر او را که بر همگان می درخشد به تو نشان دهد؟ همچنانکه تو اشعه آفتاب را بر شانه ات حمل می کنی، او را بر دوش می کشی اما در درون خود. درست همانطور که می توانی آفتاب را اینجا بر زمین مشاهده نمایی، او نیز در همه جاست.

جلال بر تو باد که از همگان پنهانی، تو که برای محبان خود بی وقفه می درخشی. ای ظلمتی که کثیرالشعاعی، ای نوری که به خاطر درخشندگی

بی حدت همچون تیرگی توصیف می‌شود: از سوی همه جلال بر تو باد- و رحمت بر ما، آمین.

۹- ابن عبری (بار هبرائوس)، Ethicon چهارم، ۱۵، ۱۳ «درباره مراحل مبتدیان در ارتباط با محبتشان». بار هبرائوس در اینجا اقسام عالی پیوند زاهدانه با خدا را توصیف می‌کند.

معتکفین مقدس تعلیم می‌دهند که سه مرحله یا حالت برای مبتدیان در رابطه با رشد محبتشان وجود دارد: مراحل اول، دوم و سوم که آخرین مرحله، تکمیل است. مبتدیان با کسب تجربه‌های خاص در هر مرحله، ما را از تجربیاتشان مطلع می‌سازند. بنابراین، با استفاده از سخنان خود آنان، متن کوتاهی را در مورد هر یک از آن حالات در اینجا ذکر می‌کنیم.

حالت اول: ابتدا وقتی فیض، جرقه‌ای کوچک از محبت خداوند در شخص مبتدی روشن می‌سازد، فروتنی عظیمی در او می‌کارد تا خود را خاک و خاکستر بداند و با یادآوری گذشته اش اشک غم و شادی بگیرد- غم به خاطر عیبه‌ها و آلودگی‌هایش؛ خوشی به این خاطر که فیض مولود گشته و باقی مانده و او را چون مادری دلسوز مراقبت نموده است. سپس مزامیر را ذکر می‌کند و زانو زدنهای مکرر که شادی قلب اوست و در طی وظیفه طولانی اش به او خوشی می‌دهد؛ همچنین مقدسین را به یاد او می‌آورد و او را تحریک می‌سازد تا زحمات آنان را سرمشق خود قرار دهد. سپس او را برمی‌انگیزد تا اعمالی را دوست بدارد که به برادرانش آرامش و ترحم به مظلومان و خدمت به بیماران می‌بخشد. به او سکوت و انزوا می‌دهد تا تمایلات شهوانی قلبش را منقطع سازد. برخی معتکفین برحسب شرایط خاص خود در تمام این چیزها

به وسیله فیض کامل می‌شوند و برخی از آنان در بعضی از این چیزها. اما گاهی اوقات، فیض، کارهایش را از معتکفین پس می‌گیرد تا در وسوسه‌ها افتاده و آموزش ببیند؛ سپس مشکلات و شهوات شریر، قدرتش را علیه او به کار می‌گیرند. اما اگر در برابر تجاوزات محتاط باشد، فیض بار دیگر او را با تسلیاتش همراه می‌سازد، خیلی مفیدتر و رفیع‌تر از سابق، زیرا در حقیقت او را تربیت می‌کند و قصد کنار کشیدن از او را ندارد. در این حالت، مبتدی شدیداً به راهنمایی نیاز دارد، زیرا با این آزمایش بسیاری شکست می‌خورند و از جایگاهی که دست یافته‌اند سقوط می‌کنند.

حالت دوم: فیض بعد از کارهای مقدماتی اش، فعالیت‌هایش را در روح عوض می‌کند؛ آن را تصفیه و تقدیس نموده و شایسته چیزهای روحانی و آماده پذیرش مکاشفات می‌کند. در وهله اول سبب می‌گردد تا در موجودات، بصیرتی به وجود آید و در ذهن بدرخشد. سپس عقل به حالت سکوت می‌رسد و از آشفتگی افکار آزاد شده و تنها مجذوب خالق می‌شود. شخص مبتدی در طول روز و شب با چنین بینشی بر حضرت اعلی‌ تعقیق خواهد کرد و در حالیکه بیدار است، به نظر خواهد رسید که در خواب است و وقتی در خواب است؛ پنداری که بیدار است.

و وقتی مدتی را در چنین حالتی از تعمقات گذرانده باشد، خداوند خودش را به او نشان خواهد داد- اما تنها به عنوان صاعقه‌ای که در یک لحظه درخشیده و سپس ناپدید می‌شود؛ یا همچون ستاره‌ای که ناگهان ابری آنرا می‌پوشاند. این واقعه بخصوص در طول نیایش روی می‌دهد و اغلب خدمت او را قطع کرده و در حالت حیرت باقی می‌گذارد. سپس روح او پیوسته با احساسات برافروخته عذاب می‌کشد و محبت خداوندش همچون آتش در کوره‌ای که هفت مرتبه گداخته شده (دانیال ۳: ۱۹) در قلب او مشتعل می‌شود، روح او ملتهب می‌گردد، اندامش بطور ضعیف رشد می‌کنند و بر

زمین از بین می‌رود. سپس بیدار شده و خود را برای مشاهده بیشتر آماده می‌سازد و این امر از او دریغ نمی‌گردد. او زمان این حالت را هر روز بیشتر می‌کند و عقل او تنویر می‌یابد تا بتواند چیزهای پنهان را ببیند و به تدریج با رازهای پنهان و تصاویر غیر قابل توصیف آشنا شود. آن اشتیاق سوزان حالت اول به سکون و آرامش بدل می‌شود و محبت به کمال می‌رسد.

حالت کمال (حالت سوم): از این پس ورود به حجله عروسی، اسکان در منزل و خوابیدن در حجله آغاز می‌شود، در مصاحبت با او که همچون صاعقه آتشین در برابر چشم ظاهر می‌شود اما عقل اکنون در آرامش بر او خیره می‌شود. ساکنین آن مکان با منظر زیبای پادشاه منور می‌شوند و با نوری می‌درخشند که با هیچ نکته تاریکی سازگاری ندارد. روح، زیبایی فطری خود را در آنجا می‌یابد و خود را چنانکه هست می‌بیند، یعنی در شباهت خالقش. و از یک منظر به منظر دیگر متغیر می‌شود؛ با نوری اساسی که همه چیز را می‌پوشاند و در همه چیز نفوذ می‌کند، اقصا نقاط خلقت را بدون مانعی می‌بیند و علاوه بر آن، فوق از تمام آسمانها برافراشته می‌شود.

در حالی که چشم جسم با کمک نور خلقت بر مادیات و مخلوقات می‌نگرد، همچنین عقل نیز با کمک نور غیر مخلوق، فرشتگان را در حالت طبیعی آنان می‌بیند. هنگامی که روح در رؤیت جلال مراتب آنان و زیباییشان و هماهنگی و شادی‌شان استوار می‌گردد، به شبیه آنان و همراه آنان بدل می‌شود؛ و در لحظه‌ای به سوی ابری از نور دست نیافتنی گذر می‌کند که گفته می‌شود خدا آنجا ساکن است. هنگامی که صورت خداوندش بر آن (روح) آشکار می‌شود، مبهوت شده و با شعاعهای جمالش به درخشش در می‌آید. در آنجا حالت شیفتگی و از خود بی‌خود شدن که پدران مقدس توصیف کرده‌اند، حادث می‌شود و روح دیگر نمی‌تواند از شادی و خوشی خود روی گرداند؛ مگر آنکه خداوندش به او اجازه دهد که از پیوند با او گسسته شود زیرا

هیچگاه روح، آن شریک خود یعنی بدن جسمانی را به یاد نمی‌آورد. اما وقتی باز می‌گردد، آتش الهی را که در خود نگاه داشته به اقدام بدن منتقل می‌سازد و آنها نیز در خوشی و شادمانی روح سهیم می‌شوند.

وقتی عقل بار دیگر (به سوی خداوندش) باز می‌گردد، چشم تقریباً مجذوب آن می‌شود و عقل به سختی می‌تواند آنرا در حالی که اوج می‌گیرد، به خود آورد. به این ترتیب از طریق خداوند و در روح القدس از جلال تا جلال رفعت می‌یابد و نه تنها مادیات و متعلقات این جهان را به فراموشی می‌سپارد بلکه حتی خودش را دیگر نمی‌شناسد. به واسطه نور الهی که بدان ملبس می‌شود، در خودش شباهت به خدا را می‌بیند و با شجاعتش در کلام از گفتن این مطلب ابا ندارد که «من در پدر هستم و پدر در من است و من و پدرم یک هستیم» و چیزهای دیگری که ممکن است با دلیری ناشی از این نوع مستی (روحانی) بیان شوند.